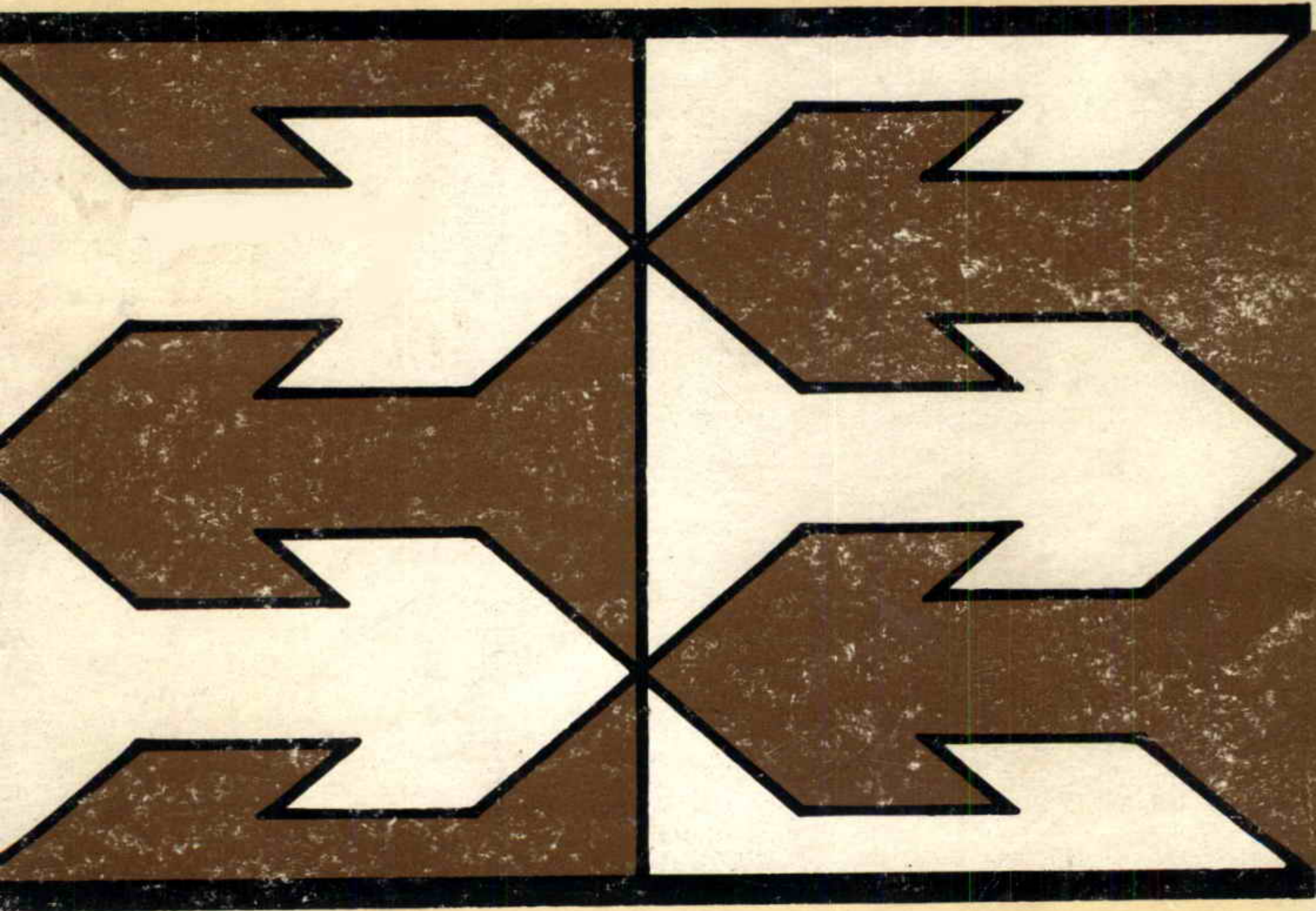


مقدمه در زمینه  
اش  
تسلط در مردم



عبدالعلي بزرگان



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

آدرس ایمیل:

#### سایت‌های مفید

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.nourtv.net](http://www.nourtv.net)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.ahlesonnat.com](http://www.ahlesonnat.com)

[www.islamhouse.com](http://www.islamhouse.com)

[www.isl.org.uk](http://www.isl.org.uk)

[www.bidary.net](http://www.bidary.net)

[www.islamtape.com](http://www.islamtape.com)

[www.tabesh.net](http://www.tabesh.net)

[www.blestfamily.com](http://www.blestfamily.com)

[www.farsi.sunnionline.us](http://www.farsi.sunnionline.us)

[www.islamworldnews.com](http://www.islamworldnews.com)

[www.sunni-news.net](http://www.sunni-news.net)

[www.islamage.com](http://www.islamage.com)

[www.mohtadeen.com](http://www.mohtadeen.com)

[www.islamwebpedia.com](http://www.islamwebpedia.com)

[www.ijtehadat.com](http://www.ijtehadat.com)

[www.islampp.com](http://www.islampp.com)

[www.islam411.com](http://www.islam411.com)

[www.videofarda.com](http://www.videofarda.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)



بهار ۱۳۶۳

نام کتاب: آزادی در قرآن

نویسنده: عبدالعلی بازرگان

ناشر: شرکت قلم

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

چاپخانه مقدم

## فهرست مندرجات

صفحه

۷	.....	پیشگفتار
فصل اول - در رفتار و روابط با مردم		
۲۵	.....	شیوه ابلاغ رسالت
۴۱	.....	عکس العمل مردم در برابر پیامبر
۴۲	.....	جبهه بندی ها
۴۴	.....	حالات نفسانی و بازتاب احساسی رسول (ص)
۵۰	.....	خودسازی قدم اول
۵۳	.....	پیشگیری ها و تدابیر لازم
۵۷	.....	رابطه اذن و ایمان
۵۹	.....	هشدارهای بازدارنده ایجابی
۶۲	.....	ذر
۶۸	.....	اعراض
۷۶	.....	تولی
۸۰	.....	هجرت
۸۲	.....	صبر
۸۳	.....	انتظار
۸۴	.....	ابصر
۸۵	.....	استماع
۸۶	.....	ترقب
۸۶	.....	تربص
۸۸	.....	مهلت
۸۸	.....	توکل
۹۳	.....	اگر پشت کردند؟

۱۰۳	موضوعگیری‌ها و شیوه‌های برخورد
۱۰۵	عافیت طلبان
۱۰۶	مدعیان ایمان و اطاعت
۱۰۸	سازشکاران (بیگانه‌زدگی)
۱۱۰	نامبارزان فرصت طلب
۱۱۱	طاغوت‌زدگان
۱۱۲	منافقین توطئه‌گر
۱۱۵	منافقین محارب
۱۱۹	آلودگان به مسکرات و قمار و خرافات
۱۲۱	خدا خودش بهتر میدانند!
۱۲۷	مکالمه و بحث آزاد

### فصل دوم - در برخورد با دشمنان و مخالفین

۱۳۸	آزادی در قلمرو جهاد و قتال
۱۴۸	قتال (معنای لغوی)
۱۵۲	ضوابط قتال (آیات مشخص‌کننده)
۱۵۲	۱- سبیل الله
۱۵۳	۲- پیکار دفاعی نه تعرضی
۱۵۷	۳- پیکار، تنها با پیمان‌شکنان
۱۵۸	۴- عدم تعدی و تجاوز از حد
۱۵۹	۵- تا وقتیکه دست بردارند
۱۶۰	۶- تا جائیکه آتش فتنه خاموش گردد.
۱۶۲	قتال با اهل کتاب
۱۶۶	منافقین، بیمار دلان و شایعه‌سازان
۱۶۸	پیکار رهائی بخش

۱۷۴	.....	ارتداد و آزادی
۱۷۹	.....	ارتداد از دیدگاه قرآن
۱۸۵	.....	الحاد و آزادی
۱۸۸		فصل سوّم — فلسفه اختیار و آزادی
۱۹۲	.....	الف — نفی مشیت جبر آمیز — آزادی گناه
۱۹۶	.....	ب — آزادی و اختیار انسان
۲۰۰	.....	ج — محدودیت مشیت انسان در کادر مشیت الهی
۲۰۱	.....	مکانیسم تأخیر عذاب
۲۰۳	.....	کلمه ای که پیشی گرفته!
۲۰۶	.....	امهال و املاء

## تشکر و تقدیر

پیش‌نویس این کتاب را قبل از حروفچینی، بخاطر اهمیت موضوع، با استادان و سروران ارجمندی که به دانش و بینش قرآنی و اجتماعی آنان واقف بودم برای تصحیح و اظهار نظر تقدیم داشتم و بانتظار اخذ نظریات آنان مدتی درنگ کردم، سپس غالب ایرادات آنانرا منطقی یافته در رساله وارد نمودم. پیشنهادات، اصلاحات و انتقادات عرضه شده موجب تکمیل و توسعه مطلب گردید و آنرا به دو برابر پیش‌نویس اولیه افزایش داد، بنابراین این کتاب بیش از آنکه کاری فردی باشد محصول همفکری و تبادل نظر با برادرانی است که گرچه مستغنی از ذکر نام و معرفی هستند اما وظیفه دارم در مطلع کلام مراتب قدردانی و تشکر خود را از آنان ابراز نمایم.

با وجود این تصحیحات هرگز نمیتوان کتاب حاضر را خالی از اشکال و اشتباه دانست و جز مقدمه‌ای در زمینه «آزادی در قرآن» آنرا تلقی نمود. بنابراین از خوانندگان صاحب نظر و متعهد تقاضا مینماید نظریات اصلاحی و انتقادی خود را برای تکمیل نوشته باطلاع نگارنده برسانند.

## بسم الله الرحمن الرحيم

### پیشگفتار

از جمله مفاهیم و مقولاتی که نیاز چندانی به تعریف و توضیح ندارد «آزادی» است که همانند سلامت و امنیت مطلوب هر انسان بالغ و سالمی بشمار میرود، گرچه احساس نیاز به این مقام و تلاش در جهت احراز و استیفای آن تابعی از رشد شخصیت و خودآگاهی افراد و جوامع انسانی میباشد<sup>۱</sup> اما بهر حال کمتر کسی منکر آزادی شده چنین ارزشی را غیر ضروری شمرده است، حتی دشمنان آزادی هم دم از آزادی میزنند و باتلیغات گسترده، خود را مدافع سرسخت آن جلوه میدهند. اگر هم به سرکوب غیر موافقین می پردازند براحتی آنرا توجیه میکنند که همه گونه آزادی جز آزادی خیانت وجود دارد! باینترتیب در قول و قلم و در عالم ذهنیت دامنه آزادی فراخ است و دوست و دشمن مدافع آن هستند. نه تنها آزادی، که حق نیز در تمام جلوه های آن چنین است و بفرمایش امیرالمومنین علی:

الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاضُّعِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاضُّعِ

(حق بهنگام وصف و گفتگوی برای یکدیگر فراخ ترین و بهنگام عمل و انصاف دادن با هم تنگ ترین چیزهاست) خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه.

بنابر این ممکن است ضرورت تکرار این بحث مورد تردید قرار گیرد و این نوشته نیز مشمول همان قلمفرسائیهای جدای از عمل گشته اطمینان خواننده را با توجه به ضرب المثل عامیانه «از حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمیشود» از ابتدا سلب نماید،

---

۱ - شاهد آن در شکل اجتماعی، توسعه جنبش های استقلال طلبانه و آزادی بخش در دهه های اخیر بموازات رشد و آگاهی ملت های استعمارزده تحت ستم میباشد.



اما گذشته از آنکه وصف العیش نصف العیش است، وصف آزادی را اینبار از زبان وحی می‌شنویم تا حلاوت و شیرینی آنرا بجان جذب نمائیم و شور و حرکتی بیافرینیم که نشانی از «لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرًا وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»<sup>۱</sup> داشته باشد.

گرچه موضوع «آزادی» به همان بحث قدیمی جبر و اختیار مربوط میشود که بوی کهنگی آن حتی از الواح و کتیبه‌های باستانی هم بمشام میرسد اما بقول ویلیام جیمز: «من موضوعی بکرتر از این نمی‌شناسم که نبوغ پوینده آدمی را در آن امکان بهتری برای دستیابی به قلمرو جدید داشته باشد... قلمرویی برای عمیق‌تر کردن اندیشه ما درباره اینکه... سرنوشت و اراده آزاد واقعاً چه مفهومی دارد.»<sup>۲</sup>

اینکه می‌گوئیم تکرار صحبت از آزادی، بیهوده و بی‌حاصل نیست علاوه بر آنکه «پرگوئی بکلام حق خوش است» بدلیل اهمیت اصولی و ارزش بنیادین آنست که آزادی را محور و زمینه مساعد برای هر کار خیر ساخته است، گرچه عده‌ای آزادی را با بی‌بند و باری و لجام گسیختگی مترادف شمرده طالبان آنرا بمتهم به غرب زدگی و زیر پا گذاشتن استقلال مینمایند، و بجای آزادی که آنرا در نتیجه القیات مارکسیستی رهاورد غرب و نظامات کاپیتالیستی و لیبرالیستی آن‌می‌پندارند، عدالت اجتماعی را آنهم در قالب‌های طبقاتی و برنامه‌ها و نیات ماتریالیستی آن، مطرح می‌سازند، اما مسلم است که نه استقلال و نه عدالت اجتماعی هیچکدام در صورت تعطیل آزادی‌ها تحقق یا تداومی نخواهند یافت. کسانی که استقلال را در برابر آزادی قرار میدهند گویا آزادی‌های رایج در میان برخی از جوامع غربی را مدنظر دارند، درحالی‌که اولاً اینگونه امور را نمیتوان تعمیم مطلق به همه افراد داد، ثانیاً تفاوت بکاتب الهی

۱ - بنده دیگری نباش، خدا ترا آزاد قرار داده است.

۲ - (به نقل از اریک فروم در کتاب دل آدمی ص ۱۶۲)

بنگفته «اریک فروم» فیلسوف روانکاو آلمانی: «آزادی صفت پایداری نیست که آنرا «داشته» یا «نداشته» باشیم، در واقع آزادی چیزی جز یک واژه و مفهوم انتزاعی نیست. تنها یک واقعیت وجود دارد: عمل آزاد ساختن خویش در فرایند انتخاب کردنها.»

آزادی آدمی در امکان انتخاب وی میان امکانات راستین (اختیارات) نهفته است. آزادی باین مفهوم را نه بصورت «عمل با هشیاری از ضرورت» بلکه عمل مبتنی بر آگاهی از اختیارات و عواقب آنها میتوان تعریف کرد.

رابطه مکاتب مادی بشری در رابطه با آزادی نمیتوان ندیده گرفت. مسلماً آزادی مورد نظر انگیزستانسیالیسم که انسان را تا مرحله خدائی بالا میبرد و انتخاب او را (گرچه با انتخاب سایرین و با مصلحت جامعه تضاد داشته باشد) ملاک حق می‌شمارد با نظریه اسلام در این مورد متفاوت است. البته اندیشمندانی مانند «اریک فروم» آزادی را به دو بخش مثبت و منفی تقسیم کرده و بی بند و باری را نفی کرده‌اند اما گذشته از آنکه آزادی در مکاتب مادی به بن بست می‌رسد، میدانیم اندیشه آزادی در غرب بطور کلی مبنای ضد کلیسایی و ضد روحانیت پاپ را داشته بعنوان عکس العملی در برابر انگیز یسیون و اجبارهای مذهبی قرون وسطی بتدریج قداست و جاذبیت پیدا کرده است. طبیعی است که چنین جهتی در ارتباطات فرهنگی و از طریق ترجمه آثار ادبی غرب به دنیای اسلام سرایت کرده باشد، اما گذشته از آنکه بسیاری از آنها در دهه‌های اخیر از این افراط عکس العملی به تعادل منطقی میل کرده‌اند وظیفه ما غربال اندیشه‌ها و جدا ساختن سره‌ها از زنا سره‌هاست، مبادا ارزشی اصیل و عزیز مربوط به مکتب خودمان را بدلیل آنکه در جای دیگر از آن سوء استفاده کرده‌اند بدور افکنیم و گرفتار عواقب خانمانسوز آن گردیم.

مطلب دیگری که باید مطرح شود مرزهای آزادی و حدود و ثغور آنست، اغلب بهنگام بحث پیرامون آزادی و اختیار انسانها، اذهان عده‌ای در مقام مقابله و ایراد سخن به آزادی بی بند و بست شهوات در دوران طاغوت یا برخی جوامع غربی متوجه می‌گردد و رواج مشروب فروشی‌ها، اماکن فساد، قمارخانه‌ها، مجالس لهو و لعب و بی حجابی و غیره را تداعی مینمایند، درحالیکه کسی منکر نیست اگر آزادی‌های فردی مخل سلامت جمع گشته ضرر و زیانی متوجه جامعه سازد بدلیل اصل «لا ضرر و لا ضرار» از آن جلوگیری میشود اما باید توجه داشت فی المثل اگر پیامبر اکرم پایگاه منافقین را خراب کرد بدلیل مسجد «ضرار»ی بود که بعنوان کانون تفرقه علیه وحدت مسلمین بنا کرده بودند نه بدلیل کفر و نفاق و اندیشه و اعتقاد باطلشان، مرزهای این مسئله بسیار دقیق و ظریف است تنها موقعی میتوان آزادی شخص یا گروهی را محدود یا ممنوع

(۱) - در مورد شقوق مختلف آزادی توضیحات روشن کننده‌ای در کتاب «بازیابی ارزش‌ها» نوشته آقای مهندس مهدی بازرگان (جلد سوم - صفحات ۱۰۸ تا ۱۱۳) داده شده است که مطالعه آنرا بخوانندگان توصیه مینمائیم.  
در آن مقاله، آزادی در سه وجه توضیح داده شده است: آزادی انسان در برابر خود،

کرد که عملاً تجاوزی بحقوق یا آزادیهای دیگران صورت گرفته باشد در غیراینصورت حتی بدلیل کفر و شرک و نفاق، باستناد آیات فراوانی که در کتاب بآنها تکیه شده نمیتوان اختیار را که بالاترین موهبت الهی است از انسانها سلب نمود. بنابراین آزادی نه تنها برای مسلمانان که برای کفار و مشرکین (البته تا جائیکه عملاً تجاوزی بحقوق مسلمین نکرده باشند) حقی مشروع و طبیعی شمرده میگردد. اینکه میگویند در زمان

آزادی در برابر جامعه و بالاخره آزادی در برابر خدا. هر یک از این وجوه یا روابط برای خود حکمی و حالتی دارد که نباید اشتباه و مخلوط گردد. خلاصه مطالب مقاله مذکور در باره آزادیهای سه گانه فوق باین قرار است. که آزادی و لیبرالیسم در رابطه انسان با خود یا شخص و نفس وجود نداشته انسان مسئول و متعهد و محکوم است.

اقبا آزادی فرد در برابر جامعه، با اصل «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» محدود میگردد بطوریکه نه فرد حق دارد به جامعه ضرری بزند و سلب حقوق و آزادیهای دیگرانرا بنماید و نه جامعه میتواند فرد را فدای مصالح عمومی خود سازد، در عین آنکه فرد گزائی حاکم نبوده تعهد و تکافل اجتماعی در جهت خدمت و خیرات وجود دارد.

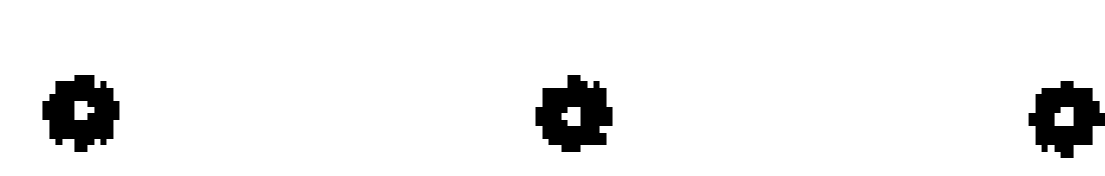
و بالاخره رابطه انسان با خدا کاملاً آزاد میباشد، خداوند با نفی اجبار و اکراه مشیتش چنین اقتضا کرده که انسان آزاد باشد و با اختیار خود سرنوشتش را رقم زند، خداوند انسان را بخودش واگذار نموده، علاوه بر آن، هم اعلام مهلت برای معصیت میکند و هم اعلام کمک و امتداد به هر دو دسته ثوابکار و گناهکار.

هم پیامبران را از جباریت و تحمیل به بندگان هشدار داده و هم بندگان را از دخالت و فضولی و جاسوسی در کار یکدیگر منع نموده است قرآن ارتباط خدا با انسانرا یک رابطه آزادی و رهائی میداند که از روی رحمت و حکمت باو عنایت شده است. در دوراهی شکر و کفر اختیار و امکان و ارشادش داده است تا سازنده خود و سرنوشتش بشود. تنها دخالت خدا اعزام رسل برای ارائه راه و چاه و سعادت و شقاوت است. خداوند در برابر آزادی، هم عقل به انسان داده و هم پیامبران را برای هدایت او فرستاده است.

۱ - البته در اسلام ارزش انسانها بر حسب ایمان و تقوای آنها معین گردیده است و مشرک و کافر و منافق قدر و منزلتی ندارند، ولی با این تفاوت که رسیدگی بحسابها و درجه بندی انسانها در روز قیامت و توسط خدا انجام میشود. دنیا دار ابتلاء و امتحان است و انسانها آزاد هستند با اختیار خود راه مستقلى برگزینند، هرگز بکسی چنین مجوزی داده نشده که بدلیل کفر و شرک حقوق و آزادیهای افراد را محدود نماید.

ائمہ علیہم السلام، بخصوص در دوران حضرت امام جعفر صادق (ع) دہری مسلکان و مادیون بی اعتقاد بخدا در مسجد مسلمین به بحث و مجادلہ می نشستند و آنها (وسایر مسلمین بخاطر همین رشد تربیتی) این آزادی و مخالفت را با سعه صدر و آزادگی تحمل میکردند و با مہربانی و مدارا پاسخ میدادند دلیلی بر آزادی های فکری و اعتقادی و امکان تبلیغات مخالفین در مجتمع اسلامی است. اگر ایمان محکمی نسبت بمبانی اعتقادی در مسلمین موجود باشد چه باک از عقاید سستی که براحتی قابل پاسخگویی است و در غیر این صورت چه حاصل از ایمان و اعتقاد سستی که با بستن چشمها و گوشها حفاظت شده باشد؟!

البته نه تنها کنترل آزادی های لجام گسیخته و محدود کردن بی بند و باری ها خلاف آزادی نیست بلکه بگفته «اسپینوزا»: «مفہوم اخلاق دقیقاً تسخیر آزادی است و آدمی میتواند از «مقید» شدن به آزادی برسد»، البته تسخیری که با عقل و تفکر و تلاش توأم با ہشیاری میسر گردد و دلها را دگرگون سازد نه آنکہ جبری و تحمیلی و باکراه باشد و راه انتخاب و اختیار را بکلی مسدود نماید.



در قلمرو آزادی، از نظر فردی مسئلہ ہویت و ماہیت انسان و اخلاق و مسئولیتہای او مطرح میشود و از نظر اجتماعی تعیین سرنوشت مجتمع و کنترل و نظارت بر عملکرد مسئولین و زمامداران و حق انتقاد و اعتراض بانحرافات آنان؛ یعنی امر بمعروف و نہی از منکر کہ عظیم ترین فریضہ اجتماعی امت مسلمان است و سایر فرائض بوسیله آن برپا میگردد (بہا تُقام الفرائض). این فریضہ ای است کہ مجموعہ تمامی اعمال نیک باضافہ جہاد فی سبیل اللہ در مقایسہ با آن مانند آب دہان در برابر اقیانوس پهن اور است<sup>۱</sup>. آیا عملی ساختن این عظیم ترین فریضہ جز در شرایط آزادی کہ مردم اختیار سرنوشت خود را بدست داشته باشند ممکن میشود؟ و بفرض ہم اگر استقلال و عدالتی در کار باشد آیا دوام یافتنی است؟ مردم عادی نیز آنچنان کہ نسبت بہ تبعیضات طبقاتی و گروہی و نابرابریهای اقتصادی حساس هستند کمتر از فقدان آزادی های اجتماعی احساس درد و نگرانی میکنند، آنها بیشتر طالب عدالت اجتماعی و رفع ظلم و ستم هستند تا آزادی. بنابراین استبداد را بدلیل تجاوزاتش شناخته اند و استقلال را برای رفع استعمار و



استثمار طلب کرده اند. در حالیکه این مقاصد مقدس هر دو برای تحقق یا تداوم  
بشدت نیازمند آزادی هستند و مستقل از آن معنایی ندارند

قرآن بدنبال آیاتی که از وحدت اجتماعی و احترام از تفرقه و اختلاف در امت  
سخن میگوید وجه تمایز امت اسلام را نسبت به سایر امم و مهمترین ویژگی  
اجتماعی مسلمانان را مشروط به اجرای فریضه امر بمعروف و نهی از منکر مینماید<sup>۱</sup> و  
فرمان میدهد حتماً از میان شما باید گروهی باشند که مردم را به تحیر دعوت کنند و به  
نیکی‌ها فرمان دهند و از بدیها باز دارند و همین‌ها را نیز رستگاران مینامد<sup>۲</sup>. گوئی تنها  
راه حل و درمان تفرقه و اختلاف را برخلاف نظر رایج عمومی که انتقاد و اعتراض به  
مسئولین را عاملی برای تضعیف دست اندرکاران و رشد مخالفین و دشمنان داخلی  
و خارجی می‌شمارند، در عملی ساختن فریضه امر بمعروف و نهی از منکر که تنها در  
زمینه آزادی و اختیار سیاسی مردم امکان پذیر است سراغ میدهد، بنابراین پی گیری  
و طلب کردن آزادیهای مشروع و قانونی نه تنها به تضعیف نهادهای بحق حکومتی  
و تفرقه نیروهای مجتمع اسلامی منجر نمیشود بلکه تنها راه تحکیم وحدت و تثبیت  
حکومت و تشکیل جامعه ایمانی نمونه میباشد.

این نکته نیز گفتنی است که آزادی فرد بشدت وابسته و تابع آزادی جامعه  
است، گرچه شخصیت‌های آزاده‌ای در شرایط خفقان و استبداد ظانوتها توانسته‌اند  
سلامت دین و دنیای خود را حفظ نمایند اما اکثریت قریب باتفاق مردم بمنصداق  
«الناس علی دین ملوکهم» تابع شرایط حاکم میگردند و بزرگ روز درمی‌آیند، غرض از  
ذکر این نکته اینست که در صورت تعطیل آزادیهای اجتماعی، آزادیهای فردی در عمل  
بأحكام محدود مذهبی نیز گره‌ای از مشکلات نمیگشایند، چه زیبا و رسا فرموده است  
امیرالمومنین علی (ع) که در چنین شرایطی (هنگامی که حقوق دو طرفه مردم و  
زمانداران از تعادل خارج شود) جز تناصح و تعاون یعنی تذکر و انتقاد خیرخواهانه  
و همکاری دسته جمعی و متشکل برای احقاق حق، احدی از مردم هر چند برای بدست  
آوردن رضایت خدا حریص بوده، کوشش بسیار در عمل و بندگی دانه باشد بحقیقت  
طاعت و فرمانبرداری خدا آنچنان که شایسته اوست نخواهد رسید<sup>۳</sup>.

۱ - کُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... (آل عمران ۱۱۰)

۲ - وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

۳ - نهج البلاغه خطبه ۲۰۷ - فَلَيْسَ أَحَدٌ وَإِنْ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ،  
يَبَالِغُ حَقِيقَةً مَا اللَّهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ، وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ التَّصِيحَةَ بِمَبْلَغِ  
خَفْدِهِ، وَالنُّعَاذُ، عا - إقادة الله - جنة

در شرایطی که مردم از آزادی خود سوءاستفاده نموده از اطاعت زمامداران بدون دلیل متکی بحق شانه خالی کنند و یا زمامداران با تکیه بر قدرت حکومتی مردم اجحاف نموده حقوق و آزادیهای آنان را زیر پا گذارند بازهم بفرموده علی: «اختلاف کلمه بوجود میآید و نشانه‌های ستم آشکار میگردد تباهی و دغلكاری در دین رایج میشود و سنتهای روشن رها میگردد در نتیجه عمل مردم تابع هوی و هوس میگردد و احکام الهی عاطل میماند. در چنین شرایطی دردها و گرفتاریهای (مادی و معنوی، جسمی و روانی) مردم بسیار میگردد، نه از حق عظیمی که ادا نشده کسی نگران و اندوهگین میشود و نه نسبت به باطل عظیمی که عمل میگردد (نتیجه طبیعی بی تفاوتی و خروج از صحنه) و کار بجائی میرسد که نیکان خوار و ذلیل و اشرار ارجمند میگرددند و واخواهیهای خدا نزد بندگان بسیار میگردد».

تنها راه حلی که حضرت برای چنین اوضاعی پیشنهاد مینمایند همان نصیحت همگانی و همکاریهای اجتماعی برای احیاء و اقامه ارزشهای اصیلی است که کنار زده شده:

فَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاضُعِ فِي ذَلِكُمْ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ



اندیشه «آزادی» و سیر تحولی روبه کمال آن تاریخ نسبتاً روشنی در جوامع بشری دارد، بطوریکه نظریات مختلف و احياناً متضاد فلاسفه و متفکرین قرون گذشته، از حکمای قدیم یونان تا اندیشمندان بعد از رنسانس اروپا را میتوانیم در کتابهای فراوان مربوط به این رشته مطالعه کنیم. این خط سیری است که بشر پای خود پس از عبور از دوران تاریک و طولانی برده داری و اسارت انسان طی و تجربه کرده به شناخت و قبول و اعلام حقوق و آزادیهای برای نوع انسان، صرفنظر از رنگ و نژاد و مذهب و ملت رسیده است. قوانین حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد نیز استقلال و آزادی هائی را، گرچه بظاهر و در نوشته ولی بهر حال رسماً و علناً تصریح و تبلیغ کرده اند. این مطالعه ای شیرین و بس آموزنده خواهد بود که احتیاج بنوشته مستقل و جداگانه ای دارد، در اینصورت نظاره از گردنه ای بلند بر راه گذشته ضمن احساس نشاط و انبساط از ارتقاء و ارتفاع ما را نسبت به آینده و راهی که در پیش داریم آگاه تر خواهد ساخت.

اما غرض از این نوشته نظاره تمامی منزلگاههای مسیر و مشاهده آثار و ردپای رهروان این طریق نیست، بلکه تلاوت و تدبیر سرورش مکتوبی است که چهارده قرن قبل در گوشه خلوتی از این زمین خاکی طنین افکند و مردمانی بشدت جاهل و عقب افتاده را به صراط مستقیم سوای راهی که سایرین می پیمودند دعوت نمود. این آخرین مرحله از خط دیگری است که انبیاء الهی یعنی منادیان توحید و آزادی و مبشران کرامت انسان و اخوت و مودت و مساوات میان آنان آدمیان را بسوی آن دعوت کرده اند.

مردمانی جاهل و بشدت عقب افتاده و غافل از روزگار خویش در صحاری غربستان و در قبائلی دور از هم زندگی میکردند، نظام بسته و متحجر قبیلگی آنچنان آنها در دربندهای گمراهی اوهام و خرافات و مفاصد اخلاقی اسیر کرده بود که توان آزادی و رهائی نداشتند. ناگهان رسولی از میان خودشان برانگیخته شد و آیات قدرت الهی را بر آنها تلاوت کرد، تزکیه شان نمود و تعلیم کتاب و حکمتشان داد، انقلابی عظیم پیا کرد که در مدتی کمتر از نیم قرن قلمرو عظیمی از دنیای آنروز را فرا گرفته آثار فکری، فرهنگی و اخلاقی گسترده ای بجای گذاشت. این رسول پیامی آورده بود که برای مردمان صحرا بسیار بیگانه و نامأنوس و با فرهنگ آنها بکلی غریبه بود اما بتدریج عمیق ترین و پیچیده ترین مفاهیم را که شامل معارف مربوط بمبدء و معاد، حکمت آفرینش، دستورات زندگی، بیان فضائل و رذایل اخلاقی و انسانی نیز میشد با همان اعراب بدوی بیابانگرد مطرح کرد و توانست شگفت ترین تحول انسانی را باذن خدا پیا فریند.

این مطلب که پیامبر(ص) چه شیوه ای برای ابلاغ رسالت و انجام ماموریت خود بکار برد و چگونه این تحول عمیق فکری و اخلاقی را ممکن ساخت رهگشای انقلاب امروز ما و بخشی از موضوع نوشته حاضر است. یکطرف قضیه نحوه تبلیغ و عمل رسول اکرم بعثوان رهبر حرکت و قیام بسوی خدا و طرف دیگر مردم، بعنوان موضوع هدایت و عناصر انقلاب مطرح هستند. می خواهیم بدانیم آورنده مکتب در تبلیغ رسالت خود و پیاده کردن احکام الهی و اداره امت چه محلی از اعراب از زبان و حتی برای مردم قائل شده است و اصولاً در این رابطه دو طرفه، حدود اختیار و آزادی انسانهایی که موضوع هدایت و ارشاد در آن مقطع زمانی و مکانی (یا در آینده گسترش اسلام) بوده اند چگونه تبیین شده و در اینمورد چه اسوه و الگویی از رسول گرامی برای

رهبران و رهروان آینده باقی مانده است. این مسئله قطعاً ابعاد و ارتباطات متنوع و پیچیده‌ای دارد؛ یکطرف آن جبهه داخلی یعنی تسلیم شدگان به مکتب است که طیف گسترده‌ای را از مؤمنین واقعی تا مسلمانان نیم‌بند و منافقینی که اطاعت و انضباط در برابر رهبری ندارند در برمیگیرد، طرف دیگر جبهه خارجی یعنی مشرکین و کفار اهل کتاب میباشند، کسانی که یا مخالف و معاند و محارب هستند یا بیطرف و برکنار. در هر حال مسئله ابعاد گوناگونی پیدا میکند که برحسب موضعگیری هر گروه در عین ثابت بودن اصول، نحوه عمل تفاوت میکند. منظور اینست که ببینیم در این انقلاب و دگرگونی، شخص پیامبر که رسالت نجات انسان‌ها از تاریکی به نور را داشته تا چه حد به خواست قلبی و رضایت و تمایل مردم یعنی اختیار و آزادی آنها برای پذیرش راه نجات و رستگاری اهمیت میداده است و برای نجات کسانی که مصلحت واقعی خود را تشخیص نمیدادند و به زندگی در منجلاب فساد اصرار میورزیدند آیا هرگز متوسل به اکراه و اجبار میشده یا خیر؟ و اصولاً ایمان را از چه راهها و بچه قیمتی طلب میکرد و برای مخالفین و منکرین تا چه حد آزادی و بحق حیات و اظهار نظر قائل میشده است؟ این مطلب را خیلی ساده و بدیهی نپندارید؛ هنوز پس از گذشت قرن‌ها، حتی در امت همان رسول اعتقاد به دیکتاتوری صلحاء و قیمومیت متولیان مذهب، برای خود منطقی است. نه تنها در صحنه سیاسی و روابط دولت و مردم، که حتی در روابط خانوادگی در تربیت فرزندان، در محیط مدرسه و تعلیم و تربیت نیز طرفداران فراوانی دارد، بر اساس این طرز تفکر همینکه هدف مقدس و پاک تشخیص داده شد دیگر کافی بنظر میرسد و کمتر کسی در کیفیت وسیله‌ای که این منظور را ممکن میسازد اندیشه میکند، کم نیستند کسانی که راه نجات ملت‌ها را علیرغم میل باطنی آنها تنها در سوق دادن اجباری ایشان در راهی میدانند که بزعم خودشان منتهی به سعادت آنها میگردد! همچنین سلطه گران انحصارطلبی که با اتکاء به حسن نیت ادعائی خود در حفظ قدرت میکوشند و آزادی مخالفین را با توجیه اهداف اصلاح گرانه‌ای که گویا در پی آن هستند بشدت محدود و سرکوب مینمایند.

در برابر آیات صریحی همچون: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و «مَا جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» عده‌ای چنین استدلال میکنند که: «البته در افکار و عقاید و پذیرش دین و ایمان اکراه و حرجی نیست اما در زمینه اعمال و عبادات و اجرای احکام الهی یا حکومت و مدیریت در جامعه بخاطر جلوگیری از عصیان و هرج و مرج



چاره‌ای جز اعمال قدرت و سلطه قاهرانه نیست.»

ما در اینجا فعلاً وارد مباحث حدود و عهود و برخی اصول فقهی که محدود کننده آزادی انسان بخاطر رعایت و حفظ آزادی‌های دیگران در جامعه می‌گردد نمی‌شویم؛ این مسئله‌ای است که هم شرائع الهی و هم نظامات بشری آنرا برای جلوگیری از هرج و مرج و لجام گسیختگی مقرر داشته‌اند. کیفیتهایی هم به تناسب جرم تعیین کرده‌اند. اما ذکر این نکته را ضروری میدانیم که مفهوم کلمه «دین» منحصر به اعتقادات نیست و پیامبر اسلام هم تنها پیام آور پیاده احکام الهی نبود. میدانیم رسول خدا در سه زمینه مختلف که امروزه آنرا قوای سه‌گانه: مقننه، قضائیه و مجریه مینامند نقش و مسئولیت داشته و از خداوند دستور میگرفته است؛ بدلیل آوردن کتاب قانونگذار بود، بخاطر حکم و قضاوتش در مسائل و اختلافات مردم داور و قاضی محسوب میگشت و بنا به بیعتی که مردم یشرب با او کرده بودند بشیوه شورائی و با احترام به رای اکثریت و حاکمیت عامه بر آنها حکومت میکرد و نقش فرمانده کل قوا را داشت (قوه اجرائیه). در نتیجه دین و دنیا یا دین و حکومت اسلامی را با یکدیگر گره زده در هر دو زمینه رهبری میکرد و از آنجائیکه گفتار و رفتار و تقریر پیامبر برای ما حجت بوده بعنوان یکی از ادله چهارگانه فقه بکار گرفته میشود میتواند مفهوم و قلمرو کلمه «دین» را در آیات «لا اکراه فی الدین» و «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» کاملاً روشن کند و بار معنائی وسیع آنرا که گسترده‌تر از محدوده مسائل اعتقادی و مبشر آزادی و اختیار در کل قلمرو دین است آشکار سازد.

از این نظر در بررسی آیاتی از این قبیل میتوانیم تکلیف مردم و دولت اسلامی را در رابطه با حقوق و حدود طرفین تشخیص دهیم و شیوه‌های برخورد با هر یک از گروههای مخالف، منافق، محارب و غیره را استخراج نمائیم. باید بدانیم یک دولت اسلامی برای تحکیم موقعیت خود تا چه حد میتواند به تحدید آزادی‌های مردم اقدام نماید و با چه شیوه‌هایی قدرت خود را اعمال نماید. مخالفین نیز در برابر نظام حاکم تا چه حد از آزادی اجتماعی، فرهنگی و مذهبی برخوردارند.

این مسئله هم در رابطه دو طرفه میان رسول ص و مردم مطرح است و هم در رابطه دو طرفه میان فرد و اجتماع (بخصوص در دوران مدینه و بهنگام استقرار نظام)، چرا که همیشه ممکن است چنین استدلال شود که برای تأمین منافع جامعه فدا کردن منافع فرد اشکالی ندارد و تحدید آزادیهای فردی اگر در جهت مصالح اجتماعی باشد

ضروری است، این سخنی است سابقه دار که از دیرباز موضوع بحث فلاسفه و سیاست‌بازان بوده است و میدانیم که در دنیای امروز بخشی از جوامع غربی متمایل به دموکراسی و لیبرالیسم و مدعی اصالت فرد (به‌خصوص در اقتصاد و سرمایه‌داری) هستند و بخشی دیگر متمایل به سوسیالیسم و کمونیسم و معتقد به اصالت جامعه، البته هر کدام به بخشی از حقیقت تکیه کرده‌اند اما یک روی سکه را دیده و بجزهر اصلی آزادی آنچنان که باید توجه نداشته‌اند، نتیجه آنکه از یکطرف تسلط فرد را در قالب کارتلها و تراست‌های عظیم بر حکومت و سیاست جوامع میبینیم و از طرف دیگر لگدمال شدن حقوق و آزادیهای فرد را در زیر چکمه مدعیان حفظ منافع جمعی. و در واقع نه فرد آنچنان که باید آزاد شده و نه مصلحت جوامع تأمین گردیده است.

بنابراین شناخت موضع اسلام در مسئله اصالت فرد یا اجتماع و بررسی رفتار و شیوه عملی پیامبر در این رابطه برای بحث ما از اهمیت و یژه‌ای برخوردار است، می‌خواهیم ببینیم آیا مواردی از سلب اختیار یا تحدید آزادی‌های فردی بخاطر منافع جمعی در سنت پیامبر دیده شده یا خیر، فعلاً بهمین اشاره اکتفا میکنیم که در اسلام چنین تفکیکی نشده و در مواردی حتی فرد و جامعه را درهم ادغام نموده و واحدی بحساب آورده است که کشتن یا احیاء فرد آن مساوی کشتن یا احیاء جمع آن محسوب گشته است:

...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا.  
وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...

و در سنت پیامبر و روابط اجتماعی مسلمین اولیه خوانده‌ایم که در موارد زیادی حقوق فرد را مساوی حقوق جامعه گرفته‌اند و بعضاً بدلیل آنکه فردی از مسلمانان دشمن مشرکی را امان داده و در پناه گرفته از کشتن او صرف‌نظر کرده‌اند، حتی اگر فرد پناه دهنده زنی از مسلمین (با توجه به ارزش ناچیز اجتماعی زن در آن جامعه) بوده است.<sup>۱</sup> این ارزش‌گذاری بالاترین شخصیتی است که فرد در چنین

(۱) خوب است به شواهد ذیل از کتاب اسلام‌شناسی دکتر شریعتی توجه نمایید:

پیامبر در فتح مکه بفرماندهان دستور داد: جز با کسی که با شما بجنگد مجنگید ولی گروهی را به اسم استثنا کرد و گفت اگر آنانرا در زیر پرده‌های کعبه نیز یافتید بکشید. این عده عبارت بودند از: عبدالله بن سعد بن ابی سرح که کاتب وحی بود و مرتد شد و به مشرکان پیوست و به آنها گفت: من هرگاه که آیات را مینوشتم آنها را تغییر میدادم؛ وی برادر

جامعه‌ای پیدا میکند و بقول «مارسل بوآزار»<sup>۱</sup> نویسنده جامعه‌شناس فرانسوی در کتاب «انساندوستی در اسلام» چنین احترامی را هرگز مکاتب اومانیستی برای نوع بشر قائل نشده‌اند!



این نکته هم لازم بتوضیح است که قائل شدن اختیار و آزادی تنها برای معتقدین به مکتب و میدان عمل دادن انحصاری بمؤمنین یا اعضاء و وابستگان بنظام سیاسی حاکم چیزی نیست که مورد نظر اسلام باشد، ذکر این موضوع از اینجهد حائز اهمیت است که برخی متعصبان با تنگ نظری بخیلانه‌ای آزادی و اختیار را مشروط به قبول و پذیرش اصولی میکنند که گویا تنها در اینصورت انسان ارزش و اعتبار وجودی

رضاعی عثمان بود و به او پناه برد و عثمان او را نزد پیغمبر آورد و برایش امان خواست... دیگری عکرمه پسر ابوجهل (همان ابوجهل معروف) که تا آخرین لحظه فتح مکه از دشمنی با پیغمبر و مسلمانان باز نایستاد. پس از تسلیم مکه وی به سوی یمن گریخت، زنش، ام حکیم، دختر حارث بن هشام مسلمان شد و از پیغمبر برای شوهرش درخواست امان کرد و وی بیدرنگ پذیرفت و ام حکیم بشتاب بسراغ شوهرش رفت و او را پیش پیغمبر آورد و مسلمان شد. دوتن از این گروه: «حارث بن هشام» و «زهیر بن ابی امیه بن مغیره» بخانه «ام هانی»، دختر ابوطالب، پناه بردند: (ام هانی گوید): «برادرم علی بخانه من آمد و گفت بخدا سوگند این دورا باید بکشم، من در را قفل زدم و پیش پیغمبر آمدم، پیغمبر را دیدم که خود را شستشو میدهد... پس از سلام بمن رو کرد و گفت مرحبا، خوش آمدی ام هانی، بچه کار آمده‌ای؟ داستان آن دو مرد و برادرم علی را نقل کردم. گفت: هر که را تو جوار داده‌ای ما جوار داده‌ایم و هر که را تو امان داده‌ای ما امان داده‌ایم، آن دورا نمیکشند.

(دکتر علی شریعتی، اسلام‌شناسی، صفحات ۲۹۸ تا ۲۹۹).

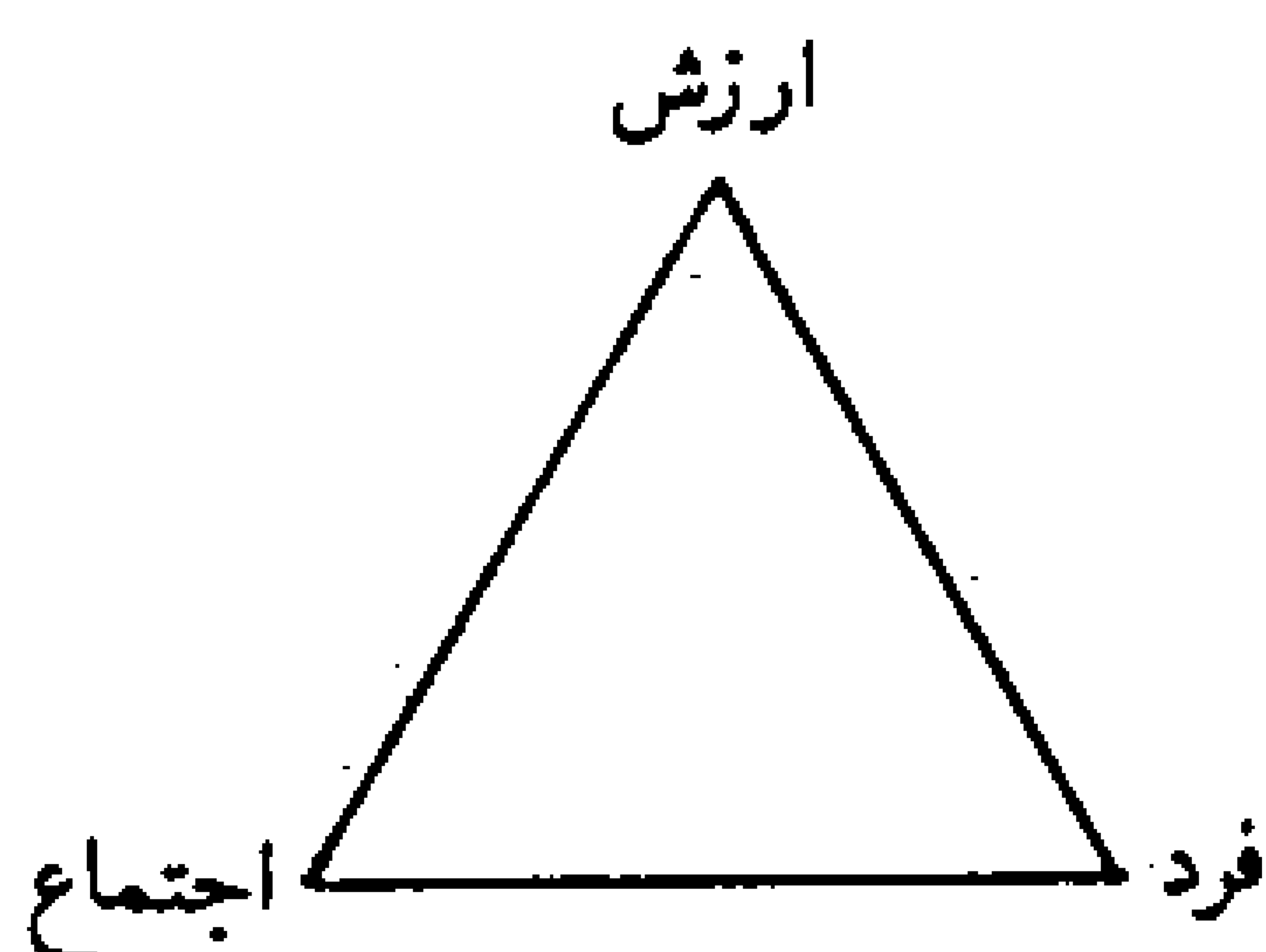
نمونه‌ای دیگر از امان دادنهای زنان:

... چندی بعد، مسلمانان کاروان او (ابوالعاص مشرک) را که کالاهای تجارتنی مکه را بشام میبرد زدند و او شبابه بمدینه آمد و بخانه زینب رفت و از او پناه خواست، زینب او را پناه داد. مسلمانان با احترام زینب کالاها را پس دادند و روانه مکه اش کردند. ابوالعاص که خود جوانمرد بود، جوانمردی مسلمانان سخت در او اثر کرد و هنگامیکه بمکه رسید گفت....

(اسلام‌شناسی صفحات ۱۶۳ و ۱۶۴)

۱ - Marcel Boisard استاد دانشگاه حقوق ژنو و رئیس سابق صلیب سرخ بین‌المللی مؤلف کتاب Humanisme del Islam (اومانیسم یا انساندوستی در اسلام).

پیدا میکنند، این اصول ممکن است دین، ارزشهای متعالی اخلاقی، ایدئولوژی یا حزب باشد. بنابراین حقوق و روابط متقابل فرد و اجتماع در قاعده مثلثی قرار گرفته که رأس آن بعنوان زاویه «ارزش‌ها» بر کل مثلث اشراف دارد، یعنی آزادی اصالت ذاتی ندارد و تابع نسبی رأس مثلث میگردد، والبته کاملاً واضح است که تعبیر و تفسیر کننده اصول و ارزش‌ها همان فرد، طبقه یا حزب حاکم بوده هرطور که مصلحت! ایجاب نماید اصول توجه میگردد، درست مثل کلیسا و دستگاه حکومتی پاپها در قرون وسطی که نه تنها ملحدین لامذهب بلکه اسقف‌ها، کشیشان و روشنفکران زیادی را بدلیل نوآوری و مخالفت با تثلیث و اصول ثابت و مقدس کلیسا به تبعید و زندان و شکنجه و اعدام کشاند، برخی از این روشنفکران اعتقاد خالص و عمیقی به خدا و مسیح (ع) داشتند و تنها به کلیسا و دستگاه روحانیت پاپ معترض و بی اعتقاد بودند.



تنها آزادی نیست که اینچنین محبوس تنگ نظری‌ها و انحصارطلبی‌ها میشود، منافع اجتماعی، امکانات رفاهی، مشاغل و مناصب و... نیز بزودی در کنترل قدرت حاکم قرار گرفته توزیع آنها تابع میزان وابستگی و سرسپردگی میشود؛ شرط احراز مشاغل مهم اداری، گزینش دانشگاهی، مسافرتها خارج، استفاده از زمین یا مسکن با شرایط مناسب، برخورداری از ارزاق و اجناس کمیاب و... همه و همه مستلزم پیوستن به جریان حاکم و پذیرش مواضع سیاسی آن میشود، طبیعی است کسانی که کیسه‌های امکانات را در اختیار دارند، اگر تقوایی در کار نباشد، سرانرا ابتدا در دامن نزدیکان و همفکران خود شل میکنند!

باینترتیب بهشت و جهنم آخرت دنیا آورده میشود، هم مخالفین سرکوب و عذاب میشوند و هم موافقین مزد ایمان و اعتقادشان را نقداً میگیرند! و چه معامله‌ای از این سودمندتر که هم خدا را داشته باشیم و هم خرما را! و در چنین زمینه و شرایط



پربهره‌ای است که نفاق بسرعت رشد میکند و دین بهترین دکان دنیا میشود! وگرنه باید محرومیت انزوا و غربت کناره‌گیری را تحمل کرده صحنه خدمت و فعالیت در نهادهای رسمی را یکسره ترک گفت، و اینست همان خطر بیتفاوتی و سرخوردگی که تباه‌کننده پیکره جامعه و محروم‌کننده زمامداران از نیروی ابتکار و خلاقیت توده مردم می‌گردد.

اما سنت پیامبر(ص) بگونه دیگری بود، نه تنها امکانات فراهم شده و غنائم را بمجاهدین مهاجر و انصاری که برای کسب آن شمشیرزده بودند منحصر نمی‌کرد بلکه گاهی با کمال شگفتی و برخلاف انتظار آنانرا دست خالی می‌گذاشت و غنائم را کریمانه برای «تألیف قلوب» یکسره میان تازه مسلمانان یا غیر مسلمانان هم پیمان تقسیم می‌کرد.<sup>۱</sup> پیامبر از خمسی که از غنائم حنین باورسیده بود بجای آنکه مهاجرین

باز هم نمونه‌هایی از سنت پیامبر در کتاب اسلامشناسی

اکنون، پیغمبر در یک جو کاملاً سیاسی قرار دارد، رهبران قبائل را باید با نافذترین حربه سیاسی عرب: عطا و کرم، به اسلام دلگرم سازد (تألیف قلوب)، از این رو، جز سهمی که اینان از غنائم می‌بردند، از خمسی که به پیغمبر میرسید به ابوسفیان و پسرش معاویه... هر یک صد شتر بخشید، به برخی از رجال قریش... هر یک کمتر از صد شتر رسید... پیغمبر با خاندانهای قریش و دیگر قبائل بیعت کرد و همه را در غنائم حنین سهیم نمود.

مردی از اصحاب گفت: «تو... (فلان و فلان) را صدتا صدتا بخشیدی و جمیل... را (از غفار) پاک محروم کردی». پیغمبر گفت: «اما به کسی که جان محمد در دست او است «جمیل» از هر که به روی زمین هست بهتر است... اما من دل‌های ایندورا گرم کردم تا مسلمان شوند و جمیل بن سراقه را به اسلامش وا گذاشتم.»

پیغمبر اموالی را که علی بن ابیطالب از یمین فرستاده بود بر گروهی از جمله عینیّه و اقرع و زیدالخیل (رؤسای قبائلی که بطمع غنائم به‌مراه سپاه اسلام جنگیده بودند) قسمت کرد... پیغمبر اعتراض این افراد (متفرقه) را که با او، جز به پیمان سیاسی و به مصلحت، پیوندی نداشتند به چیزی نمی‌گرفت و تحمل می‌کرد، چه، از آنان جز این توقی نبود. اما در این میان، ناگهان پیغمبر با مسأله‌ای برخورد که هرگز انتظار آنرا نداشت و او را بسختی آزرده: اعتراض انصار! پیغمبر آنانرا از بخششهای فراوانی که آنروز کرد نصیبی نداد و این برآنان گران آمد که شمشیر را اینها بزنند و غنیمت را آنها ببرند، آنهم کسانی که، جز بمصلحت، اسلام را گردن نهاده‌اند و جز بدشمنی در اسلام سابقه‌ای ندارند، دامنه گفتگو و شکوه بالا گرفت و در این میان سخنانی شنیده شد که هرگز شایسته انصار نبود و حتی برخی گفتند: بخدا قسم پیغمبر از قوم خود خوب استقبال کرد!

فقیر و بی خانمان را سامان بخشید به ابوسفیان و پسرش معاویه هر یک صد شتر بخشید و رجال قریش، سران قبائل و... را سهم سهم خود کرد و یاران وفادار و فداکار خود را که متعجب و متحیر از این بی عدالتی؟! شده بودند پاسخ چنین داد که: «با سبزینه ای از دنیا قومی را دلگرم کردم تا به اسلام رو کنند و شما را باسلامتان وا گذاشتم! راضی نیستید که این مردم با گوسفند و شتر بروند و شما با رسول خدا بسوی رحال خود بازگردید؟»

پیامبر در فتح مکه خالد بن ولید، همان دشمن دیرینه و سردار مشرکین در جنگ احد را که تنها سه چهار سالی از اسلام آوردنش میگذشت بفرماندهی یکی از چهار سپاه مهاجم گماشت و اختیار نظامی هزاران نفر را باو سپرد و پس از فتح مکه «عتاب ابن اسید» بزرگ شهر و متکبر لجوج را بلافاصله پس از اسلام آوردن بریاست مکه ابقاء کرد و کلیدداری و پرده داری مکه را علیرغم تقاضای علی بن ابیطالب به عثمان بن طلحه (کلیدار سابق) سپرد.<sup>۱</sup>

سعد بن عباد، شخصیت بزرگ انصار، ماجرا را با پیغمبر در میان گذاشت و گفت... پیغمبر پرسید: تو خود چه میگوئی؟ سعد گفت: من نیز با قوم خود همسخنم. پیغمبر در حالیکه اندوه قلبش را بشدت میفشرد گفت: «قومت را در این حظیره بر من جمع کن» و سپس گفت... ای گروه انصار! آیا در درون خود از اینکه با سبزینه ای از دنیا قومی را دلگرم کردم تا به اسلام رو کنند و شما را باسلامتان وا گذاشتم دلگیر شدید؟ راضی نیستید، ای گروه انصار، که این مردم با گوسفند و شتر بروند و شما با رسول خدا بسوی رحال خود بازگردید؟ سوگند بکسیکه جان محمد در دست او است اگر هجرت نبود، من مردی از انصار بودم و...»

فضا از هیجان و التهاب میلرزید؛ پیغمبر برافروخته بود و انصار میگریستند و در حالیکه همچنان نگاههای لرزان و مشتاق خویش را به چهره رنج دیده ولی مهربان دوست بزرگ خویش دوخته بودند، قطره های گرم اشک بیتابانه از دیدگانشان فرو میریخت. محمد ساکت شد. انصار ساکت شدند. گریه بالا گرفت. محبت آرام و پاکی که میان دو دوست، پس از شستشوی غباری که بر دل هایشان نشسته بوده است تندتر و سوزنده تر میشود، پیغمبر و انصارش را در خود غرقه ساخت، انصار بالحنی عقده دار و رقت آمیز گفتند: «از غنائم، سهم ما و بهره ما رسول خدا بس است و ما بدان راضی ایم». پیغمبر بازگشت و انصار پراکنده شدند.

(اسلام شناسی صفحات ۳۴۶، ۳۴۷)

۱... محمد، رسالت بزرگ خویش را که بیست سال است در راه آن کوشیده و رنج برده است پایان داده و اینک او، غرقه در پیروزی بزرگ و در اوج آرزوی دیرین خویش، با ده هزار شمشیرزن فاتحی که در زیر فرمان وی اند، سرنوشت شهری را که سیزده سال او را رنج داده و

خوب است به توصیفی که امیرالمؤمنین علی (ع) بعدها از این خصوصیت پیامبر نموده بعنوان خلاصه جامعی اکتفا کنیم:  
خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه (خطاب بخوارج متعصب و قشری مسلک).

... قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) رَجَمَ الزَّانِي الْمُحْصَنِ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلَهُ، وَقَتَلَ الْقَائِلَ وَوَرَّثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ، وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَّدَ الزَّانِي غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَيْ، وَتَكَفَّرَ الْمُسْلِمَاتِ، فَأَخَذَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وآله- بِذُنُوبِهِمْ، وَأَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ، وَلَمْ يَمْنَعَهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَمْ يُخْرِجْ أَشْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ.<sup>۱</sup>

مرگ و حیات قومی را که بیست سال او را در زیر ضربات تهمت و دشنام و شمشیر گرفته اند بدست دارد....

سپس در مسجد نشست، علی بن ابیطالب که کلید کعبه را در دست داشت برخاست و گفت: ای رسول خدا حجابت (پرده داری کعبه) و سقایت (آب دادن حاج) هر دو را بدست ما بسیار پیغمبر گفت عثمان بن طلحه کجاست؟ (کلیددار کعبه در جاهلیت که با خالد و عمرو عاص هنگام عمره قضا مسلمان شد)، او را حاضر کردند و پیغمبر گفت: این کلید تو عثمان! امروز روز نیکی و وفا است.

بدین طریق عثمان را برسدانت کعبه ابقا کرد که در اعقاب او بماند و کسی در حق آنان ستم روا ندارد (هم اکنون نیز کلیدداری کعبه در دست اعقاب همین عثمان است) و سقایت را به عمویش عباس وا گذاشت و دیگر مناصب را نسخ کرد و سپس رو به علی نموده و گفت: «من فقط آنچه را که مردم بخیر آن چشم دارند بشما می بخشم نه آنچه را شما بفضیلت آن چشم دارید».

توضیح: زیرا کلیدداری یک مقام تشریفاتی است آبرومند و بی زحمت و سقایت برعکس کاری است کوچک و پررنج. اولی برای صاحب مقام سودمند است و دومی برای مردم.

... هنگامیکه بلال بدستور پیغمبر بر بام کعبه رفت و اذان گفت، «عتاب بن اسید» که بزرگ شهر بود نتوانست آنرا تحمل کند و علیرغم خطر مرگی که احتمال میداد، بلال را دشنام های سخت داد. و گفت: «خدا بر اسید کرامت کرد که این صدا را نشنید» اما پیغمبر عکس العملی نشان نداد و در برابر هیجان و خشم مسلمانان سکوت کرد.

عتاب، در برابر این قدرت بزرگ روح، خود را ضعیف و شرمنده یافت و نزد پیغمبر آمد و عذرخواست و اسلام آورد و پیغمبر او را نواخت و بر ریاست مکه ابقانش کرد.

(صفحه ۳۰۳ و ۳۰۸ اسلام شناسی)

۱- شما میدانید که رسول خدا (ص) زنا کننده همسردار را سنگسار کرد و بعد بر او نماز

موضوع آزادی (بصورت فردی یا در رابطه با جامعه) چیزی نیست که بسادگی بتوانیم واژه معادلی برای آن در قرآن پیدا کرده تحقیق خود را بسادگی بانجام برسانیم، گرچه در برابر کلمه آزاد یا آزادگی، مترجمین کلمات حرّ و حرّیت را بفارسی برگردانده‌اند اما میدانیم کلمه حرّ در قرآن غالباً در برابر «عبد» یعنی برده بکار رفته و مفهوم آزاد بودن از تملک و تصرف غیر را تداعی میکند (که البته در این نوشته مورد نظر ما نیست). نه تنها این جنبه از آزادی بلکه حتی حقوق و آزادی‌هایی هم که قوانین بین‌المللی برای انسانها تعریف کرده‌اند، از جمله حق انتخاب همسر، مسکن، کار و غیره در برنامه کار ما نیست. هدف ما عمدتاً بررسی حدود اختیار و آزادی مردمی است که در برابر یک مکتب جدید انقلابی با داعیه نجات و رستگاری قرار گرفته‌اند. هم از بُعد نظری و اعتقادی و هم از بُعد عملی و اجرایی، در شرایط اولیه شروع نهضت و در دوران استقرار و حاکمیت نظام و مکتب. تقریباً همان چیزی که در مفهوم سیاسی امروز به آزادی احزاب، گروهها، مطبوعات، رسانه‌ها و غیره در یک جامعه دموکراتیک اطلاق میشود، با ضوابط و حدودی که برای مخالفین سیاسی با ایدئولوژیهای مختلف قائل شده‌اند.

موضوع آنچه‌ان وسیع و گسترده است که ساده‌نگری خواهد بود اگر تصور کنیم با مطالعه چند واژه قرآنی میتوانیم به عمق مطلب پی برده و اصول مورد نیاز را استخراج نمائیم. بخصوص باید توجه داشته باشیم کلمات منتقل کننده مفاهیم در هر فرهنگ بار معنایی و ویژه‌ای را دارا هستند که در ترجمه قسمت عمده‌ای از محتوای خود را از دست داده و با اصطلاح مثله میگردند. راه حل اینست که حوزه معنایی یا باصطلاح محقق اسلام‌شناس ژاپنی «ایزوتسوتوشیهوکو» میدان معنی شناسی موضوع را که متشکل از زنجیره‌ای از کلمات مربوط بیکدیگر است مورد بررسی قرار دهیم و بجای ترجمه ساده کلمات، به روح حاکم بر موضوع آشنا شده آنرا منتقل نمائیم. این راه

گزارده میراثش را بکسانش داد. و قاتل را کشت و ارث او را بوارثش تقسیم کرد، و دست دزد را برید و زناکننده بی همسر را تازیانه زد بعد از آن از مالیکه مسلمانان بغنیمت آورده بودند بایشان قسمت داده و آنان هم زنهای مسلمان را بنکاح خود در آوردند. بنابراین رسولخدا (ص) آنانرا بگناهانشان گرفته حق خدا را درباره آنها جاری ساخت (اقا) از بهره آنها از اسلام جلوگیری نمود و اسمشان را از لیست مسلمانان خارج نفرمود (خط نزد).

۱- تعبیر از کتاب «خدا، انسان در قرآن» - ترجمه آقای احمد آرام - شرکت انتشار



البته مشکلتر و طولانی تر اما در عوض مطمئن تر و قابل اعتمادتر خواهد بود. نکته دیگر اینکه برای رسیدن به هدف و یژه‌ای که در نظر داریم ناچار هستیم از پایه‌های اساسی و کلیات عمومی بعنوان مقدمه شروع کنیم، ممکن است این امر برای کسانی که عجله دارند زودتر به نتیجه برسند و جواب خود را در رابطه با نیازهای محسوس و ملموس روز پیدا کنند قدری خسته کننده و کسالت آور بیاید اما با قدری صبر و حوصله امیدوار هستیم این کلیات را تحمل نمایند.

در این مرحله از تحقیق ما منحصرأ به قرآن که محکم‌ترین و مطمئن‌ترین سند الهی است استناد میکنیم. میکوشیم با تجزیه تحلیل آیات و بررسی آماری آنها اصولی را که نازل کننده کتاب تشریح نموده استخراج نمائیم.

بسیار مفید و آموزنده میبود اگر یک بررسی تاریخی در امت اسلام هم به این نوشته افزوده میشد و میتوانستیم نحوه پیاده شدن این احکام را در روند تاریخی آن مطالعه نمائیم، یعنی از سنت پیامبر در رابطه با گروههای مختلف جامعه شروع میکردیم سپس به بررسی شیوه خلفا از دوران ابوبکر تا حکومت کوتاه مدت امیرالمؤمنین علی (ع)، سپس خلفای بنی امیه و بنی عباس تا با امروز میپرداختیم. در اینصورت تفاوت‌ها و تناقض‌ها را با کلام الهی روشن میکردیم و به درجه انحراف از اصول بیشتر واقف میشدیم. اما در این مختصر بیشتر به اصل کتاب یعنی «بایدها» کار داریم تا «شده‌ها». می‌خواهیم در کوهسار رفیع اسلام، از کنار بسترهای بشر ساخته فلسفه و عرفان و فقه و کلام عبور کرده به سرچشمه دسترسی پیدا کنیم و از زلال آن تشنگی خود را سیراب نمائیم.

## فصل اول

### در رفتار و روابط با مردم

#### شیوه ابلاغ رسالت

ساده‌ترین و مطمئن‌ترین راهی که برای بررسی حدود اختیار و آزادی‌های مردم از جنبه‌های نظری و عملی، یا فردی و اجتماعی در دین الهی می‌توانیم پیدا کنیم مطالعه رسالت پیامبر اسلام است که هم کتابی که آورده مصون از تحریف و دگرگونی در اختیارمان قرار دارد و هم زندگی و رفتار اجتماعی اش را تاریخ ثبت و ضبط نموده است. بنابراین در قالب کتاب و سنت می‌توانیم نظریات اسلام را در این زمینه بررسی نمائیم. کتاب بعنوان اصول و معیارها و سنت بعنوان تجربه عینی پیاده شدن آن توسط آورنده مکتب. همانطوریکه که قبلاً گفته شد هدف این نوشته منحصرأ بررسی بخش نخست موضوع است و به ابعاد ثور یک آن بیشتر نظر دارد تا جنبه‌های عملی، اهمیت و اولویت این جنبه گذشته از الهی بودن آن بیشتر از این نظر است که خطوط اصلی سنت را نیز در کتاب می‌توانیم پیدا کنیم، چرا سنت چیزی جز اجرای احکام کتاب در زمان و مکان نیست، بنابراین برای پاسخگویی به نیازهای امروزمان و فهم احکام الهی در روابط اجتماعی ناگزیر از مراجعه به «ما انزل الله» هستیم. باین ترتیب از کتاب خدا مسئله مورد بحث را که همان اختیار و آزادی مردم در برابر نظام فکری و سیاسی حاکم است در اصول و ضوابطی که خداوند برای تبلیغ رسالت و رفتار با مردم به رسولش فرمان داده استخراج مینمائیم.

بحث ما در این قسمت منحصرأ پیرامون شیوه ابلاغ رسالت خواهد بود نه برنامه و مراحل آن، قسمت دوم را در آیاتی که هدف بعثت پیامبر را توضیح میدهند بخصوص در سوره مبارکه جمعه در سه مرحله بشرح ذیل خوانده ایم:

۱- يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ (بیدار و آگاه ساختن مردم نسبت به آیات الهی).

۲- وَيُزَكِّيهِمْ (تزکیه اخلاقی).

۳- وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (تعلیم دانش و شیوه عمل)

در اینجا میخواهیم شیوه اجرا و عملی ساختن این مأموریت سه مرحله ای را که همان تبلیغ رسالت است بررسی نمائیم. گرچه در بادی امر بنظر میرسد ابلاغ رسالت آنچنان که خداوند رسول خود را منحصرأ موظف بآن نموده (فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ) بیان لفظی احکام الهی باشد اما در حقیقت، هم تلاوت آیات الهی بر مردم بخشی از برنامه تبلیغ است و هم تزکیه اخلاقی و تعلیم کتاب و حکمت بآنها. بنابراین اگر در آیات قرآن به عباراتی از قبیل: فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ<sup>۲</sup>، مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ<sup>۳</sup>، إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ<sup>۴</sup>، فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ<sup>۵</sup>... بر میخوریم باید متوجه باشیم این مطلب در برابر نفی و کالت یا حفاظت پیامبر از مردم بیان شده است نه محدودیت برنامه او. تأکیدات صریح قرآن بر اینکه تنها وظیفه رسول ابلاغ آشکار رسالت است و بس! بانفی هر نقش و مسئولیت دیگر، این سؤال را پیش میآورد که اگر ابلاغ امری ارشادی است پس چگونه پیامبر زمامداری جامعه مسلمین را که امری سیاسی و باصطلاح مولوی است بعهده داشته است؟ آیا بجز ابلاغ که شأنی ارشادی است شأن حکومتی و ولایتی هم داشته است؟ طبق کدام آیه؟ و چگونه میتوان این

(۱) - آل عمران ۲۰ - این است و جز این نیست که بر تو (وظیفه تو) تنها رساندن (پیام) است.

(۲) - نور ۵۴ - بر رسول جز رساندن پیام نیست.

(۳) - شوری ۴۸ - نیست بر تو (وظیفه ای) جز رساندن (تبلیغ رسالت).

(۴) - نحل ۳۵ - آیا بر رسولان جز رساندن آشکار (تبلیغ رسالت های الهی) وظیفه ای هست؟

(۵) مثل: ما ارسلناک علیهم وکیلاً،

فما ارسلناک علیهم حفیظاً،

إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ.

استثناء را با آیاتی که منحصرأ روی «ابلاغ مبین» تأکید میکند توجیه کرد؟ علاوه بر آن، زمامداری و حکومت کردن بر مردم امر و نهی ها و اجبارهایی پیش میآورد که با روشهای تبلیغ و ارشاد که بر تمایل قلبی و داوطلبی و آزادی فردی تکیه دارد تناقض پیدا میکنند. در زمینه مسائل ارشادی خداوند به بندگان مهلت و اختیار و آزادی عمل کامل داده و رسیدگی بحساب آنها را باخترت موکول کرده است بنابراین بخاطر عصیان از او امر الهی و عدم اطاعت از خدا و رسول در موارد فردی نمیتوان متعرض کسی شد اما آیا در اداره جامعه و ولایت سیاسی میتوان چنین بی بندوباری و بی نظمی را پذیرفت؟... بنسادی میتوان دریافت که امر حکومت نمیتواند بعنوان بخشی از امر تبلیغ تلقی گردد بنابراین شأن سیاسی و حکومتی پیامبر باید مستقل از شأن ارشادی و تبلیغی او بوده و حساب جداگانه ای برای خود داشته باشد.

میدانیم در میان صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بجز معدودی از جمله حضرت سلیمان و تا حدودی حضرت یوسف (در مقام وزارت دارائی - إَجْعَلْنِي عَلِي خَزَائِنِ الْأَرْضِ) بقیه شأن حکومتی نداشته منحصرأ «ابلاغ رسالت» میکرده اند. پیامبر خاتم (ص) اگر بمدینه مهاجرت فرموده و بعدها در آنجا حکومتی تشکیل داده بنا بتقاضا و دعوت قبلی مردم یثرب و رضایت و بیعت آنها بوده است، در حکومت بر آنها نیز همواره اصل شوری و حاکمیت عامه را رعایت کرده به آراء مردم و انتخاب اکثریت احترام کامل میگذاشته است و حتی در موارد زیادی از جمله در جنگ احد علیرغم رأی و نظر خود تسلیم رأی اکثریت میشده، در حالیکه در مسائل ارشادی بدون آنکه مشورتی بکند و رضایت مردم را در نظر بگیرد او امر الهی را صریحاً ابلاغ حکم مینموده است. دوشیوه کاملاً جداگانه؛ یکی در ارتباط با مردم و دیگری در ارتباط با خدا، پیامبر بعنوان رسول و رابط میان خدا و خلق شأن ارشادی و تبلیغی خود را از خدا میگیرد اما بعنوان زمامدار و حاکم، در عین آنکه دائماً از طریق وحی دستورات حکومتی اخذ مینماید شأن سیاسی - ولایتی را از مردم میگیرد، عبارتی هم مشروعیت الهی و هم مقبولیت عمومی پیدا میکند. عقل و منطق نیز چنین حکم

۱- برای توضیحات بیشتر میتوانید به کتاب «شوری و بیعت» (انتشارات قلم) مراجعه کنید

عده ای اصرار دارند با مطرح کردن مسئله ولایت، هرگونه تبادل نظر و شوری را از حیثه روابط رهبری با مردم به روابط بایکدیگرتنزل دهند. استناد این اشخاص عمدتاً بآیات ذیل از سوره احزاب است که از ولایت رسول اکرم نسبت به مؤمنین و عدم اختیار آنها در مواردی که خدا و رسول حکمی صادر کرده اند حکایت میکند:

میکنند، ممکن نیست بر مردمی بزور حکومت کرد در عین حال دلهای آنها را هم جذب افکار و عقاید خود نمود، شأن حکومت اجباری داشتن خلاف اصل اختیار و آزادی انسان در آفرینش اوست.

بنابراین بطور خلاصه میتوان گفت تنها وظیفه پیامبر بدلیل آیات فراوان قرآن همان ابلاغ آشکار رسالت بوده است اما بخاطر علاقه و استقبال مردم و تقاضا و بیعت آنان، مدیریت سیاسی و ولایت امرشان را نیز پذیرفته، بشیوه شورائی و با احترام بخواست اکثریت بر آنها حکومت کرده است. احراز قدرت سیاسی و نظامی برای پیامبر این امکان را فراهم میساخته که هم در برابر متجاوزین و دشمنان داخلی و خارجی از حیات مؤمنین دفاع نماید و هم در سطح وسیعتری پیام خود را بگوش بندگان خدا برساند.

مسئله شأن سیاسی و حکومتی داشتن پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) مرز ظریفی با مسئله بیعت یا مقبولیت عامه دارد که تعمیم و توسعه این شأن به پیروان و مبلغین آینده اگر بدون توجه باین مرز انجام شود با اصل مسئله ابلاغ و ارشاد در تناقض قرار میگیرد و نتیجه ای جز گریز مردم از دین و معنویات بیار نمیآورد.

این مطلب از این نظر مهم و اساسی است و لازم است بدقت مورد توجه قرار گیرد که بخاطر بیابوریم اغلب متولیان مذاهب در طول تاریخ خود را نماینده خدا و «وکیل» او در رابطه با بندگان میپنداشتند و از موضع مسلطی که در نتیجه تحریف تعالیم و احکام دین الهی، و با سوء استفاده از احساسات مذهبی و فطرت خداجوی مردم بدست میآوردند خود را محافظ و پاسدار دین خدا معرفی میکردند.

آیه ۶ — أَلَيْسَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ...

پیامبر نسبت بمؤمنان از خود ایشان سزاوارتر است (ولایت بیشتری دارد) و همسران او (از نظر حرمت مانند) مادران ایشانند.

آیه ۳۶ — وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَتَخِصَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا.

هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که وقتی خدا و رسولش امری را صادر کردند، بازهم در امور خود خود را صاحب اختیار بدانند و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند بضلالتی آشکار گمراه شده است.

پیدایش قدرت و تجمع آن در یک فرد یا طبقه بدنبال خود فزون خواهی و قدرت طلبی (بنی و استعلا) را بیار می‌آورد. اینگونه حکومت‌های مذهبی که بر باور مردم پایه نهاده‌اند. و بقول راسل «قدرت سنتی» هستند بدلیل آنکه نزد توده مردم دارای حرمت میشوند در موارد بسیاری سخت‌ترین و خشن‌ترین چهره استبدادی را از خود نشان می‌دهند که بقول مرحوم آیه‌الله نائینی بدترین نوع استبداد است.

از قرن ۱۱ تا ۱۹ میلادی کلیسا‌های مسیحی تحت ولایت پاپ بر سراسر اروپا فرمانروائی داشتند و میلیونها نفر را بدلائل واهی ارتداد و الحاد در دادگاههای تفتیش عقاید محکوم کردند و دهها هزار نفر را زیر مخوف‌ترین شکنجه‌ها یا در آتش هیمه معدوم نمودند و سوزاندند! آنها هم خود را محافظ دین مسیح میدانستند و هم بعنوان وکیل خداوند قباله بهشت را در ازای دریافت وجوهات (پس از اعتراف گناهکاران) بآنها می‌فروختند!

آیا تکرار فروان و تأکید مستمر قرآن به رسول اکرم بر اینکه تو وکیل آنها نیستی، تنها خدا وکیل است و تو را بر آنها حفیظ نفرستاده‌ایم، تنها وظیفه تو ابلاغ روشن است، و... علی‌رغم اینکه بهترین خلق خدا بود، متضمن این معنا و این هشدار نیست که متولیان این آخرین شریعت به راهی نروند که احبار و رهبان رفتند؟ آیا دوران سیاه تسلط قاهرانه زوحانیون و کلیسا بر اروپا در دوران تاریک قرون وسطی در مجموع انسانها را به شریعت مسیح سوق داد یا انزجار از دین و متقابلاً علم زدگی و دنیا پرستی بیار آورد؟ این تاریخ روشن اروپا و اینهم کارنامه نهائی کلیسا... به موضع امروز غرب نسبت به مذهب و آمار متدینین واقعی به مسیح (ع) بنگرید و میزان موفقیت و تجربه استبداد مذهبی را ارزیابی کنید.

گرچه دو آیه فوق مستقیماً بموضوع مشخصی محدود و منحصر نشده است و ظاهراً عمومیت دارد، اما اولاً مربوط به زندگی داخلی و همسران پیامبر است و در مقدمه آیاتی قرار گرفته که داستان ازدواج رسول خدا را با همسر پسر خوانده‌اش زید بیان میکند و پاسخی است با اعتراض و سرزنش کسانی که با اتکاء به سنت جاهلیت که ازدواج با پسر خواندگان را ناپسند می‌شمرد تا بآنها بفهماند در آنچه خدا و رسولش حکم کرده‌اند شما نباید مداخله کنید، ثانیاً باید دید آیا رسول خدا (و همچنین ائمه علیهم السلام) هرگز در موضوعات (نه احکام) مربوط به اداره جامعه و حکومت بر مردم کاری را علی‌رغم رأی اکثریت و اختیار مردم انجام داده و باین آیات استناد کرده‌اند یا خیر؟ تا جائیکه نگارنده از سنت پیامبر (ص) اطلاع دارد چنین شیوه‌ای معمول پیامبر (ص) نبوده بلکه در موضوعات و امور مربوط به مردم با اتکاء به شوری و احترام به رأی اکثریت عمل مینموده است.

این بینش که مردم صفا رهستند و باید قیومیت آنها در راه اسلام بعهدہ گرفت از نظر ما بکلی مردود است زیرا وقتی خداوند برگزیده ترین بندگانش را از این تصور بر حذر داشته چگونه ممکن است این حق را برای پیروان او برسمیت بشناسد؟ خداوند به پیامبرش فرمان میدهد که برای روشن کردن موقعیت و موضع خود در رابطه با مردم صریحاً اعلام نماید که جز تبلیغ خدائی و رساندن پیام های او صاحب اختیار مردم و مالک هیچ ضرر (در صورت کفر ورزیدن) و رشدی (در صورت ایمان) برای آنها نیست.

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا... إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ. (جن ۲۱)

در دنباله آیه با حواله دان جزای بندگان بخدا و در قیامت اضافه مینماید که هر کس بر خدا و رسولش عصیان کند آتش جهنم (در آخرت نه در دنیا) نصیبش خواهد شد.

و میفرماید ما تو را بعنوان مبشر و منذر (آگاهی دهنده از خطر) فرستاده ایم و مسئول اصحاب جهنم (گناهکاران) نیستی.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (بقره ۱۱۳).

یعنی توجوابگوی آنها نیستی، اختیار آنها با خودشان است، وظیفه تو تنها تبلیغ است و رسیدگی بحساب بعهدہ ماست (فَأِنَّمَا تَحْكُمُ الْبَلَاغَ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ. ۴۰/۱۳).  
و در جای دیگر میفرماید: هیچ جزئی از امر (بندگان) با اختیار تو گذاشته نشده.  
خداست که توبه آنها را می پذیرد یا بدلیل ظلمشان عذابشان میکند:

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ، أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ.

(آل عمران ۱۲۸)

حال که چنین است باید به کسانی که ایمان نمیآورند صریحاً اعلام نماید که هر کار میخواهید در موضع و امکانات خود بکنید که ما نیز کار خود میکنیم و شما منتظر (نتیجه کارتان) باشید که ما نیز منتظر هستیم<sup>۱</sup> (یوسف ۱۲۳).

(۱) — و البته برای اطمینان رسول اکرم در دنباله آیات ادامه میدهد که: «پنهانی های آسمانها و زمین برای خداست (از دید او مخفی نیست) و تمامی امر بسوی او بر میگردد (و همچنین امر بندگان که جزئی از آنهاست) بتو سپرده نشده است»، پس او را عبادت کن و بر او (از شر بی ایمانها) توکل کن. و (بدانکه) پروردگارت از آنچه بجا میآورد در غفلت نیست  
یوسف: ۱۲۴:

وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

وَقُلْ لِلدِّينِ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانظُرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.

کار رسول همین است که تبلیغ نماید و قرآنرا برای مردم تلاوت نماید پس هر کس هدایت پذیر شد بنفع خود هدایت پذیرفته و هر کس گمراه شد جواب رسول همین است که من تنها انذار دهنده هستم و بس! (نمل ۹۲)

... وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ.

اصولاً مگر نه اینست که خداوند انسان را سمیع و بصیر خلق کرده و راه را هم با و نشان داده که بانتخاب و اختیار خود یا شاکر (بهره بردار از نعمتهای خدائی در جهت فرمانش) و یا کافر باشد؟

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا.  
إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.

مگر برای خداوند ممکن نبود موجودی را که از نطفه ناچیزی خلق کرده بگونه ای هدایت کند که فقط شاکر باشد؟ در اینصورت آیا آزمایش و ابتلاء (نبتلیه) معنی پیدا میکرد و کسی استحقاق رسیدن به کمال ربوبی را پیدا میکرد؟

مسئله دیگر اینست که آیا انسانها از نظر قوانین طبیعی در حقوق و آزادیهای اجتماعی مساوی هستند یا تفاوتهایی میان آنها وجود دارد و عده ای بعنوان: گروه برتر، مافوق، ممتاز و غیره وجود دارند و حق حکومت بر بقیه و تعیین آزادیهای مردم شایسته آنهاست، همه دعوای تاریخ ریشه اش از همین ارزیابی های امتیازجویانه آب میخورد، ارزیابی هائیکه حق طبیعی تسلط بر بقیه را بنا به قوانین طبیعی بر اساس فلسفه های مختلف سیاسی اجتماعی به: روحانیون، حکیمان، اشراف، ثروتمندان و رهبران حزب و گذار کرده است.

حتی افلاطون که پیش کسوت در فلسفه سیاسی است دمکراسی را بدلیل اینکه راه را برای تسلط صاحبان قدرت و ثروت و شیادان باز مینماید رد میکند. او معتقد است ابتدا همه مردم را باید بمدرسه برد تا پس از امتحانات لازم استعدادها برای مشاغل مختلف شناخته و تربیت شوند، و دست آخربرگزیده ترین شاگردان بعنوان حکما باید رهبری جامعه را در آینده بدست گیرند و آنچه خیر افراد جامعه تشیخص میدهند، در موارد: فرهنگی، نظامی، اقتصادی، سیاسی و غیره بر آنها (با کنترل و نظارت و سانسور) اعمال نمایند.



در آریستوکراسی افلاطون حکیمان اشراف نامیده میشدند و بدلیل دانش و حکمت حق حکومت بر مردم داشتند و در تئوکراسی کلیسا (در قرون وسطای مسیحی)، روحانیون بدلیل نزدیکتر بودن با خدا! چنین حقی را ادعا و اعمال میکردند. و بهمین ترتیب، گرچه خلاف آن اظهار میگردد، دیکتاتوری پرولتاریا در منطق مارکس و لنین و هوادارانشان نیز حق حکومت را بگروه محدودی که همان شورای رهبری حزب است واگذار میکنند. بنابراین حاکمیت دموکراتیک خلق و آزادی مردم در انتخاب راه زندگی یا زمامدار و مسئولین اجتماعی به بوته فراموشی سپرده میشود<sup>۱</sup>.

همانطور که گفته شد در قرآن کریم تنها وظیفه ای که بطور کلی برای رسول اکرم شمرده ابلاغ مبین رسالت است، یعنی ماموریت او منحصرأ رساندن پیام الهی بطور واضح و آشکار بمردم است.<sup>۲</sup> او یک پیام بر است و بس! بقیه کارها و حساب بندگان با خود خدا است. اینکه مردم پیام او را می پذیرند یا به سخریه و استهزاء میگیرند و با تکذیب قرآن به کفر و شرک خود یاقی میمانند با او ارتباطی ندارد و در این مورد ماموریتی بعهدہ اش گذاشته نشده است، نه وکیل است نه حفیظ. تنها مبلغ است.

اینهم دلائلش:

فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلِيُّ رَسُولُنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.<sup>۲/۱</sup>  
 فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلِيُّ رَسُولُنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.<sup>۲/۲</sup>  
 مَا عَلِيُّ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.<sup>۲/۳</sup>  
 فَهَلْ عَلِيُّ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.<sup>۲/۴</sup>  
 مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.<sup>۲/۵</sup>

خطاب به مردم

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ حَفِيفًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ.<sup>۲/۶</sup>  
 وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ.<sup>۲/۷</sup>

خطاب به رسول

۱ - قسمتهای فوق از مقاله «ابراهیم، امام و امت» دومین مقاله از کتاب «بازیابی ارزشها» نوشته آقای مهندس مهدی بازرگان اقتباس شده است.

۲ - البته میدانیم که در مدینه رسول اکرم مأمور اجرای احکام از قبیل جهاد، اقامه جمعه و جماعت، وصول زکوة، اجرای حدود و غیره نیز بوده است اما اصول حاکم در اجرای احکام نیز تضادی با اصول مربوط به تبلیغ رسالت نداشته است یعنی در هر دو بخش تئوری و عمل اختیار و آزادی مردم ملحوظ گردیده است.

<sup>۲/۱</sup> - ۹۲/۵ (۹۹ هـ) - بدانید جز این نیست که بر رسول ما تنها (وظیفه) ابلاغ آشکار است.

نیمی از آیات فوق مکی و نیمی مدنی است، این مطلب متضمن این حقیقت است که در دوران حاکمیت در مدینه نیز معیارها تغییر نکرده است. جالب است که هم به رسول خود تنها وظیفه اش را تأکید و تصریح میکند و هم بر مردم حدود ماموریت او را تفهیم میکند تا مبادا احساس ترس و نگرانی از استبداد دینی کنند و بانگیزه‌ای جز ایمان خالص و بی شائبه بخدا روی آورده از رسولش اطاعت نمایند. مراجعه به آیات قبل و بعد آنچه تلاوت شد بخوبی نشانگر حاکمیت این رابطه، هم در مسائل اعتقادی و هم در احکام و اعمال اجتماعی است (که در فصول آینده بآنها اشاره خواهیم کرد).

البته گاهی بجای ابلاغ، تذکر را بعنوان وظیفه انحصاری بعهدہ پیامبر گذاشته شده است (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَّهُمْ بِمُضَيِّطِينَ، این معنا نیز از زاویه و جهت دیگری همان تبلیغ است. ذکر، خلاف نسیان و فراموشی، و تذکر یادآوری کردن مطلب یا بخاطر آوردن موضوع میباشد، مشغولیات وهوی هوسهای روزانه انسان را از فطرت خداجو و حقیقت طلب خود غافل میسازد و به نسیان و فراموشی میکشاند. ذکر محفوظ نگهداشتن دائمی این حقایق در دل و بیدار و آگاه باقی ماندن است. بنابراین وظیفه پیامبر از این دیدگاه، یادآوری و متوجه ساختن انسانها به فطرت کمال جوئی است که بخاطر مشغولیات دنیوی بفراموشی سپرده اند و دائماً بیدار نگهداشتن آن و ممانعت از نسیان و غفلت. وسیله ای که بعنوان ابزار تذکر به رسول توصیه شده قرآن

۲/۷-۱۲/۶۴ (ه۹) - اگر شما پشت کردید بدانید جز این نیست که بر رسول ما تنها (وظیفه) ابلاغ آشکار است.

۲/۳-۹۹/۵ (ه۹) - ۵۴/۲۴ (ب۱۰) - ۱۸/۲۹ (ب۱۰) - نیست بر رسول (وظیفه ای) جز ابلاغ آشکار.

۲/۴-۳۵/۱۶ (ه۲) پس آیا جز ابلاغ آشکار (وظیفه ای) برای رسولان هست؟

۲/۵-۱۷/۳۶ (ب۵) - نیست بر ما (وظیفه ای) جز ابلاغ آشکار.

۲/۶-۴۸/۴۲ (ب۱۳) - پس اگر اعراض کردند (بدانکه) تو را نفرستاده ایم نگهبان آنها باشی، نیست بر تو (وظیفه ای) جز ابلاغ.

۲/۷-۲۰/۳ (ه۳) و ۸۲/۱۶ (ه۲) - اگر پشت کردند پس جز این نیست که تنها بر تو (وظیفه) ابلاغ است.

(۱) ۲۱/۸۸ - تذکریده، جز این نیست که تو تنها تذکر دهنده هستی، بر آنها سیطره گر (احوال نویس و مراقب اعمال) نیستی.

است (فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ) <sup>۱</sup> که این عمل نیز همان «ابلاغ» رسالت میباشد. نتیجه اینکه تبلیغ و تذکر هر دو وجهی از یک حقیقت و یک برنامه هستند. در برابر این دو عمل مثبت، دو عمل منفی نیز نشان میدهد که رسول باید بشدت از آنها حذر کند، همانطور که گفته شد یکی از این دو رفتار از موضع وکالت است و دیگری از موضع حفاظت، بد نیست به معنای لغوی این دو کلمه هم توجهی بکنیم؛ وکالت یعنی واگذار کردن، وکیل (که از اسماء الحسنی نیز میباشد) به کارساز و مدیر مدبری میگویند که کارها یکسره با او واگذار میشود، کلمه توکل نیز از همین ریشه است که معنای آن اعتماد کردن بمشیت الهی و واگذار نمودن نتیجه کارها با او است. از مصادیق این کلمه حفیظ است (مبالغه حافظ) حفیظ یعنی پاسدار و نگهبان و مراقب. تنها خدا است که حفیظ بندگان است و لا غیر: اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَیْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (شوری ۶).

آنچه از مفهوم کلی این دو کلمه میتوان برداشت کرد اینست که کار هدایت و ایمان مردم یا حفاظت از آنها در برابر کفر و شرک هرگز به رسول (ص) واگذار نشده، او تنها پیامرسان است و ابلاغ کننده دعوت. هدایت پذیری و تکوین ایمان روندی دارد که مستقل از پیامبر و تابع «اذن» الهی یعنی قانونمندی بخصوصی است. نکته قابل توجه اینکه در مورد این دو کلمه نیز (همانند ابلاغ)، علاوه بر اینکه به رسول اکرم (ص) تبیین گشته که چنین وظیفه ای ندارد همچنین تأکید گردیده بمردم هم اعلام نماید که هیچگونه وکالت و حفاظتی بر آنها ندارد! در مورد ابلاغ (جنبه مثبت رسالت) خداوند است که بمردم آگاهی میدهد و وظیفه رسول ما تنها پیامرسانی است و در مورد وکالت و حفاظت (جنبه منفی) خود رسول اعلام میکند چنین مأموریت و موضعی ندارد.

<p>ما أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً (اسراء ۵۴)          مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (انعام ۱۰۷).          إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٍ (هود ۱۲)          أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً (فرقان ۴۳).          كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً (احزاب ۳ و...).</p>	<p>} بیان حکم (هشدار به رسول)</p>
---	-----------------------------------

۱- ۴۵/۵۰ — بوسیله قرآن آنرا که از وعده هذاب من میترسد تذکر بده.

(فرمان اعلام حکم) : قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (انعام ۶۶)

(اعلام رسول) : مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (یونس ۱۰۸)

در مورد حفیظ :

بیان حکم :  
(هشدار به رسول)  
فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا أَلَّا الْبَلَاغُ (شوری ۴۸).  
وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (انعام ۱۰۷).  
اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ (شوری ۶).

اعلام رسول :  
مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (انعام ۱۰۴).  
إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (هود ۵۷).

نتیجه آنکه در برابر وحی الهی و برنامه ای که رسول خدا برای سعادت انسانها آورده، مردم گرچه از نظر حقیقی در برابر دعوت حق مسئولیت دارند و بخاطر بی اعتنائی و اعراض در روز قیامت بازخواست و عقوبت میشوند، اما در دنیا آزاداند هر موضعی دلشان خواست اتخاذ کنند! این آزادی البته در مدت زندگی دنیا است که روز قیامت بحساب آن رسیدگی میشود. بنابراین حساب کشیدن از اعمال مردم (البته مادامیکه بحقوق و آزادیهای دیگران صدمه نزده اند) در زندگی دنیا بکسی واگذار نشده، سهل است در قرآن مرتباً «کفی بالله حسیباً» (خدا برای حسابرسی کافی است) میگوید و رسول اکرم (ص) را هشدار میدهد که تنها مبلغ است نه حسابگر:

فَأِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ.

۴۰/۱۳ - (جز این نیست که وظیفه تو فقط رساندن پیام است و حساب بعهده ماست).

لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ... إِنْ أَلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنْ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ.

۲۶/۸۸ - تو بر آنها دیکتاتور مسلط نیستی... همانا بازگشت آنان بسوی ماست پس حساب آنها بر ماست.

براستی اختیار و آزادی تا باین حد در کدامین مکتب و مرام بشر ساخته میتوان

یافت؟!؟

۱ - المنجد ذیل کلمه «سیطر» چنین نوشته است: کان مسيطراً عليهم، ای رقیباً و متسلطاً و متعهداً  
لاعمالهم واحوالهم واصله من السطر

این تنها رسالت پیغمبر بود که دیدیم. اما اینکه به چه شیوه‌ای باید این ماموریت را بانجام برساند و نحوه پیامرسانی و ابلاغ چگونه باشد، به توصیه‌ها و رهنمودهائی از قبیل: بشارت، انذار، دعوت و... برمیخوریم که خلاصه و جامع آنها را بعنوان مدلی کامل در شیوه ابلاغ میتوانیم در سوره احزاب (آیات ۴۵ و ۴۶) مشاهده نمائیم:

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ:

- ۱- شاهداً (ارائه الگو و مدل نمونه، گواهی دهنده مکتب)
- ۲- وَمَبَشِيراً (بشارت به نجات و رستگاری).
- ۳- وَنَذِيراً (آگاه ساختن از عواقب گناه و انحراف).
- ۴- وَدَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ (دعوت بسوی خدا).
- ۵- وَسِرَاجاً مُنِيراً (روشنگری راه، رهبری و امامت).

این پنج توصیه که دقیقاً با یکدیگر ارتباط داشته و تقدم و تأخر شیوه‌های مترتب را نشان میدهد. مرحله‌بندی کیفی ابلاغ رسالت را تبیین مینماید. مردم ابتدا به گوینده هر پیام نگاه میکنند و او را با مُدعایش مقایسه میکنند، پس نخستین درس تبلیغ انطباق خود با موضوع تبلیغ است. پیامبر باید شاهد، یعنی نمونه و الگوی اصولی که مطرح کرده باشد تا مشاهده او باورهای ذهنی مردم را مصداقی عینی از مکتب ببخشد و بتوانند خود را هماهنگ با او سازند.

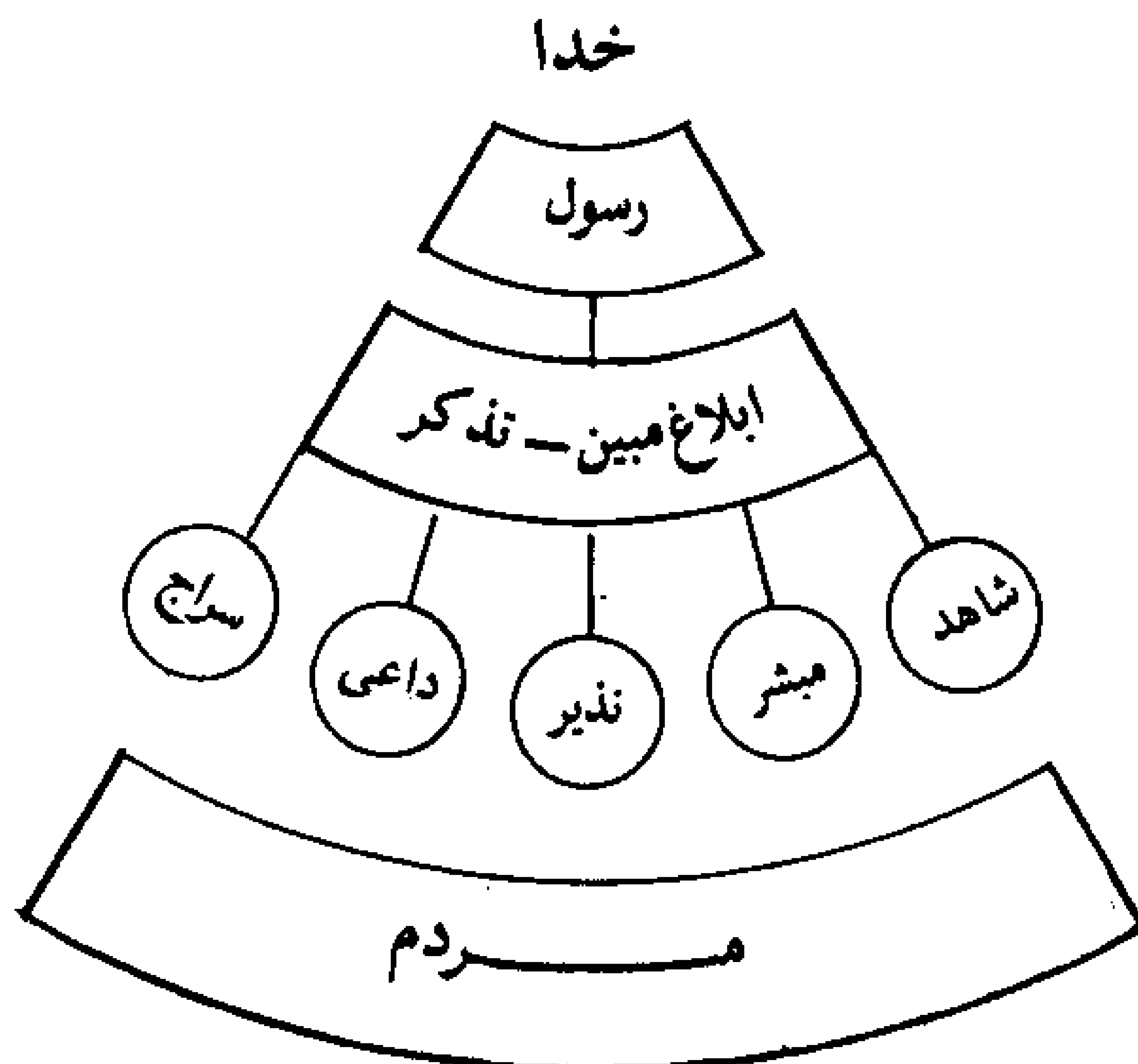
بدنبال احراز این شرط است که میتوان بشارت و انذار داد و حق و باطل را به مردم شناساند. در این مرحله برخلاف معمول ابتدا بشارت است و تشویق آنگاه انذار و تنبیه، تازه معنای انذار برخلاف تصور عامیانه ترساندن نیست بلکه آگاه کردن از خطر قریب الوقوعی است که در آن ترس و نگرانی وجود دارد. در انذار آنچه مورد نظر است هشدار است بشخص غافل از خطری؛ که در کمین او است، نه تهدید و ترس و به وضع تسلیم و انفعال کشاندن. اینعمل را میشود به آثر خطر یا اعلام وضعیت قرمز در مواقع جنگ تشبیه نمود.

پس از رعایت این دو رهنمود که بیان نیک و بد و بعبارتی خلاصه و ماحصل دین است میتوان دعوت را مطرح کرد (داعياً إلى الله...) آنها دعوتی باذن خدا که لازمه اش آمادگی و تمایل قلبی طرف مقابل است (در این مورد بعداً مفصل تر صحبت خواهیم کرد).

حال که دعوت انجام شده، اجابت کنندگان پیشگام و رهبری میخواهند که راه را برای آنها نورانی و روشن کند (سراجاً و مُنیراً) و پیامبر بعنوان چراغ این راه با نور خود که انعکاس و بازتابی از نور خدا است امت را بسوی خالقشان پیش میبرد.

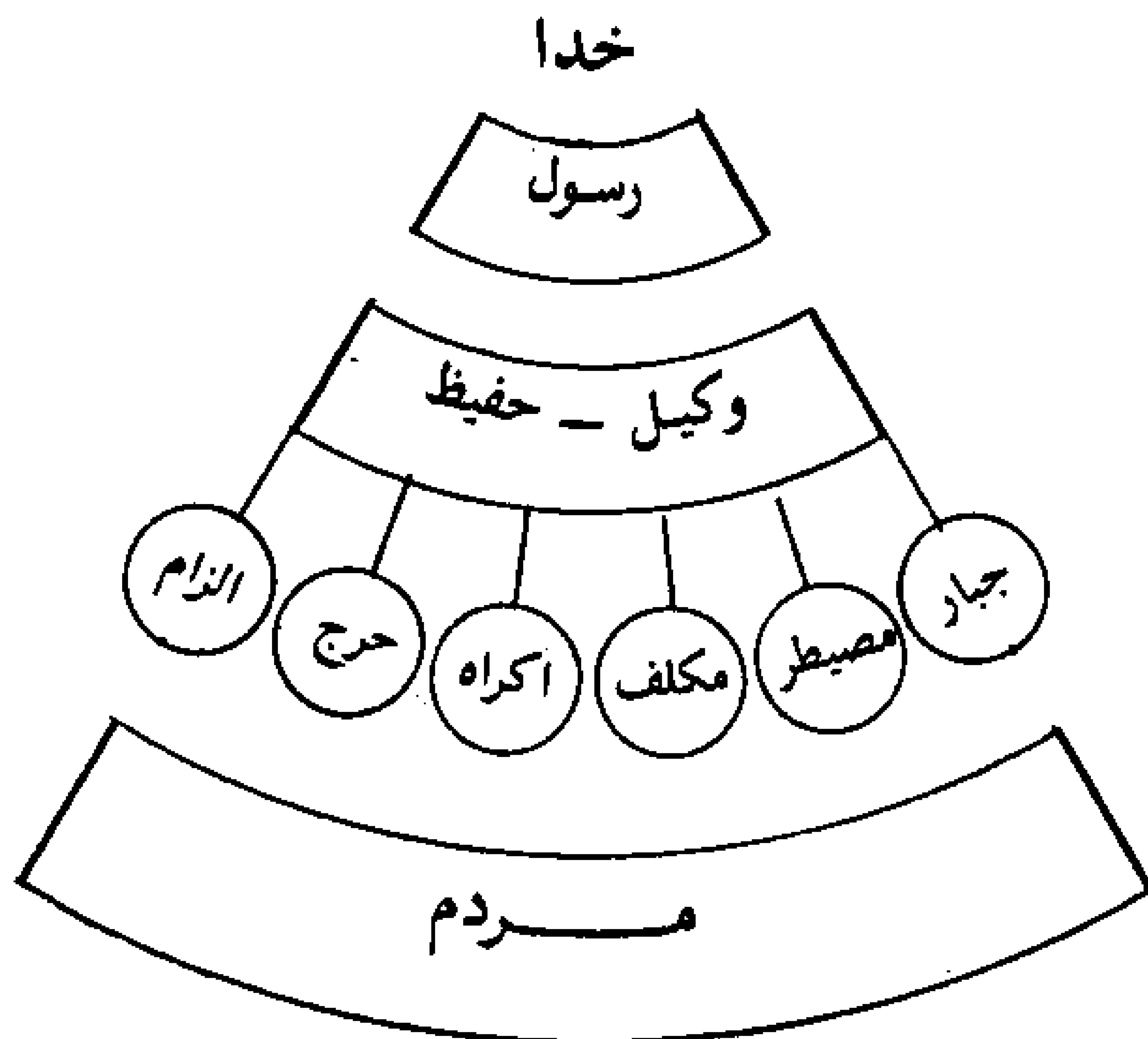
اکنون میتوانیم برنامه رسالت را از نظر شیوه برخورد با مردم بشکل زیر نمایش

دهیم.



مخروط فوق شیوه رساندن پیام را بطور خلاصه و ساده آنطور که باید باشد نشان میدهد اما این تنها یک روی سکه و تصویر مثبت قضیه است، قرآن روی دیگر سکه یا عکس قضیه را نیز برای رسول خود و مومنین تصویر مینماید؛ واژه‌ای که بجای ابلاغ در اینحالت بکار میرود همان وکیل و حفیظ است، بجای جنبه‌های مثبت برای ابلاغ رسالت، جنبه‌هایی منفی سراغ داده شده، البته این خصوصیات برخلاف و یژگیهای مثبت در یک آیه جمع نشده بلکه ما آنها را از آیات مختلف استخراج نموده ایم.<sup>۱</sup> اینک تصویر گذشته را از جنبه منفی مشاهده نمائید.

۱- این نکته را باید توجه داشت که دوزدیف خصوصیات مثبت و منفی نمایش داده شده در تصویر، الزاماً در قرآن مقابل و متضاد یکدیگر از نظر معنی‌شناسی نیستند. این ترتیب را نگارنده تصور و تصویر کرده است، چه بسا کلمات دیگری مبین همین معنا بتوان از قرآن استخراج نمود.



ابتدا آیات معرفی کننده این خصوصیات منفی را ذکر میکنیم آنگاه معانی دقیق لغوی هریک را از کتابهای لغت استخراج مینمائیم:

الف - نفی برنامه حفاظت  
(در برابر ابلاغ و تذکر)

ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ تو بر آنها وکیل نیستی (انعام ۱۰۷)  
ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ من بر شما حفیظ نیستم (انعام ۱۰۴)

- ۱- ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ  
تو بر آنها جبار (تحمیل کننده) نیستی (ق ۴۵)
- ۲- لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ  
تو بر آنها سیطره گر نیستی. (غاشیه ۲۲)
- ۳- ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ  
من اهل تکلف (و تصنع) نیستم. (ص ۸۶)
- ۴- أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (لا اکراه فی الدین)  
آیا تو مردم را با ایمان و ادار میسازی. (یونس ۹۹)  
اکراهی در دین نیست (بقره ۵۲۶)
- ۵- مَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ  
در دین برای شما تنگی قرار نداده است (حج ۷۸)
- ۶- أَنْلِزْ مَكْتُومًا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ. (هود ۱۱)  
سخن نوح (ع) آیا با آنکه شما نپسندید میتوانیم (ما  
بیامبران) بدان (ایمان) ملزمتان کنیم؟

ب = نفی شیوه های  
زورمدارانه

## بررسی لغوی

۱- جَبَّار: کلمه جبر در قرآن دو وجه دارد؛ وجه نخست بمعنای جبران، اصلاح و ترمیم نقص و نارسائی یا کمبود و خلل است و وجه دوم بمعنای تسلط و قاهریت برای جبران و اصلاح آن نواقص (بصورت حقیقی یا ادعائی). جَبَّار به طاغوت و سلطان مقتدری میگویند که خود را ارباب و بندگان خدا را برده خود میپندارد و با ادعای حاکمیت و سرپرستی، جبران و ترمیم فقر و کمبودهای مردم را وعده میدهد (وجه نخست معنا)، آنگاه از موضع قهر و غلبه اراده و نظام حکومتی خود را بر آنها تحمیل مینماید (وجه دوم معنا). این صفت در مورد خدا باین دلیل نیکو است و از اسماء الحسنای او بشمار میرود که اراده و مشیتش یکسره خیر و رحمت و نافع سرنوشت انسان میباشد<sup>۱</sup> اما خداوند این حق را به رسول خود نبخشیده و او را با فرمان: «مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» از این عمل بازداشته است. منظور اینست که شیوه ابلاغ پیام توسط رسولان نمیتواند همانند سنت سلاطین و قدرتمندان تاریخ با ارباب<sup>۲</sup> و اجبار و از موضع قهر و غلبه باشد بلکه تنها باذن خدا که تمایل قلبی مردم زمینه آن است حاصل میگردد.

۲- مصیطر: این کلمه اگرچه با «ص» در قرآن آمده ولی ریشه آن از «سطر» میباشد که نوشته یا نوشتن را می‌رساند. در قاموس قرآن ذیل کلمه مصیطر نوشته است: «اصل آن از سطر بمعنی مراقب و مسلط و احوال نویس است... که بر چیزی یا کسی توجه کند و احوالش را زیر نظر بگیرد و اعمالش را بنویسد»<sup>۳</sup>. پس پیامبر سیطره‌ای بر مردم ندارد و مأموریت او گزارش نویسی، پرونده‌سازی، پاپوش دوزی تشکیل آرشیو و بایگانی برای سوابق افراد، آنچنان که در

۱- برای توضیحات بیشتر میتوانید به کتاب «اسماء الحسنی» (صفحات ۱۹ تا ۲۷) از همین قلم مراجعه نمایند (ناشر: شرکت سهامی انتشار).

۲- باید توجه داشت که معنای انذار با ارباب و اخافه تفاوت دارد، انذار تنها ترساندن و ایجاد رعب و وحشت نیست، بلکه در معنای لغوی آن آگاه ساختن و مطلع کردن از موضع خوف مورد نظر است. وقتی بکسی انذار میدهیم منظور اینست که او را از خطری که در کمینش قرار دارد مطلع مینمائیم بنابراین برخلاف ارباب بسود او عمل کرده‌ایم.

۳- قاموس قرآن جلد ۳ صفحه ۲۶۷.



کلیه نظامهای بشری معمول و مقبول است نمیباشد، حساب و کتاب مردم با خدا است، رسول فقط پیام را ابلاغ میکند و کار مردم و عکس العمل های آنها را بخدا میسپارد.<sup>۱</sup>

۳- تکلف: انجام با فشار و مشقت هر کاری را که در آن الزام و اجبار یا تصنع باشد تکلف میگویند. بنابراین بی دلیل نیست که خداوند به رسولش میفرماید اعلام نماید: «قُلْ... وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ، إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup> از آنجا که قرآن ذکر است و ذکر با دل سروکار دارد تحمیل و تصنع را در این پیوند نقشی نیست، که حتی رمیده و آزرده هم میکند.

۴- اکراه: کراهت که مقابل دوست داشتن است حکایت از ناپسندی و امتناعی میکند که خلاف میل درونی و خواست قلبی انسان است. مثل جنگ که فرموده: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ (جنگ بر شما نوشته شد در حالیکه آن ناخوشایند شما است) (بقره ۲۱۶).

اکراه که متعدی کره است بمعنای انتقال دادن و تحمیل کردن این حالت بدیگری است. بنابراین وقتی میفرماید: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، يَا: أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ، منظور اینست که در دین و برای رسیدن بایمان راهی برای تحمیل آنچه ناپسند طرف مقابل باشد وجود ندارد.

۵- حرج: معنای حرج تنگی و زحمت میباشد و گناه را نیز از این نظر حرج نامیده اند. آیه فوق الذکر اکراه را در دین نفی مینماید و آیه: مَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ هرگونه حرج را از ساحت دین دور میسازد، بنظر میرسد حرج بیانگر حالت نفسانی و روانی همان اکراه باشد و معنای مشترکی را افاده نماید. باید توجه داشت که این کلمه گرچه راه تبلیغ دین را روشن مینماید اما مستقیماً در آیاتیکه در خطاب به پیغمبر شیوه های تبلیغ را تبیین میکند نیامده است.

۶- الزام: معنای الزام معادل همان اجبار و اثبات و ایجاب میباشد. تنها آیه ای که بآن استناد کرده ایم (أَنْزَلْنَا مُكْتُوبًا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ: هود ۲۷ - آیا ما (پیامبران)

(۱) - البته مطلق گزارش نویسی و تشکیل پرونده برای جنایتکاران اشکالی ندارد بلکه از شئون عدالت اجتماعی بشمار می آید، منظور از مصیط در اینجا تفتیش عقاید (انکیزسیون) و تسلط بر افکار و عقاید میباشد یعنی سیطره فکری و اعتقادی بر جامعه.

(۲) - ۷۶/۳۸ - بگو... ومن از تکلیف کنندگان نیستم. نیست آن (قرآن) جز یادی برای جهانیان.

با آنکه شما کراهت دارید میتوانیم بدان (ایمان بخدا و دین) ملزمتان کنیم؟ البته از زبان حضرت نوح (ع) است و بظاهر ارتباطی به شیوه پیامبر (ص) (که موضوع کتاب است) ندارد، اما بدلیل پیوند تاریخی انبیاء و رسولان الهی و ضمیر جمعی که در بیان این شیوه بکار رفته (انلزمکموها: آیا ما شما را الزام میکنیم) آنرا در ردیف اصول مورد استفاده این بخش آورده ایم.

علامه طباطبائی در ذیل تفسیر این آیه میفرماید:

این آیه از میان آیاتی که اجبار و اکراه را در امر دین نفی میکند دلالت بر آن دارد که این مسئله یکی از احکام دینی است که در قدیم ترین شرایع یعنی شریعت نوح وجود داشته و تا باامروزی آنکه نسخی در آن راه یافته باشد بقوت خود باقی است.

### عکس العمل مردم در برابر پیام

تا اینجا شیوه‌های توصیه شده به پیامبر را در دو زمینه سلبی و ایجابی برای ابلاغ رسالت خواندیم. بخوبی میدانیم رسول گرامی خدا چه محکم و دقیق این توصیه‌ها را که نشئت گرفته از همان رحمت الهی (ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) بود در طول بیست و سه سال رسالت بکار بست و ماموریت خود را بنحو احسن بانجام رساند. بررسی انطباقی و مقایسه اصولی که خداوند در قرآن توصیه فرموده، با آنچه رسول (ص) در عمل اجرا و پیاده کرده است (سنت) خود میتواند مبحث بسیار شیرین و آموزنده‌ای را مستقلاً تشکیل دهد، در این فصل قصد ما تنها بررسی عکس العمل‌های مردم است، می‌خواهیم بدانیم در برابر این مکتب که قلب‌ها را نشانه گرفت گروه‌های گوناگون مردم با آزادی و اختیاری که داشتند چگونه موضعگیری کردند و بازتاب موضعگیری آنها نسبت به پیام از ناحیه رسول چگونه بوده است؟ میدانیم در دنیا رهبران و انقلابیون زیادی با داعیه نجات انسانها ظهور کرده و حرف‌های منطقی و دلپذیری هم زده‌اند، و حتی در ابتدای کار و مراحل اولیه نهضت، شخصیت و آزادی پیروان خود را کاملاً در نظر داشته و تبلیغ هم میکرده‌اند، اما پس از کسب قدرت و احراز موقعیت مسلط سیاسی، در مواجهه با مخالفین داخلی و خارجی و انبوه مشکلات به همان راه اسلاف خود بازگشته‌اند. مگر باغ سبزی که فاشیسم و کمونیسم در ابتدا توسط رهبران فلسفی و سیاسی خود به مردم دنیا نوید میدادند همین دیوار آهنین و سازمانهای مخوف گشتاپو

و گپشو و میلیونها قربانی هیتلر و استالین بود؟ و مگر گروههای تبشیری که از طرف کلیسای مسیحی با شعارهای بشر دوستانه و در واقع بقصد بنا کردن پایه های استعماری به کشورهای دنیای سوم اعزام میشدند از روز اول همان را میگفتند که مأمورش بودند؟<sup>۱</sup>

درست است که شیوه ابلاغ رسالت از نظر تئوری در قرآن برای پیامبر تبیین شده است اما در صحنه عمل، بخصوص پس از فتح مکه و تسلط بر شبه جزیره، باید ببینیم پیامبر چگونه رفتار کرده، و در مدینه، که پایگاه قدرتش بوده، با دستجات مختلف مخالفین بر حسب موضعگیری های متغیر آنها بچه نحو برخورد نموده است. آیات قرآن بخصوص بخش مدنی آن بتفصیل به شرح جزئیات این رابطه پرداخته و تکلیف مسلمانان را در آینده کاملاً روشن ساخته است. اگر در این قبیل آیات منحصرأ در مکه یعنی دوران قبل از احراز قدرت سیاسی نازل شده بود در مقایسه با تجربیات بشری ممکن بود چنین تصور شود که پیامبر در آن شرایط ناچار به نرمش و رعایت آزادی مخالفین بوده است اما می بینیم اکثر آیاتی که بر آزادی و اختیار مردم عنایت دارد در مدینه یعنی دورانی که پیامبر کاملاً قادر بوده از موضع قدرت و حاکمیت عمل کند نازل شده است.

### جبهه بندی ها

طیف وسیع و پرتنوع گروهها را بر حسب عکس العمل و موضعگیری اعتقادی سیاسی شان در برابر رسول اکرم (ص) بخاطر سهولت بررسی میتوانیم عمدتاً به دو جبهه داخلی و خارجی تقسیم کنیم. منظور از جبهه داخلی کسانی هستند که بهر حال، ظاهراً باطناً تسلیم نظام شده و در جرگه مسلمانان قرار گرفته اند. جبهه خارجی نیز از دو دسته اهل کتاب و کفار داخلی و خارجی تشکیل شده است. البته کسانی از اهل کتاب که به پیامبر ایمان داشتند در جرگه مؤمنین جبهه داخلی محسوب میشدند و همچنین منافقین و عناصر دیگری که تنها بزبان اسلام آورده بودند، علیرغم کفر درونی، بخاطر شهادتین اولیه در همین جبهه قرار داشتند.

(۱) - در میان افریقائی ها مثلی است که میگویند: قبل از آمدن مسیحیان به افریقا ما زمین داشتیم و آنها انجیل، اما حالا ما انجیل داریم و آنها زمین!

مسلماناً همه مسلمانان کاملاً برخوردار از ایمان و اهل عمل صالح و تقوی نبودند که در همه حال از فرمان رسول اطاعت نمایند، گروهی هنوز ایمان در دلشان حک نشده رسوبات جاهلیت از خود دور نکرده بودند، بنابراین خشونت‌های جاهلی، عادت به مشروب‌خواری و قمار، انواع بی‌تقوایی‌ها، رفاقت و سازش با کفاری که از دوستان و خویشان سابق آنها محسوب میشدند، سرپیچی از شرکت در جهاد و فرامین رسول (ص) عادت مستمر آنها بود، بدتر از اینها منافقان توطئه‌گری که بخاطر منافع شخصی اظهار اسلام کرده ولی عملاً از هیچ کوششی در عصیان و توطئه و شایعه‌سازی و تحریک خودداری نمی‌کردند و همواره خارچشم و استخوان‌گلوئی پیامبر بودند.

ملاحظه میکنید خیال پیامبر از جبهه داخلی هم هرگز راحت نبوده هزاران مسئله و مشکل داشته است. مطالعه رفتار او با مسلمانان نیم بند سست اراده‌ای که باصطلاح فیلشان دائماً یاد هندوستان می‌کرده و هوای خوشگذرانی‌ها و راحت‌طلبی‌های نظام گذشته مینمودند و منافقین سرکشی که با پیچیدگی و ظرافت بدون آنکه مدرک قانونی بدهند همه گونه رفتار توطئه‌آمیز و ضد اسلامی میکردند، برای مشکلات امروز ما بسی رهگشا و آموزنده است. آیا همه را طرد و تبعید و پاکسازی! میکرد و بدم تیغ میداد یا تحمل کرده راهی برای تزکیه و جذب آنان می‌جست؟

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ....

جبهه خارجی که تکلیفش روشن است؛ از ناحیه اهل کتاب (عمدتاً یهودیان اطراف مدینه) یکسره خیانت و شقاق و محاجه و افتراء و... و از ناحیه کفار و مشرکین: تکذیب، استهزاء، تمسخر، اعراض، افتراء و...

نمودار صفحه بعد عکس العمل مردم را در هر دو جبهه نشان میدهد:

---

۱- پس بخاطر آن رحمتی از جانب خدا (که داشتی) بر آنها ملایم شدی و اگر تندخو و خشن بودی قطعاً از پیرامونت پراکنده میشدند، پس از آنها درگذر و برایشان آمرزش خواه و در امر (کارهای اجتماعی) با آنها شوری کن...



### حالات نفسانی و بازتاب احساسی رسول ص

در برابر موج تکذیب و تمسخر کفار و عکس العمل های منفی هر دو جبهه، رسول اکرم بعنوان یک انسان که دارای تمام خصوصیات طبیعی بشری است احساس ناراحتی و دلتنگی مینموده، و نتیجتاً، با اینکه بر خلق و خوی عظیمی تکیه داشته و از حلم و بردباری شگفتی برخوردار بوده نمیتوانسته خونسرد و بی تفاوت شاهد غفلت ها و سهل انگاری های ناباوران باشد بلکه با تمام وجود بنا بر فطرت پاک و سالم و نیز بخاطر محبت و رحمت خدادادی در معرض این مسئله قرار داشته که از خود احساساتی بروز دهد که از نظر حکمت و مشیت الهی الزامی باینهمه اصرار و تلاش در بین نبوده است. بنابراین مشیت حکیمانه الهی ایجاب میکرده دائماً با هشدارهای گوناگون او را به مأموریت اصلی خود یادآور گردد.

در سوره هود بدنبال آیاتی که بی تفاوتی، کفران، استهزاء و شادمانی متکبران مکتذبین را توصیف میکند، به رسول اکرم هشدار پیشگیرانه میدهد که مبادا بعضی توصیه‌های الهی را (در مواجهه با اینگروه) ترک نماید و از اینکه میگویند چرا گنجی همراه او نازل نشده یا فرشته‌ای به‌مراهش نیامده دچار ضیق صدر شود، تأکید میکند تنها وظیفه رسول انذار است و خداست که بر همه چیز وکیل است (مردم را بتواگذار نکرده ایم).

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكَ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ.

این هشدار که بعناوین مختلف در قرآن تکرار شده علاوه بر بیان حالات نفسانی رسول در قبال مکتذبین، متضمن رهنمودهای حکیمانه‌ای است که علاوه بر پیامبر، وظیفه هر مصلح انقلابگری را که در آینده پیامهای او را در امت تبلیغ میکند روشن ساخته حدود دخالت‌های رهبر و آزادیهای رهروان را مرزبندی دقیق مینماید.<sup>۱</sup> ابتدا به توصیف بازتاب‌های احساسی رسول (ص) میپردازیم آنگاه فرامین الهی را بعنوان شیوه‌ها و ضوابط رفتاری مبلغین بررسی مینمائیم. نمودار شماره ۱ برخی از حالات مورد بحث را توضیح میدهد.

۱ - در مورد آزادی انسان ونفی اجبار و اکراه در امر دین و ایمان، علاوه بر قرآن در کتب مقدمیه نیز اشاراتی هر چند کوتاه و سر بسته باین مسئله شده است. از جمله عبارت ذیل در انجیل یوحنا (باب سیزدهم آیه ۴۷) بیانگر این موضوع است:

«... من نوری در جهان هستم تا هر که بمن ایمان آورد در ظلمت نماند و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد من براو داوری نمیکنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم بلکه تاجهان را نجات بخشم»

در تورات نیز اشاراتی به اختیار بشر وجود دارد، از جمله پاسخ خداوند به سموئیل را هنگامیکه بنی اسرائیل پادشاهی میخواستند میتوان ذکر کرد:

«و خداوند به سموئیل گفت... پس الآن آواز ایشان را بشنو لکن برایشان بتأکید شهادت ده و ایشان را از رسم پادشاهی که برایشان حکومت خواهد نمود مطلع ساز.»

سموئیل زورگوئی و استبداد شاهان را برای آنها برشمرد ولی باز هم عبریان پادشاه میخواستند، پس خداوند به سموئیل گفت: «آواز ایشان را بشنو و پادشاهی برایشان نصب نما.»

کتاب اول سموئیل، باب هشتم، آیات نهم و بیست و یکم

نمودار شماره ۱

ردیف	موضوع (احساسات پیامبر)	متن آیه
۱	دردهندی نسبت به مردم	لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ <sup>(۱)</sup>
۲	حزین بر ایمان و هدایت مردم	وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ <sup>(۲)</sup>
		إِنْ نَحْنُ عَلَىٰ مَذِيبِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمْدِي مَنْ يُضِلُّ <sup>(۳)</sup>
		... حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ <sup>(۴)</sup>
۳	حزن و اندوه از کفر مردم	وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ <sup>(۵)</sup>
		وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزِنُكَ كُفْرُهُ <sup>(۶)</sup>
		يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزِنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ <sup>(۷)</sup>
		وَلَا يَحْزِنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ <sup>(۸)</sup>
		فَلَا يَحْزِنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ <sup>(۹)</sup>
		فَدَعَلُوا آيَاتِهِ لِيَحْزِنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ <sup>(۱۰)</sup>
۴	ضیق صدر (جای انشراح صدر)	وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ <sup>(۱۱)</sup>
		وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ <sup>(۱۲)</sup>
		فَلَعَلَّكَ نَارِكُ بَعْضِ الْوَاحِيِ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْكَ كِتَابٌ... <sup>(۱۳)</sup>
۵	عجابه	فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا <sup>(۱۴)</sup> فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرْنَا لَوْلَا الْعَزِيزُ مِنَ الرَّسُولِ فَلَا تَسْجَلْ لَهُمْ <sup>(۱۵)</sup>
۶	اندوه و حسرت کشنده (جانبازی برای هدایت مشرکین)	لَمَّا كَبُخِ نَفْسِكَ أَتَىٰ بِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ <sup>(۱۶)</sup> فَلَمَّا كَبُخِ نَفْسِكَ عَلَىٰ النَّارِ مِمَّنْ لَمْ يَدْعُوا بِهِدَىٰ الْحَدِيثِ اسْتَفَا <sup>(۱۷)</sup> ... فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْعُونَ <sup>(۱۸)</sup>

## ترجمه آیات جدول

- ۱- توبه ۱۲۸/۹ (ه۷) - همانا رسولی از خودتان شما را آمده است که بز اورنج بردن شما بسیار گران می آید...
- ۲- یوسف ۱۰۳/۱۲ (ب۱۱) بیشتر مردم هر چند (برایمان آنان آرزومند و) حریص هم باشی مؤمن نخواهند بود.
- ۳- نحل ۳۷/۱۶ (ه۲) اگر به هدایت کردن آنها بسیار علاقمند هستی (بدانکه) خدا کسی را که گمراه کرده (به ضلال محکوم کزده) هدایت نمیکند...
- ۴- توبه ۱۲۸/۹ (ه۷) ... بر (هدایت) شما بسیار علاقمند است، نسبت بمؤمنین بسیار رؤف و مهربان میباشد.
- ۵- حجر ۸۸/۱۵ (ب۴) بر آنها محزون مباش
- ۶- لقمان ۲۳/۳۱ (ب۱۲) - آنکس که کفر ورزید پس کفرش ترا محزون نکند...
- ۷- مائده ۴۱/۵ (ه۲)، ۱۰ آل عمران ۱۷۶/۳ (ه۳) - ای رسول مبادا کسانی که در کفر میشتابند ترا محزون نمایند.
- ۸- یونس ۶۵/۱۰ (ه۴) - گفتار آنها ترا محزون نکند همانا عزت از آن خدا است.
- ۹- پس ۷۶/۳۶ (ب۵) - گفتار آنها ترا محزون نکند ما آنچه را پنهان یا علنی میکنند میدانیم.
- ۱۰- انعام ۳۳/۶ (ه۶) هر آینه ما میدانیم که آنچه میگویند قطعاً ترا محزون میکند.
- ۱۱- نحل ۱۲۷/۱۶ (ب۷)، ۱۶- نمل ۷۰/۲۷ (ب۸) بر آنها غم مخور و از آن نیرنگ ها که میکنند دلنگ مباش.
- ۱۲- حجر ۹۷/۱۵ (ب۴) - ما میدانیم که توسینت از آنچه میگویند تنگ میشود.
- ۱۳- هود ۲۲/۱۱ (ب۹) - شاید تو پاره ای از آنچه بسویت وحی میشود ترک کنی و سینه خود را بدان تنگ داری از اینکه میگویند (یا مبادا بگویند) چرا براو گنجی نازل نشده یا فرشته ای با او نیامده است، (بدانکه) توقف بیم دهنده هستی و خدا عهده دار همه چیز است.
- ۱۴- درباره آنها عجله نکن، جز این نیست که ما بر آنان می شماریم (روزهای عمر یا اعمال آنها را) شماردنی (دقیق).
- ۱۵- احقاف ۳۵/۴۶ (ه۹) - پس صبر کن آنچه آنان که رسولان صاحب عزم صبر کردند و برای آنها شتاب (در عقاب و مواخذه) نخواه.
- ۱۶- شعراء ۴/۲۶ (ب۵) - ممکن است تو از اینکه آنها مؤمن نمیشوند از غصه جان خود را بهلاکت اندازی.
- ۱۷- کهف ۶/۱۸ (ب۷) - ممکن است تو بخاطر آثار (اعمال) ایشان از غم اینکه چرا قرآن را باور ندارند
- ۱۸- فاطر ۸/۳۵ (ه۱) پس جانست از حسرت و اندوه بر آنان از دست نرود همانا خدا بر آنچه میکنند بسیار دانا است.



نمودار شماره ۱ شرح حالات طبیعی و نفسانی پیامبر است که هر انسان سالم و فطری در برابر سرنوشت هموعان باید از خود بروز دهد. اما در ابلاغ رسالت حالات شخصی و احساسات نفسانی را کوچکترین دخالتی مجاز نیست و این دشوارترین بخش رسالت است که جزانشراح صدری که خدا عنایت کند (الم نشرح لک صدرک...) سینه را تاب و توان تحمل کفر و تکذیب ناباوران نخواهد بود. این محمد (ص) پیامبر رحمت با آن خُلق عظیم (إِنِّكَ لَعَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ<sup>۱</sup>) است که همواره زیر نظر عنایت و حمایت خداوند قرار دارد (فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا<sup>۲</sup>) و در ابلاغ پیام دائماً از دخالت شخصی که ناشی از محبت بمردم و حرص بر ایمان آنها میشود برکنارش میدارد!... تکلیف بقیه روشن است! کیست ادعا کند در ابلاغ رسالت های الهی بر احساسات و عواطف خود مهار تواند زد؟ و کدامین نمونه و شاهد جز پیامبر (ص) و خاندان عصمت در تاریخ این امت سراغ دارید که بهنگام قدرت و در مقام رهبریت، گرچه با حسن نیت، اختیار و آزادی مردم را بر احساسات خیرخواهانه و مصلحانه خود ترجیح داده باشد؟... آیا قیومیت از باب کلیسا، همان احبار و رهبانی که بعنوان نماینده و واسطه میان خدا و خلق تکلیف مردم را جبارانه معین میکردند استثنائی گذرا در تاریخ بوده است؟ چه کسی بما اجازه داده کاسه های داغ تر از آتش باشیم! که از خدا و رسولش پیشی بگیریم و با احساس و کالت و حفاظتی که اینهمه از آن نهی شده بخواهیم به اکراه مردم را به مصلحتشان کشانده راههای اختیار را بر آنها ببندیم؟ مگر خدا نمیتوانست از ابتدا شیطان را مانع شود و انسانها را فرشته وار به تسبیح و تقدیس وا دارد؟

در برابر هشدارهایی که در نمودار قبل ملاحظه کردید البته دلداری ها و بشارت های تقویت کننده ای هم به رسول (ص) که افسرده و محزون از تکذیب رسالتش میباشد داده شده است. تا در مواجهه با کید کفار و مکر مشرکین مایوس نگردد و استوار و مطمئن چون کوه مقاومت نماید.

نمودار شماره ۲ به تعداد کمی از این وعده ها و بشارت های آرام بخش بعنوان

نمونه اشاره مینماید:

(۱) - قلم ۴. همانا تو بر خوی عظیمی هستی (اخلاق بسیار بزرگوارانه ای داری)

(۲) - طور ۴۸. همانا تو تحت نظر ما هستی.

آیه	سوال	طرف مقابل		
۸	ب۴	مشرکین ستهزین	وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ	وَإخضر جناحك للزینین وقلانی انا الذی اذین البین <sup>(۱)</sup>
۷	ب۵	کافرین	فَلَا يَحْزُنكَ	اِنَّا نَعْلَمُ مَا يُبْزُونَ وَبِأَعْلُنُونَ <sup>(۲)</sup>
۱۲	ب۷	گمراهان بنی اسرائیل	وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ	اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا وَالَّذِیْنَ هُمْ یُحْسِنُونَ <sup>(۳)</sup>
۲	ب۱۲	کافرین	وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ	اَلِیْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بِذٰلِیْ الْاِضْدِرَارِ <sup>(۴)</sup>
	۵۲	کافرین	وَلَا يَحْزُنكَ	... لَمْ یَفِی الدُّنْیَا نَزِیْرًا وَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ <sup>(۵)</sup>
۱	۵۳	کافرین	" "	.... یُرِیدُ اللّٰهُ اَلَّا یَجْعَلَ لِمَنْ حَظًّا فِی الْاٰخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ <sup>(۶)</sup>
۶	۵۴	مفسرین	وَلَا يَحْزُنكَ	اِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ <sup>(۷)</sup>
۲	۵۶	مکذبین ظالم	قَدْ نَسُوا آيَاتَهُ الَّتِیْ كُنَتْ عَلَیْهِمْ لَیْسَ الَّذِیْ یَقُولُونَ ...	.... وَتَوَسَّأَ اللّٰهُ بَعْضُهُمْ عَلَی الْاٰخَرِیْنَ فَلَا تَكُوْنُ مِنَ الْاٰجْمِلِیْنَ <sup>(۸)</sup>

## نمودار شماره ۲

### ترجمه آیات

- ۱- بر آنها اندوهگین مباش و بال (مهربانی و لطف) خویش برای مؤمنان بگشا و بگو همانا من بیم دهنده ای آشکار هستم ...
- ۲- گفتار آنها محزونت نکند، همانا ما میدانیم آنچه را پنهان یا آشکار (عمل) میکنند.
- ۳- بر آنها محزون مباش و از مکاری که میکنند تنگدل مشو، همانا خدا همراه کسانی است که پرهیز کردند و کسانی که نیکوکارند.
- ۴- هر کس کفر ورزید پس کفر او ترا محزون نکند، بازگشت همه آنها بسوی ما است. پس آنها را بآنچه کرده اند آگاه خواهیم ساخت. همانا خداوند بآنچه در سینه هاست بسیار دانا میباشد.
- ۵- مبادا (رفتار) کسانی که در کفر میشتابند ترا محزون کند، برای آنها در دنیا خواری است و ایشانرا در آخرت عذاب عظیمی است.
- ۶- مبادا (رفتار) کسانی که در کفر میشتابند ترا محزون کند، آنها هرگز کوچکترین ضرری بخدا نتوانند زد، خداوند میخواهد برای آنها (بخاطر کردارشان) بهره ای قرار ندهد، و برای آنها در آخرت عذاب عظیمی است.
- ۷- گفتار آنها ترا محزون نکند، همانا عزت تماماً از آن خداست، او بسیار شنوای بسیار دانا است.
- ۸- همانا ما میدانیم که آنچه میگویند حتماً ترا محزون میکند ... اگر خدا میخواست همگی آنها را بر هدایت جمع میکرد، پس هرگز از جاهلین مباش.

علاوه بر دلداری‌ها و بشارت‌های فوق که بخاطر حزن و اندوه پیامبر نازل شده، آیات فراوان دیگری که مبین نصرت الهی و پیروزی نهائی رسولان و مؤمنین به آنها میباشد نازل میگردد که پیش از پیش روحیه رسول(ص) را تقویت مینماید. از جمله:

لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ. إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ. وَإِن جُنَدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ.  
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ. وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ.<sup>۱</sup>

صافات (۳۷) ۱۷۱ (سال سوم بعثت).

قُلْ فَإِن نَّتَّظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُتَنظِرِينَ. ثُمَّ تُنَجَّىٰ رُسُلَنَا وَالدِّينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا  
عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ. <sup>۲</sup>یونس (۱۰) ۱۰۲ - ۱۰۳ (سال یازده بعثت).

### خودسازی، قدم اول

علاوه بر وعده‌ها و بشارت‌های تقویت کننده‌ای که رسول اکرم را در مواجهه با تکذیب قوم دلداری و استواری می بخشیده، به توصیه‌های فراوانی برمیخوریم که مشخصاً جنبه خودسازی دارد. این سری آیات که تماماً در دوران مکه نازل شده<sup>۳</sup> بیانگر دشواریهای تبلیغ رسالت در مراحل اولیه میباشد. بخشی از این آیات (۱۱ آیه)<sup>۴</sup> منحصرأ بر عامل صبر توصیه شده و بخشی دیگر (۷ آیه) صبر را با تسبیح بحمد پروردگار (صلوة) پیوند زده است<sup>۵</sup>. استغانت از این دو عامل را خداوند به همه مومنین در شرایط

۱- همانا کلمه (فرمان) ما بنفع بندگان مرسل ما از پیش صادر شده که آنها بیقین یاری شدگانند و (اینکه) لشکر ما بیگمان غلبه کنندگانند. پس تا مدتی (حتی حین) از ایشان روی برتاب و ایشانرا بنگر، (بین چه عکس العملی نشان میدهند)، که بزودی آنها (نیز نتیجه عمل خود را) خواهند دید

۲- بگو پس منتظر باشید که من نیز به همراه شما از منتظرانم. سپس ما رسولان خود و کسانی را که ایمان آوردند نجات میدهیم. چنین است که نجات مؤمنین حقی است بر ما.

۳- البته قبل از همه اینها خداوند (در سوره مزمل) تحجد(نماز شب) را بر رسول خود واجب میکند تا برای گفتار سنگینی که میخواهد بزودی باو القاء نماید آمادگی پیدا کند (انا منلقى علیک قولاً ثقیلاً).

۴- بجز یک استثناء ۳۵/۴۶ که مربوط به سال ۹ هجری است.

۵- آیات ۳۵/۴۶ - ۱۲۶/۱۶ - ۱۰۹/۱۰ - ۴۹/۱۱ - ۲۸/۱۸ - ۶۰/۳۰ - ۱۷/۳۸ - ۷۷/۴۰ - ۴۸/۶۸ - ۵/۷۰ - ۷/۷۴.

سخت توصیه کرده است: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ).

صبر، مقاومت مستمر در مقابل مشکلات راه و صلوة، کسب نیروی ایمان از طریق پیوند با منشاء همه قدرت‌ها میباشد.

اما برخلاف مواردی که خداوند مؤمنین را به صبر و صلوة توصیه کرده، در این آیات که خطاب منحصرأ به پیامبر است بجای کلمه صلوة همین عمل را (حتی با ذکر دقیق اوقات مختلف آن) با کلمه تسبیح (فَتَسْبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّكَ) ذکر کرده است. بنابراین امر به تسبیح همان اقامه صلوة است، نمازی که تجلی تنزیه و تقدیس ذات احدیت از هر عیب و نقص و عجز و ناتوانی و دور شدن از هر فرض و قیاس و ظن جاهلانه‌ای است که موجب شرک می‌گردد، با تسبیح است که ایمان و اراده قوی و ثابت می‌گردد و مشکلات راه تبلیغ آسان میشود. این هدف از تسبیح است اما با توجه به معنای تسبیح که تنزیه کردن و بشناوری و حرکت و داشتن است شاید با تعبیری بتوان گفت (اللّٰهُ اعْلَم) همانطور که همه ذرات هستی در سراسر آسمانها و زمین نقشی در برقراری نظم مقدر مطابق امر و مشیت حکیمانه الهی دارند (يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...<sup>۱</sup>) رسول او نیز در عالم انسانها وظیفه تنزیه و تسبیح یعنی برقراری نظم و عدل و مشیت حکیمانه الهی را پیدا میکند.<sup>۲</sup> باین ترتیب در بحبوحه مقاومت در برابر شدائد راه (صبر)، از طریق ارتباط و پیوند مستمر با خدا در اوقات مختلف شبانه روز راه را هموار مینماید و بی‌نظمی‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که (توجه به اصل معنای عدل) در ساحت اجتماع رخ داده برطرف می‌سازد.

نمودار شماره ۳ این ردیف آیات را با تفکیک قسمتهای مختلف آن نشان میدهد<sup>۳</sup>:

۱- ۱/۶۲ برای خدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است بشناوری و میدارند (حرکت عمومی تسبیح عالم).

۲- این تعبیر از کتاب دین ارکان طبیعت اقتباس شده است صفحه ۲۸۲

۳- در مورد نماز آیات زیادی در قرآن آمده است ولی در اینجا تنها بتعدادی اشاره کرده‌ایم که هم سیاق و مشابه هستند و «تسبیح بحمد رب» را نشان میدهند.

آیه	سوره و آیه	سال نزول	صبر	تسبیح بحمد رب	ذکر اوقات تسبیح (صلوة)
۱	حجر ۹۷-۹۸	ب۴	وَلَقَدْ نَعَرْنَا أَن تَكُ تَهْتَكُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ	فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ	وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱)
۲	طور ۴۹-۵۰	ب۴	وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا	وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ	جَنِّ تَوَّامٍ، وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ (۲)
۳	دھر ۲۵-۲۷	ب۵	فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ شَيْئًا أَوْ كُفُورًا	وَإِذْ كَرَّمْنَا نَسْمَ رَبِّكَ	بُكْرَةً وَأَصْبَلًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (۳)
۴	ق ۳۹-۴۰	ب۵	فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ	وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ	قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ
۵	طه ۱۳۱-۱۳۰	ب۷	فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ	وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ	قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنَ الْأَنْجَامِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَطْرَافَ اللَّيْلِ
۶	غافر ۵۸	ب۸	فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْفَحُونَ	وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ	بِالْعَتَمِ وَالْإِبْكَارِ (۴)
۷	هود ۱۱۸-۱۱۵	ب۹	فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَمَنْ نَابَ... وَلَا تَرْكَبُوا... وَأَقِمِ الصَّلَاةَ	وَأَقِمِ الصَّلَاةَ	طَرَفِي النَّهَارِ وَدُلُّهُمَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَ الشَّرَّاتِ فَذَكَرْنَا لَكَ ذِكْرًا لَعَلَّكَ تَلَذُّبًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَطْرَافَ اللَّيْلِ (۷)

### نمودار شماره ۳

#### ترجمه آیات

- ۱- بی‌یقین میدانیم که ترا دل، بدانچه میگویند تنگ میشود. پس بستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش و پروردگارت را پرمش کن تا آنکه یقین برتو بیاید (تا دم مرگ).
- ۲- و برای حکم پروردگارت شکیبائی کن، که تو (در معرض) دیدگان مائی و هنگامیکه برمیخیزی بستایش پروردگارت تسبیح گوی و تا پاره‌ای از شب او را تسبیح گوی و (همچنین) هنگام غروب ستارگان.
- ۳- پس بر حکم پروردگار خویش شکیبای باش و هرگز از مردم بدکار کفر پیشه اطاعت مکن و نام پروردگارت را هر بامداد و شبانگاه یاد کن و (در پاسی) از شب او را سجده کن، و شبهائی دراز او را بپاکی بستای.
- ۴- پس بر آنچه میگویند شکیبائی کن، و بستایش پروردگارت تسبیح کن پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو شدن (آن). و (در بخشی) از شب (نیز) او را تسبیح کن، و پس از سجده.
- ۵- بر آنچه میگویند شکیبائی کن و بستایش پروردگارت تسبیح گوی پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو شدن آن و (برخی از) ساعت‌های شب تسبیح گوی و طرفهای روز، باشد که تو خوشنود شوی.
- ۶- پس شکیبائی کن، که وعده خدا حق است و برای گناهت آمرزش بخواه و بسپاس پروردگارت، شبانگاه و بامداد، تسبیح کن.
- ۷- پس آنچه‌ای که امر شده‌ای استوار باش، (همچنین) کسیکه با توتوبه کرد... و بسوی کسانی که ستم کردند تکیه نکنید... و نماز را در دو طرف روز و پاسی از شب بپادار، بیگمان خوبها بدی‌ها را میبرد، این پندی است برای پند گیرندگان و شکیبائی کن پس همانا خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمیکند.

در نخستین آیه هنوز اسمی از صبر برده نشده و تنها برضیق صدر پیامبر از گفته های مکذبین حکایت میکند، گویا مشکلات هنوز به مرحله جدی خود نرسیده که موقع مطرح کردن صبر باشد. فرمان به نماز نیز باجمال برگزار شده و بدون ذکر اوقات آن دستور کلی سجده داده شده است. در بقیه آیات بطور منظمی صبر و تسبیح بدنبال هم تکرار شده اند، البته با استثنای ردیف سوم که بجای «تسبیح بحمد رب»، «ذکر اسم رب» آمده است، اگرچه در این مورد نیز (در ستون بعد) امر به تسبیح با جمله: «سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً» اضافه شده است. ردیف هفتم (که آنرا مجزا کرده ایم) ترتیب صبر و تسبیح بهم خورده است، بجای صبر، استقامت آمده<sup>۱</sup> و بجای تسبیح صلوة، البته بدنبال ذکر اوقات نماز، فرمان صبر مجدداً آمده است. نظم این آیه با ۶ ردیف فوقانی تفاوت دارد.

نکته دیگر اینکه در این آیه بخاطر عمومیت اطلاقش تنها به نمازهای عادی روزانه (صبح و عصر و مغرب و عشاء) اشاره شده است در حالیکه در ۴ آیه دیگر که رسول اکرم مشخصاً مورد خطاب است به نمازهای نیمه شب با عبارات: «سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً، وَمِنْ آتَائِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ، وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَادْبَارَ النُّجُومِ (یا وَاَدْبَارَ السُّجُودِ) فرمان داده شده است. مناجات ها و راز و نیازهای نیمه شب، آنچنان که در سوره مزمل به پیامبر سفارش شده، در پدید آوردن صفای نفس، استواری سخن و ثبات قدم (بخاطر دوری از اشتغالات روزانه) نافذتر و موثرتر است: *إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَظَاءً وَأَقْوَمُ قِيلاً.*

## پیشگیری ها و تدابیر لازم

همانطور که گفته شد خداوند علیم و حکیم برای ابلاغ پیام دائماً رسول خود را از دخالت دادن احساسات و عواطف انسانی بهنگام مواجهه با تکذیب و تمسخر قوم بازداشته و او را به صبر و تحمل و توکل دعوت کرده است. چنین شیوه ای، هم در برخورد با جبهه خارجی، یعنی اهل کتاب و کفار توصیه شده و هم در برابر جبهه داخلی یعنی مسلمانان نیم بند و منافقین. قرآن را باز کنید و مروری ظاهری بنمائید،

(۱) - صبر و استقامت برخلاف تصور عمومی دو مفهوم متفاوت دارند؛ صبر یعنی مقاومت و پایداری در برابر مشکلات و ایستادگی در برابر هرگونه سختی در راه هدف، استقامت یعنی در راه هدف مستقیم بودن و منحرف نشدن.

کمتر صفحه ای خواهید یافت که فاقد چنین اشاراتی باشد، بعناوین و صور مختلف و مخاطب های گوناگون مسئله اختیار و آزادی انسان مطرح شده و رسول را از تحمیل اجباری بر حذر داشته است. این توصیه ها گاهی حالت سلبی یعنی نفی ونهی دارد و گاهی حالت ایجابی (بصورت انجام کاری مثبت) و گاهی هم حالت بی تفاوتی در برابر اعمال آنها. در حالت سلبی قبلاً به چند نمونه نفی که با عبارت «ما انت» و شبیه آن شروع میشد اشاره کردیم مثل:

(نفی واگذاری مردم به رسول)	ما انت علیهم یوکیل
(نفی حفاظت قیم مآبانه)	ما انت علیهم یحفیظ
(نفی جباریت و تحمیل اراده)	ما انت علیهم یجبار
(نفی سيطرة: مراقبت و گزارش نویسی)	لست علیهم بمصیطر
(نفی اکراه و فشار)	افانت تکره الناس
(نفی تکلیف و تحمیل شاق)	ما انا من المتکلیفین
(نفی الزام)	انزلنکموها وانتم لها کارهون

بهمین ترتیب توصیه های مشابهی وجود دارد که حالت بازدارنده داشته بصیغه نهی (امر منفی) با حرف «لا» شروع میشود، مثل:

واصبر و ما صبرک الا بالله (مقدمه آیه)	نحل ۱۲۷ ولا تحزن علیهم
فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل	احقاف ۳۵ ولا تستعجل لهم
انما نعد لهم عداً.	مریم ۸۴ فلا تعجل علیهم
ان الله علیهم بما یضنون.	فاطر ۸ فلا تذهب نفسک علیهم حسرات
وتوکل علی الله وکفی بالله وکیلاً.	احزاب ۴۸ ولا تطیع الکافرین و المنافقین و دع اذاهم
ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون	نحل ۱۲۷ ولا تک فی ضیق مما یمکرون
فاصبر ان وعد الله حق (مقدمه آیه)	روم ۶۰ ولا یستخفک الذین لا یوقنون

همانطور که مشاهده میکنید حزن، عجله، حسرت، اطاعت، ضیق صدر (دل تنگ و غمگین شدن) و استخفاف (خوار و خفیف شدن) در مقابل کافرین، منافقین و کسانی که یقینی ندارند بشدت نهی شده و چاره ساز آن عامل «صبر» معرفی گردیده

است. همه اینها حکایت از تسلط مشکلات بر اراده انسان میکنند و مسلماً رسولی که پیام آور خدا است و باید رسالت‌های او را ابلاغ نماید نباید در برابر اینگونه واکنش‌های مخالفان ضعف و دلسردی نشان دهد.

علاوه بر این، آیات دیگری وجود دارد که با عبارت «کفی بالله...» (در مقدمه) هر نوع وکالت، شهادت، حسابگری و آگاه شدن از گناه‌های مردم را در انحصار خدا قرار میدهد. معنای «کفی» بی‌نیازی و کفایت میباشد، یعنی وقتی خدا بر هر چیز وکیل است (إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ وَكَيلٌ) برای رسیدن بمقصود کافی است و به وکیل دیگری نیاز نیست، و بهمین ترتیب در موارد مشابه. اینک به نمونه‌های ذیل توجه نمائید:

فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ	وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً <sup>۱</sup>
وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ	وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً <sup>۲</sup>
وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا	وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا <sup>۳</sup>
هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ	وَكَفَى بِهِ شَهِيدًا <sup>۴</sup>
... وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ	وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا <sup>۵</sup>
وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ...	وَكَفَى بِهِ بَدُئُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا <sup>۶</sup>

در مورد کافی بودن وکالت و شهادت خدا در امور مربوط ب مردم (و همه چیز) آیات فراوانی وجود دارد که در اینجا به نمونه‌های معدودی برای بیان مطلب اکتفا کرده‌ایم. در این سری آیات قبل از بیان کفایت الهی، عموماً دستور اعراض از کافرین و توکل بخدا (از آزار و مکر و کید آنها) داده شده است. این بیان، هم کفایت الهی و

۱- ۸۱/۴ - پس از آنها روی بگردان و برخدا توکل کن و خدا در کارگزاری بامور کافی است.

۲- ۴۸/۳۳ - آزارشان رارها کن و برخدا توکل کن و خدا در کارگزاری امور کافی است.

۳- ۷۹/۴ - تو را برای مردم (تنها بعنوان) رسولی فرستادیم و خدا بعنوان شاهد و ناظر کافی است.

۴- ۸/۴۶ - او بآنچه در آن فرورفته اند داناتر است و همو بآن (بعنوان) شاهد و ناظر کافی است.

۵- ۳۹/۳۳... و از احدی بجز خدا نمیترسند و او بعنوان حسابرس کافی است.

۶- ۵۸/۲۵ - و برزنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن... و او بگناه بندگانش (بعنوان) بسیار آگاه کافی است.



پیروزی نهائی را تضمین میکند و هم تلویحاً دخالت در سرنوشت مردم را نهی میکند. خدا برای وکالت و شهادت (ناظر و شاهد بودن) و حسابرسی به خطاها و اشتباهات مردم کافی است.

رسول باید بعنوان بستری که آب صاف و زلال سرچشمه را بدون رنگ و رسوبی از خود از سینه فراخش به دشت‌های سوخته و تشنه تحویل میدهد، پیام را برحسب نیاز و تمایل فطری انسانها بهمانسان که دشتهای تشنه آب را در دل خود جذب میکنند بآنها برساند، همانطور که سیل ناخواسته و آب زیادی باعث خفگی زمین و گندیدگی گیاه میشود، مخاطبین پیام نیز در صورتیکه خود تشنه و جویای آب نباشند از این مایه حیات ثمری نخواهند گرفت و درست بهمین دلیل است که میفرماید: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ<sup>۱</sup>** (برای کسیکه برای او قلبی باشد یا گوش فرا دهد در حالیکه شاهد است) در اینصورت رسول نیز هر قدر هم بر هدایت و ایمان مردم حریص و کوشا باشد مادامیکه خود آنها چنین آمادگی پیدا نکرده‌اند حاصلی نمیتواند داشته باشد:

... أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَتَعْقِلُونَ؟ ... أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْى وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ؟ ...<sup>۲</sup>

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.<sup>۳</sup>  
لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...<sup>۴</sup>

إِنْ تَحَرَّضَ عَلَيَّ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَالَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ.<sup>۵</sup> ۳۷/۱۶  
... أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؟ مَا كَانَ لِتَنفُسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ  
وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَتَعْقِلُونَ.<sup>۶</sup>

— ۱ ۳۷/۵۰

۲— آیا تو (میتوانی) کران را وادار بشنیدن کنی اگرچه تعقل نکنند؟ ... آیا تو میتوانی کوران را

راهنمایی کنی اگرچه بصیرت نکنند؟ ۴۳/۱۰

۳— همانا تو آنرا که دوست داشته باشی هدایت نتوانی کرد بلکه خداست که آنرا که خواهد

هدایت میکند و او به هدایت یافتگان داناتر است ۵۶/۲۸

۴— هدایت آنها (وظیفه‌ای) بر تو نیست بلکه خدا آنرا که خواهد هدایت میکند. ۲۷۲/۲

۵— هر چند بر هدایت آنها حریص باشی خدا آنرا که گمراه کرده هدایت نمیکند و آنها را یاورى نیست

۶— آیا پس تو مردم را با کراه و امیداری تا از مؤمنان باشند؟ (در حالیکه) هیچکس را نرسد که جز

باذن خدا ایمان بیاورد و (خدا) پلیدی را بر کسانی که تعقل نمیکند قرار میدهد. ۹۹/۱۰

## رابطه اذن و ایمان

اذن خدا چیست که (در آخرین آیه) ایمان هر نفسی موكول بآن شده است؟  
به رسول میفرماید:

اگر خدا میخواست همه مردم زمین تماماً ایمان میآوردند. آیا تو درصدد این هستی که مردم را با اکراه و فشار بایمان واداری؟ در حالیکه هیچ نفسی جز باذن خدا ممکن نیست ایمان بیاورد و او پلیدی (رجس) را بر کسانی که تعقل نمیکنند قرار میدهد.

اگر از جنبه منفی بآیه فوق نگاه کنیم می بینیم کسانی که تعقل نمیکنند نمیتوانند ایمان بیاورند، یعنی اذن خدا در چنین حالتی برای تکوین ایمان حاصل نمیگردد. نتیجه مخالف آن اینست که تنها با تعقل میتوان بایمان رسید و اذن خدا بعنوان چراغ سبز، راه عبور بسوی قلمرو ایمان تنها به کسانی میدهد که موتور محرکی بنام عقل داشته باشند<sup>۱</sup>.

آیا شیوه‌های سرسپردگی، مرید و مرادی، وابستگی فکری، تعبد کور و تقلید در بست میتواند اذن خدا را برای ایمان جلب کند؟... و اگر نه، مگر جز این است که هر انقلاب عمیق دینی و فرهنگی جز با برانگیختن عقول و بکار انداختن خرده‌ها ممکن نبوده انسانها را نمیتوان با گله گوسفندی که یکسره رام و تسلیم چوپان است یکی گرفت.

و چه آموزنده است برای امروز ما که می بینیم نه تنها ایمان بلکه حتی دعوت رسول بسوی خدا و اطاعت مردم از او را باذن خدا (که مستلزم آمادگی و پذیرش مردم است) موكول نموده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ...<sup>۲</sup>

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ.<sup>۳</sup>

۱- در بعضی از کشورهای پیشرفته (از نظر تکنولوژی) دستگاه خود کاری نزدیک چهارراه و تقاطع خیابانها نصب کرده اند که بمحض عبور وسیله نقلیه از روی آن چراغ سبز بطور اتوماتیک روشن میشود و «اذن» عبور میدهد.

۲- ۴۶/۳۳

۳- ۶۴/۴

و اتفاقاً تفاوت معنایی اذن با مشیت و سنت و اراده و امر هم همین است که اجازه دادن (اذن) بدنبال اجازه گرفتن میباشد، یعنی موافقت و تصویب الهی پس از آمادگی و درخواست بندگان صادر میشود.

آیا این فرارها متضمن پیامی برای اختیار و آزادی انسان در جریان دعوت رسولان و اطاعت از آنها نیست؟ همانطور که در روابط عادی و دوستانه اجتماعی تحقق هر دعوتی مستلزم قبول مدعو است، دعوت بسوی خدا (داعیاً الی الله...) لامحاله آمادگی و پذیرش مخاطبین دعوت را نیازمند است. و این آمادگی جز بامیل و رغبت و اختیار و انتخاب در شرایط آزادی که امکان تعقل و تفکر را فراهم آورد بدست نخواهد آمد.<sup>۱</sup>

اما در مورد اطاعت، خداوند حتی اطاعت از رسولان خود را، در عین آنکه اطاعت از آنها را اطاعت از خود شمرده، بعنوان تکلیفی اجباری به بندگان تحمیل نکرده است (بهمان دلیل که اطاعت از خود را جبری نساخته)<sup>۲</sup> انبیاء الهی مانند

۱- «اذن» را برای درک زابطه دو طرفه از جهاتی میتوان با توبه تشبیه کرد، در مورد توبه، قرآن این عمل را، هم به خدا و هم به انسان نسبت داده است، توبه انسان بازگشت به خدا، پس از ندامت و اصلاح گناه است و توبه خدا (إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ) پذیرش توبه انسان یعنی بازگشت باو با مغفرت و رحمت میباشد. «اذن» نیز از جهاتی چنین است، گویانکه در مورد انسان نسبت به خدا نیامده ولی در مراحل تکوین آسمانها و زمین، در سوره انشقاق از اذن دادن آسمان و زمین به پروردگارشان صحبت میکند.

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ.

مفسر عالیقدر مرحوم آیه الله طالقانی در تفسیر این آیه مینویسد: «اذن» از مقام بالا و متصرف، اجازه یا رفع مانع برای انجام کاری است که مأذون آماده آنست، و از مرتبه پائین و مورد تصرف ابراز آمادگی است. بنابراین هر امتعدادی که از مستعدی ظاهر میشود، در حقیقت آمادگی خود را ابراز میدارد و خود را در دسترس قدرت مافوق میگذارد... با توجه باین بیان، معنای «اذن» ابراز و اعلام کمال و آمادگی آسمان در آخرین طور تکامل خود، برای تصرف رب مضاف است.»

بنابراین معنای «واذنت لربها...» میشود فرمان پروردگارش را شنید و منقاد شد همچنانکه فرموده: ... فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اثْنَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ۴۱-۱۰.

۲- با اینکه طی ۴۰ آیه باطاعت از رسول امر وظی ۲۰ آیه از تمرد و عصیان نسبت باونهی فرموده

جباران و طاغوت های روزگار نه زروسیم و جلال و جبروتی داشتند که گردنهای را از ابهت های ظاهری در برابر خویش خاضع کنند نه سپاه و لشگری که آنها را با نقیاد و اطاعت و ادار سازند، اطاعت از آنها نیز مانند دعوتشان جز «باذن الله» در زمینه آمادگی و قبول قلبی مردم تحقق پذیر نبوده و چنین است که پیروانشان اگر برآستی داعیه تداوم رسالت آنها را داشته باشند، در این راه کوچکترین مجوزی برای باطاعت درآوردن و بانقیاد کشیدن مردم ندارند، و چنین است که احراز قدرت و سیطره سیاسی حتی اگر بقصد خدمت و دعوت مردم بسوی خدا و نجات آنها از تاریکی بسوی نور هم باشد از پیش محکوم است. چرا که بنیانگزاران مکاتب الهی در این عمل جز «باذن خدا» قدم برنمیداشتند: **وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ.**<sup>۱</sup>



### هشدارهای بازدارنده ایجابی

همانطور که گفته شد توصیه ها و هشدارهای بازدارنده دو حالت سلبی و ایجابی دارند، حالت اول را توضیح دادیم و اینک به حالت دوم می پردازیم.

حالت نخست، یعنی توصیه های سلبی را در دو زمینه نفی و نهی قبلاً ملاحظه کردید. حالت دوم، یعنی توصیه های ایجابی را نیز به دو دسته تقسیم کرده ایم: کوتاه مدت و بلند مدت. منظور از کوتاه مدت عکس العمل و رفتارهای حساب شده ای است که در برخوردهای روزانه با مخالفین بکار گرفته میشود، اینها عمدتاً بمسائل جاری و حال و حاضر ارتباط پیدا میکنند در حالیکه در شیوه های بلند مدت نظر عمده به عامل زمان و تغیرتدریجی معطوف میگردد. شاید بخاطر اشتراک فراوان بسادگی نتوان این دو دسته را از یکدیگر تفکیک کرد اما بخاطر سهولت بررسی و تحقیق، صرفاً باعتبار توجه به عامل زمان و برنامه ریزی بلند مدت، مفید بنظر میرسد این فرض را قائل شویم.

---

و در بسیاری از موارد اطاعت از خدا و رسول را بدنبال هم آورده است معذک معنای این حکم واجب، تحمیل جبری نیست، همچنانکه به ایمان و اسلام و هدایت و... هم فرمان داده بدون آنکه اجبار کرده باشد.

۱- ۱۶/۵ - و آنها را باذن خود از تاریکی ها بسوی نور خارج میکنند.

## نمودار شماره ۴

انلزمكموها وانتم لها كارهون	(نهی الزام)	} الف - نفی	} حالت سلبی
ما انت عليهم بوكيل	(نهی وکالت)		
ما انت عليهم بحفيظ	(نهی حفاظت)		
ما انت عليهم بجبار	(نهی جباریت)		
لست عليهم بمسيطر	(نهی سیطره)		
اقانت تكره الناس	(نهی اکراه)		
ما اتامن المتكلمين	(نهی تکلیف)		
ولا تحزن عليهم	(نهی ازحزن)	} ب - نهی	
فلا تعجل عليهم (تستعجل لهم)	(نهی ازعجله)		
فلا تذهب نفسك عليه حسرات	(نهی ازحسرت)		
لا تمدن عينيك الى ...	(نهی ازتوجه)		
ولا تطع الكافرين والمنافقين.	(نهی ازاطاعت)		
ولا تك في ضيق مما يمكرون	(نهی ازتنگدلی)		
ولا يستخفك الذين لا يوقنون	(نهی ازاستخفاف)		
كفى بالله وكيلاً	(در کار گذاری)	} ج - کفایت خدا	
كفى بالله شهيداً	(در شهادت و اطلاع)		
كفى بالله حسيباً	(در حساب نگهداری)		
كفى به بذنوب عباده خبيراً	(در آگاهی از گناه بندگان)		
فاعف عنهم	(بخشش)	} مثبت	} کوتاه مدت
فاصفح عنهم، فاصفح الصفح الجميل	(بروی خود نیاوردن)		
دع اذاهم	(رها کردن آزار)		
عظهم	(نصیحت)		
فذكركم	(تذکر)	} منفی	
قل اني انا النذير المبين، قل	(گفتار و کلام)		
ذرهم	(ترک کردن)		
اعرض عنهم	(جبهه گیری نکردن)		
تول عنهم	(بی رغبتی نشان دادن)	} بلند مدت	
واهجرهم هجرأجماً	(دوری کردن)		
فاصبر صبراً جميلاً	(تحمل و شکیبائی)		
وانتظر انهم منتظرون	(انتظار)		
وابصرهم فسوف يصبون	(چشم بآینده دوختن)	} حالت ایجابی	
واستمع يوم يناد المناد	(گوش بآینده داشتن)		
فتر بصوا اني معكم من المتر بصين	(انتظار کشیدن سرآمد)		
فارتقب انهم مرتقبون	(انتظار با حراست)		
فمهل الكافرين امهلهم رويداً	(مهلت)	}	
وتوكل على الله وكفى بالله وكيلاً	(توکل)		

در شیوه‌های کوتاه مدت از جنبه مثبت، به: عفو، صفا، وداع (عدم پی گیری آزار آنها)، موعظه، تذکر و گفتار حق، و از جنبه منفی به: ذر (ترک کردن)، اعراض (رو گرداندن)، تولی (پشت کردن) و هجر (دور شدن) اشاره شده است. عفو که متضاد انتقام است تنها به گذشت از گناه اشاره دارد در حالیکه ممکن است آثار خشم و ناراحتی در صفحه صورت و دل نقش بسته باشد. صفا که مرحله ای بالاتر از عفو است بر زدودن این اثر از ظاهر دلالت میکند. دَع (فعل امر) بمعنای چشم پوشی و ندیده گرفتن گناه و باصطلاح وداع کردن و پشت سر گذاشتن آن است. موعظه، پند و نصیحت خالصانه ای است که شخص خطا کار را متذکر حقیقتی گرداند که نتیجه اش بازگشت بسوی خدا باشد، و بالاخره تذکر کنار زدن پرده های غفلت و نسیان از مقابل دیده هاست تا با بصیرت بفطرت خدائی خویش متوجه گردند.

آخرین ردیف این قسمت بیان حق است که در قرآن با کلمه «قل» (خطاب برسول اکرم) شروع میشود. این قبیل آیات بسیار زیاد است که ما تنها به تعدادی از آنها اشاره میکنیم:

- قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ۶۶/۶  
 قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ۸۹/۱۵  
 قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ ۶۵/۳۸  
 قُلْ اانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ۱۵۸/۶  
 قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ... ۳۸/۸  
 قُلْ اسْتَهْزِؤْا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ۶۴/۹  
 قُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ... ۱۰۵/۹  
 قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ ۵۷/۶  
 قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ ۸۹/۱۷  
 قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا ۵۲/۲۹  
 قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِن أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ۸۶/۳۸  
 قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ ۹/۴۶  
 قُلْ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ۲۹/۱۸  
 قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ ۱۴/۴۵  
 قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ ۶۲/۳

ملاحظه میکنید رابطه رسول با مردم رابطه‌ای خشک و یکطرفه نیست، با همه دستجات دائماً صحبت میکند. اینهمه فرمان «قل» به رسول اکرم داده شده بر تبیین و توضیح بلیغ رسالتی که بعهدہ دارد دلالت میکند، چرا که حرف زدن مستقیم با مردم از هر شیوه‌ای برای جلب موافقت و جذب قلوب آنها موثرتر است.

امادر مورد توصیه‌های کوتاه مدتِ ایجابی از جنبه منفی، به چهار کلمه استناد کرده‌ایم (طبق نمودار قبل) که همگی بگونه‌ای بر انفصال و کناره‌گیری از کافرین دلالت میکنند: این چهار کلمه که بصیغه امر خطاب به رسول اکرم ایراد شده عبارتند از:

ذَرُّهُمْ، اَعْرِضْ عَنْهُمْ، تَوَلَّ عَنْهُمْ، وَاهْجُرْهُمْ که بترتیب شرح آنها میپردازیم.

## ذَرُّ

معنای این کلمه که صیغه امر از ریشه «وَذَر» است، رها کن و بخود واگذار میباشد. بنابراین ترک کردن و پی‌گیر نشدن کافرین و مشرکین و آزاد گذاشتن آنها در اعمالی که مرتکب میشوند مفهوم این امر الهی است. مقصود اینست که شخص را یکسره آزاد و باختیار خودش رها کنیم تا هر تصمیمی می‌خواهد اتخاذ نماید. بعنوان مثال بآیه‌ای اشاره میکنیم که فرعون خطاب به درباریان و مشاورینش که احتمالاً او را از شدت عمل در مورد حضرت موسی بر حذر میداشتند مستکبرانہ و با تهدیدی تو خالی میگوید: مرا رها کنید (دخالت نکنید بگذارید خودم تصمیم بگیرم) که این مرد (موسی) را بکشم تا پروردگارش را بخواند، آخر من می‌ترسم آئین شما را تغییر دهد یا فسادی در کشور ایجاد نماید!

(ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ  
الْفَسَادَ) ۲۶/۴۰.

در اینجا کلمه «ذرونی» همانطور که روشن است معنای عدم دخالت اطرافیان در تصمیم‌گیری شخصی و اتخاذ موضع مستقل دارد. چندی بعد همین درباریان که قرآن آنها را ملاً (کسانیکه ابهت ظاهریشان چشم بیننده را پر میکند) نامیده، با مشاهده گسترش نهضت توحیدی حضرت موسی (ع) و گرایش فوج مردم با نگرانی و اضطراب و لحنی انتقادآمیز بفرعون اظهار میدارند که: آیا موسی و قومش را

آزاد و باختیار خود رها میکنی که در کشور فساد کنند! و تو و خدایانت را یکسره رها سازند؟

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَإِلَهُكَ...؟ (۱۲۷/۷).

مسلمانان آزاد گذاشتن حضرت موسی و بنی اسرائیل بخاطر آزادمنشی فرعون نبود بلکه معجزات پیاپی الهی و آن نهضت انقلابی عمیق خواب و خوراک از فرعون ربوده او را از دست زدن با اقدامات خشن و سرکوب کننده فلج ساخته بود. در آیه فوق واژه «ذره» که در اصطلاح غیر دینی و بصورت کلمه ای متعارف میان مردم بکار رفته معنای اصلی و ریشه ای خود را که عمدتاً در قرآن بمنظور دینی و در نظام و سیستم دیگری بکار گرفته شده روشن میکند. از یکطرف فرعون مجبور است موسی (ع) و بنی اسرائیل را آزاد بگذارد و کاری بکارشان نداشته باشد، از طرف دیگر بنی اسرائیل فرعون و خدایانش را رها میکنند و آنها را تنها میگذارند. اکنون با توجه باین موارد بهتر میتوانیم توصیه خداوند را به رسول (ص) در قالب فرمان «ذره» درک کنیم. این نکته نیز قابل توجه است که خداوند این عمل را مغایر عجله و شتاب خوانده و بخود نسبت میدهد:

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَبَدَّرَ الدِّينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَ نَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.<sup>۱</sup>

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ وَتَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.<sup>۲</sup>

ملاحظه کنید که خدا حتی به کسانی که امید و اعتقادی هم به لقاء او ندارند آزادی کامل میدهد تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و بلا تکلیف آنچه میخواهند بکنند. بنابراین بسیار طبیعی است که از رسول خود رعایت چنین شیوه حکیمانه ای را طلب کند، همانطور که برای ما بعنوان بشری عادی که تحمل مخالف را ندارد این امر

۱- یونس ۱۱/۱۰ - اگر خدا با همان عجله ای که مردم دز (رسیدن) بخیر (خوبیها، منافع) دارند بآنان بدی رساند اجلشان فرا خواهد رسید (آنان را بمرگ طبیعی یا بلای آسمانی هلاک میکرد) ولی ما کسانی را که امید دیدار ما را ندارند بحال خود وا میگذاریم که (آزادانه) در سرکشی خود سرگردان بمانند.

۲- انعام ۱۱۰/۶ - دلها و دیده هایشان را دگرگون میکنیم، چنانکه نخستین بار ایمان نیاوردند، و در طغیانشان آزاد میگذاریم تا کوزدل بمانند.



بسیار غیرمتعارف و غیر منطقی جلوه میکند، تکرار و تأکید فراوان آن به رسول اکرم نیز شاید بخاطر تربیت و آماده ساختن آنحضرت بوده است.

در جدول ذیل این سفارش را در قالب رهنمود «ذره‌م» خطاب به رسول اکرم،<sup>۱</sup> برحسب سال نزول ملاحظه میکنید. نکته قابل توجه این است که آیات مورد نظر از اولین سال بعثت تا آخرین سال هجرت مرتباً نازل شده است. تکرار این آیات در مدینه و در شرایطی که نظام اسلامی استقرار یافته و پیغمبر تسلط کامل سیاسی بر سراسر

آیه	سوره و آیه	سال نزول	گروه مقابل	متن آیه
۱	مدن ۱۱/۳۴	ب ۱	کفار	ذَرُّوا مَنْ خَلْفَ وَجْهِكَ <sup>(۱)</sup> ...
۲	حجر ۲/۱۵	ب ۴	کفار	ذَرُّوا كِلَابَ الَّذِينَ كَفَرُوا كَانُوا مُسْلِمِينَ
۳	قلم ۲۹/۲۸	ب ۴	مکذبین	ذَرُّوا مَنْ يَكْذِبُ هَذَا الْعَهْدَ يَحْتَسِبُ مِنْ حَيْثُ لَا
۴	معا ۲۲/۳۰	ب ۴	کفار	ذَرُّوا مَنْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا خِيْلًا قَوْمَهُمُ الَّذِينَ هُمْ
۵	مزل ۱۱/۳۳	ب ۴	مکذبین	ذَرُّوا مَنْ يَكْذِبُ هَذَا الْعَهْدَ يَحْتَسِبُ مِنْ حَيْثُ لَا
۶	طوه ۱۰/۵۲	ب ۴	کفار	ذَرُّوا مَنْ يَكْذِبُ هَذَا الْعَهْدَ يَحْتَسِبُ مِنْ حَيْثُ لَا
۷	مؤمنون ۲۳/۱۰	ب ۵	مشرکین	ذَرُّوا مَنْ يَكْذِبُ هَذَا الْعَهْدَ يَحْتَسِبُ مِنْ حَيْثُ لَا
۸	زخرف ۳۳/۲۳	ب ۶	مجرمین	ذَرُّوا مَنْ يَكْذِبُ هَذَا الْعَهْدَ يَحْتَسِبُ مِنْ حَيْثُ لَا
۹	انعام ۱۱۲/۲	ب ۱۰	مفترین	ذَرُّوا مَنْ يَكْذِبُ هَذَا الْعَهْدَ يَحْتَسِبُ مِنْ حَيْثُ لَا
۱۰	انعام ۱۱/۲	ب ۶	اهل کتاب	ذَرُّوا مَنْ يَكْذِبُ هَذَا الْعَهْدَ يَحْتَسِبُ مِنْ حَيْثُ لَا
۱۱	انعام ۱۳۷/۲	ب ۱۰	مشرکین	ذَرُّوا مَنْ يَكْذِبُ هَذَا الْعَهْدَ يَحْتَسِبُ مِنْ حَيْثُ لَا

### نمودار شماره ۵

۱- ردیف ۹ (افقی) جدول نشان میدهد در این فرمان مؤمنین هم مورد خطاب هستند و ملحدین در اسماء الهی را باید آزاد بگذارند.

شبه جزیره پیدا کرده، مؤید این مطلب است که آزادی و استقلالی که برای مردم، حتی کافرین، ملحدین، مفترین، طاغین، مکذبین و... و اهل کتاب قائل بوده هرگز از روی ناچاری و از موضع ضعف نبوده است.

### ترجمه آیات جدول

- ۱- هان ای جامه بخود پیچیده بخواب رفته، پپای شو و انذار کن... از پلیدیها دوری کن... مرا با آنکه خودم بتنهائی آفریدم واگذار (رها کن، دخالت نکن).
- ۲- چه بسا آنانکه کافر شدند دوست میدارند ایکاش مسلمان میبودند، آزادشان بگذار (که) بخورند و کام روا دارند و آرزو سرگرمشان سازد، پس بزودی خواهند دانست.
- ۳- پس مرا با آنکه باین حدیث (قرآن) تکذیب میکند واگذار (کیفرو کارش را بمن بسپار) بزودی آنها را از آنجا که نمیدانند (فکرش را هم نمیکنند) بتدریج گرفتار میکنیم. (استدراج: درجه درجه گرفتار عواقب اعمال شدن).
- ۴- کافران را چه میشود؟... پس آنها را بحال خود رها کن تا (در برنامه خود) فروروند و بیازی مشغول باشند تا برسند به آن روزشان که وعده داده میشوند.
- ۵- و بر آنچه میگویند شکیبائی کن و از آنها دور شو دور شدنی بزبانی (ادب و برخورد کریمانه)، مرا با آن تکذیب کنندگان صاحب نعمت (ثروتمند) واگذار و اندکی (مدت زندگی را) مهلتشان ده.
- ۶- پس کسانی که کافر شدند همانها فریبکارانند... پس بحال خود واگذارشان کن تا برسند بآن روزشان که صاعقه زده شوند
- ۷- پس امرشان (امور و اداره اجتماع) را میان خویش همانند اوراق پراکنده ای بشدت قطعه قطعه کردند (تفرقه بجای وحدت)، هر حزبی بآنچه (از امکانات) نزد خود دارد سرمست تکبر و تفاخر شادمانی است. پس آنها را در این فرورفتگی و غرق شدنشان (در اختلافات) بخود واگذار تا مدتی (حتی حین).
- ۸- منزله است... پروردگار عرش از آنچه وصف میکنند. پس آنها را بحال خود رها ساز (که) فروروند و بیازی بچه مشغول باشند تا برسند بآن روزشان که وعده داده میشوند.
- ۹- این چنین ما برای هر پیامبری دشمنی قرار داده ایم.. و اگر پروردگارت میخواست (مشیتش ایجاب میکرد) چنین نمیکردند، پس آنها را با آنچه افترا میکنند بحال خود واگذار.
- ۱۰- خدا را آنچنان که شایسته معرفت او بود نشناختند، آنگاه که گفتند: خدا چیزی بر هیچ بشری فرو نفرستاده... سپس آنها را بحال خود واگذار (تا) در فرورفتنشان (در باطل) بیازی مشغول باشند.
- ۱۱- این چنین برای بسیاری از مشرکین کشتن فرزندانشان نیکو جلوه کرده است... و اگر پروردگارت میخواست چنین نمیکردند (نمیتوانستند بکنند) پس آنها را با آنچه افترا میکنند (باشتابه تصور و عمل میکنند) بحال خود رها کن.

در ستون چهارم جدول فوق تنوع گروهها و طبقات مخالف را ملاحظه میکنید، از کافر و مشرک گرفته تا ملحد و مفتری و اهل کتاب، همه آزادند آنچه میخواهند بکنند.<sup>۱</sup> در ستون پنجم که متن آیات آمده است اکثراً در ابتدای آیه چگونگی انحراف گروههای مخالف را بیان میکند. مثل: کفر، تکذیب، کید، تفرقه، تحزب، خواندن غیر خدا، دشمنی بانبی، مخفی کردن آیات، قتل اولاد، همچنین دستور: انذار، صبر، دوری از پلیدی، خواندن خدا با اسماء نیکویش، دوری از سب و ناسزا را در مواجهه و مقابله با گروههای فوق به رسول اکرم میدهد. آنگاه فرمان «ذرهم» می آید و بدنبال آن مورد آزادی را در: خوردن، بهره مند شدن، به آرزوهای بیهوده دنیائی مشغول شدن، فرو رفتن در سرگرمیها و دنیا طلبی ها، بیازی مشغول شدن، در پوشش جهل ماندن، الحاد، طغیان، افترا و... بشرح ذیل بیان میکند:

قَدْزَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهَهُمُ الْأَقْلَ،<sup>۲</sup> قَدْزَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا،<sup>۳</sup> قَدْزَهُمْ فِي  
عَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ،<sup>۴</sup> ذُرُّوَالَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آسْمَائِهِ،<sup>۵</sup> وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ  
يَتَمَتَّعُونَ،<sup>۶</sup> قَدْزَهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ،<sup>۷</sup> ذُرُّهُمْ فِي خُوضِهِمْ يَلْعَبُونَ.<sup>۸</sup>

۱- اشتباه نشود، این آزادی اولاً در مواردی است که بسرنوشت خودشان مربوط میشود، بنابراین بخاطر کفر و شرک و تکذیب و الحاد و فرورفتن در دنیا نمیتوان آزادی و اختیار کسی را سلب کرد، ثانیاً تا موقعی است که موضع گیری آنها سطحی و زبانی مثل مکروکید یا تمسخر و استهزاء و اختلاف و اذیت باشد. اما همینکه متعرض جان و مال مسلمین شدند و عملاً در راه خدا ایجاد سد کردند، وظیفه دفاع و مقابله بمثل واجب میشود. اما فقط بقصد دفاع و برداشتن مانع، بصورت مقابله بمثل نه تعدی و تجاوز. بطور خلاصه میتوان گفت مادامیکه به آزادی دیگران آسیبی وارد نشود میدان آزادی فراخ است.

۲- بحال خود رهانشان سازتا بخورند و بهره مند شوند و آرزوها به بیهودگی مشغولشان سازد.  
۳- زخرف ۸۳ - بحال خود رهانشان سازتا (در راه غلط و منجلاپی که قرار دارند) فروروند و بیازی مشغول باشند.

۴- مؤمنون ۵۴ - در فرورفتگیشان تا مدتی بحال خود رهانشان ساز.  
۵- کسانی را که در اسماء او (خدا) الحاد میکنند بحال خود رها کنید.  
۶- اعراف ۱۸۶ - آنها را در طغیانشان کور و سرگردان بحال خود رها میسازد.  
۷- انعام ۱۱۲ - پس آنها را و آنچه افترا می بندند بحال خود رها ساز.  
۸- انعام ۹۱ - آنها را بحال خود بگذار تا در فرورفتگیشان (در باطل) بازی کنند.

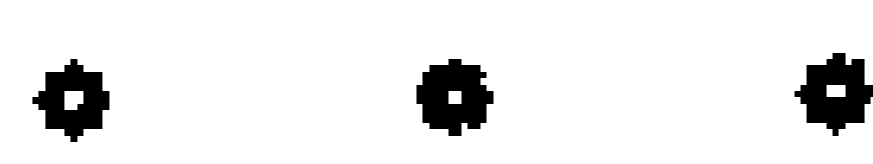
بدنبال بیان این مطلب برای اینکه نگرانی رسول از اینکه سرانجام این آزادی و رهائی بکجا میکشد و نکند حرکت ایمانی را در جامعه متوقف کنند، این اطمینان و آرامش را نیز اضافه مینماید:

سَأَرْهَقُهُمْ صَعُوداً،<sup>۱</sup> فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ،<sup>۲</sup> سَتَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ،<sup>۳</sup> خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ،<sup>۴</sup> إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالاً وَجَحِيمًا،<sup>۵</sup> يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ،<sup>۶</sup> حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يُجْرُونَ<sup>۷</sup> حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ،<sup>۸</sup> سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.<sup>۹</sup>

موارد فوق عمدتاً با فرمان «ذره‌م» خطاب به رسول اکرم بیان شده است اما در دو مورد ضمیر مفعولی «هم» تبدیل به «نی» شده است (ذرنی)، همانطور که معنای «ذره‌م» آزاد گذاشتن منحرفین و عدم دخالت در کار آنها است، معنای ذرنی عدم دخالت در مشیت و خواست من (خدا) میباشد. یعنی مشیت من بر آزاد گذاشتن و رها ساختن مردم تعلق گرفته و رسول جزای خلافکار یهای آنان را بمن واگذار میکند:

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً (مرا با آنکه خود آفریدم تنها بگذار).

ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ (مرا با آن مکذبین صاحب مال و منال رها کن — بآنها کاری نداشته باش).



۱- مدثر ۱۷ — بزودی او را به عقبه (یا عذاب) سختی میرسانم.

۲- حجر — بزودی خواهند دانست.

۳- قلم ۴۴ — بزودی آنها را بتدریج از آنجا که نمیدانند بگیریم.

۴- معارج ۴۴ — دیدگان‌شان فرو افتاده، آنها را خواری فرا گرفته است، این است همان روزی که وعده داده میشدند.

۵- مزمل ۱۲ — همانا نزد ماست بندهای گران و آتش سوزان.

۶- طور ۴۵ — ملاقات کنند آن روزشان را که در آن صاعقه زده شوند.

۷- مؤمنون ۶۴ — تا چون کامرانان ایشان را بعذاب گفتار سازیم، آنگاه آنان فریاد برآورند.

۸- زخرف ۸۳ — تا بروزی که وعده‌شان داده‌اند برسند.

۹- اعراف ۱۸۰ — بزودی آنچه میکنند جزا داده شوند.

## اعراض

در رابطه با خطاها و انحرافات مشرکین، منافقین، کافرین، جاهلین و... در قرآن مجید ۹ بار به رسول اکرم دستور «أَعْرِضْ عَنْهُمْ» داده شده است و خطاب بمؤمنین نیز در همین رابطه دو بار فرمان «اعرضوا عنهم» صادر شده است.<sup>۱</sup>

تاجائیکه نگارنده بررسی کرده است مترجمین قرآن عملاً فرمان «اعرض عنهم» را در برگردان فارسی در قالب جمله: «از آنها روی بگردان» و شبیه آن معنی کرده‌اند. مفهوم این ترجمه اینست که رسول باید از آنها فاصله بگیرد و دور شود، یعنی با بی‌اعتنائی و بعنوان اعتراض بایشان پشت نماید. روی گرداندن را ما در کلام متعارف فارسی و در زندگی اجتماعی معادل قهر کردن، ترک دوستی و اعلام بیزاری تلقی میکنیم. آیا واقعاً خداوند چنین دستوری به رسول خود که او را «نَبِيُّ الرَّحْمَةِ» نامیده داده است؟

با مختصری بررسی لغوی بزودی متوجه میشویم نه تنها این ترجمه غلط است بلکه بکلی وارونه و مخالف معنای حقیقی آن میباشد.<sup>۲</sup> درست است که معنای اعراض یا اعتراض و تعرض در برابر شخص یا موضوعی قرار گرفتن و جبهه‌گیری نمودن است اما مانند موارد مشابه دیگری که افعال در ترکیب با حروف اضافه معنای خود را تغییر میدهند<sup>۳</sup> (یا از لازم به متعدی تغییر حالت پیدا میکنند) در اینجا نیز بدلیل اینکه دستور «اعرض» با حرف اضافه «عن» ترکیب شده (اعرض عنهم) معنای آن: بروی خود نیاوردن، ترک اعتراض، جبهه‌گیری نکردن و عدم پی‌گیری و رها ساختن شخص

۱ - ارقام فوق فقط صیغه امر فعل مذکور را نشان میدهد. همچنین بصورت مضارع مخاطب ۲ بار در رابطه با رسول اکرم (بقره ۴۲ و اسراء ۲۸) و یکبار نیز در رابطه با مؤمنین (نساء ۱۳۵) همین مفهوم تکرار شده است.

۲ - و این خود دلیل و نمونه‌ای است که ترجمه قرآن هرگز نمیتواند جای متن اصلی را بگیرد، موارد زیادی وجود دارد که ترجمه بکلی خطا و گمراه‌کننده از آب درآمده است، البته این موضوع تنها در ترجمه عربی بفارسی اتفاق نمیافتد بلکه در برگردان هر زبانی به زبان دیگر همواره این مشکل وجود دارد.

۳ - مانند رغبت که معنای آن میل کردن میباشد اما وقتی با حرف اضافه «عن» میآید (رغب عن...) معنای متضاد بیزار شدن را پیدا میکند، مثل: (ومن یرغب عن ملة ابراهیم... کیست از آئین ابراهیم روی بگرداند... بقره ۱۳۰).

خاطی می‌گردد. علاوه بر آن یکی از معانی ریشه‌ای عرض ناپایداری و بی‌ثباتی می‌باشد و بهمین دلیل قرآن متاع بی‌دوام دنیا را «عَرَضُ الدُّنْيَا» نامیده و متکلمین و فلاسفه نیز عَرَض را در برابر جوهر قرار داده‌اند. برداشتی که ما از این معنادر روابط اجتماعی می‌کنیم اینست که منظور از اعراض علاوه بر روگردانی، صرفنظر کردن و عدم ثبات و پی‌گیری در اختلافات و جدی نگرفتن منازعات می‌باشد.

از جمله آیاتی که بروشنی مؤید مطلب فوق می‌باشند آیه ۱۶ سوره نساء و آیه ۹۵ سوره توبه است که هر دو خطاب به مؤمنین نازل گشته است.

نخستین آیه توصیه‌ای است در مورد کسانی که به خطا مرتکب فحشائی شده‌اند اما بزودی توبه و اصلاح کرده‌اند. اگر قبل از توبه و اصلاح لازم بود مؤمنین آنها را سرزنش و انتقاد نمایند، بعد از توبه باید هرگونه اعتراض و پی‌گیری و سرزنش را ترک نمایند. این مفهوم را قرآن با همان جمله «اعرضوا عنهم» بیان داشته است:

وَالَّذِينَ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأُذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ

و آن مرد وزن از شما که کار زشت را می‌آورند (اظهار میدارند) آن‌ها را آزار دهید، پس اگر توبه و اصلاح کردند از آنان دست بردارید، بیگمان خدا بسیار توبه‌پذیر و بس مهربان است.

مرحوم طالقانی نیز در تفسیر این آیه «فاعرضوا عنهما» را بهمین مفهوم یعنی دست برداشتن و ترک اعتراض معنی کرده است: «فاعرضوا عنهما، از آزار و تعرض به آنان روی بتابید و بآنان روی خوش و پذیرش بنمایانید، چه خداوند بس توبه‌پذیر و مهربان است».

دومین آیه توصیه‌ای است در رابطه با منافقینی که با سوگندهای مؤکد از مؤمنین خواهش میکنند تا از ایشان «اعراض» نمایند!، واضح است اگر معنای اعراض روگرداندن می‌بود چنین حالتی نمیتوانست مطلوب مورد تقاضای آنها باشد بلکه کاملاً معنای ترک روگردانی و اعتراض و ندیده گرفتن دارد:

سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنُعْرَضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ.....

بزودی همینکه بسوی ایشان برگردید برایتان بخدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرفنظر کنید (لنعرضوا عنهم) و شما از ایشان صرفنظر کنید (فاعرضوا عنهم) که ایشان پلیدند.

آیه دیگری که این معنا را روشن میکند در سوره قصص (آیه ۵) است که در بیان حال مؤمنین اهل کتاب اعراض آنها را از یاهو گویان و خونسردی و حلم ایشان را در برابر جاهلین<sup>۱</sup> نشان میدهد:

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ.<sup>۲</sup>

در اینجا اعراض از یاهو جاهلان (بجای پاسخ دادن بدشنامهای آنها) توصیه گشته. مکمل آن اعلام اختیار و آزادی عملی است که در آن هر یک نتیجه کار خود را می بیند. با چنین ضمیر روشن و خیرطلبی است که میتوان بجای تعرض و تهدید، حتی بدشنام دهندگان بخود سلام فرستاد<sup>۳</sup> (سلام علیکم) و در پاسخ، تنها باینکه ما شما را پی گیری و طلب نمیکنیم و با یاهو سرانیهای شما سروکاری نداریم (لانتبغی الجاهلین) اکتفا کرد.

و این همان توصیه ای است که خداوند رسول خود را در برابر ناهنجاریها و ناملايمات رفتار مشرکان و کافران بر آن داشته است. اعراضی که نشانه حلم و عامل مؤثری برای تبه و توجه منکرین میباشد.

۱- در مورد معنای جهل، قرآن شناس ژاپنی دکتر «ایزوتسوتوشیهیکو» تحقیقات ارزنده ای کرده است که در دو کتاب بفارسی ترجمه شده (خدا و انسان در قرآن - مفاهیم اخلاقی و دینی در قرآن) آمده است - طبق آمار و تحلیل های نامبرده کلمه جهل در قرآن برخلاف تصور عمومی عمدتاً در برابر حلم قرار گرفته است نه علم! بنابراین مبین رفتار و عملکرد انسانست نه اطلاعات و دانش او. اگر معنای حلم تسلط بر نفس، وقار و آرامش و حاکمیت عقل و اراده است، در جهل احساسات لجام گسیخته، عصبانیت، جوش و خروش احمقانه و تزلزل روحی و اخلاقی میباشد. البته اگر علم را بمعنای علم دین (نه دانشهای دنیوی) بگیریم در نتیجه فرقی نمیکند، در اینحالت جاهل کسی است که از دین و ایمان و اخلاق حسنه بی خبر است، بنابراین مرتکب رفتار ناشایست و پیرو شیطان و اسیر هوس و هوس و عکس العمل های تند احساساتی میگردد.

۲- قصص ۵۵/۲۸ - هرگاه یاهو ای می شنیدند از آن روی برمیگرداندند و (می) گفتند اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما است، سلام بر شما، ما جاهلین را پی گیری نمیکنیم.

۳- شاید منظور از «سلام علیکم» همان وداع و اعراضی باشد که بخاطر عدم تلافی و انتقام در آن آسودگی و سلامت است.

معنای «اعراض» همانطور که در آیه فوق ملاحظه میفرمائید مفهوم مثبتی شبیه ارفاق و مدارا و عدم اعتراض و جبهه گیری دارد بطوریکه منافقین آنرا از مسلمانان درخواست می کنند. در حالیکه در ترجمه های معمول و متعارف قرآن اغلب این کلمه را روگرداندن و پشت کردن معنی کرده اند که مفهومی منفی شبیه بیزاری، قهر، ترک مراد و تنفر را میرساند و روشن است که چنین حالتی هرگز مطلوب کسی نمیتواند باشد.

در آیه فوق یاوه گویان بی خرد را جاهل نامیده است، واژه جهل در قرآن برخلاف تصور عمومی پیش از آنکه معنای مقابل علم را داشته باشد متضاد با حلم است<sup>۱</sup>. حلیم کسی است که میداند چگونه بر احساسات و عواطف خود غلبه کند و بر هواها و هوسهای کور خود پیروز شود و هر اندازه هم که تحریک شده باشد آرام و مطمئن و خالی از پریشانی و آشفتگی باقی بماند، در حالیکه جهل الگوی برجسته رفتار مرد تندخوی بی پروائی است که با اندک انگیزختگی ممکن است قدرت تسلط بر نفس را از کف بدهد و در نتیجه بیباکانه به عمل برخیزد. اگر جهل شعله سوزنده خشم است حلم آرامی و توازن عقلی و تسلط بر نفس و استقامت رأی است و حلیم کسی است که قدرت دارد و میتواند در صورت تحریک شدن به هر گونه شدت عمل دست بزند ولی با وجود این خودداری میکند. بهمین دلیل می بینیم قرآن همانطوریکه یاوه گویان را جاهل نامیده در آیات دیگری بی صبری و موضعگیری نشان دادن در برابر آنها را نیز جهل نامیده است. از جمله در آیه ۳۵ سوره انعام به پیامبر خود زنهار میدهد که مبادا اعراض مکذبین بر او گران آمده از جاهلین گردد. در مقدمه این آیات ابتدا میفرماید: «ما میدانیم که گفته های آنها ترا اندوهگین میسازد در حالیکه این حرفها در حقیقت تکذیب تو نیست بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار میکنند. ما سرگذشت انبیاء گذشته را برای تو شرح داده ایم و میدانی که آنان نیز همانند تو تکذیب شدند و در برابر تکذیب قوم خود آنقدر پایداری کردند تا نصرت ما شامل حالشان شد. در باره تو نیز رفتار ما همین خواهد بود و کسی نمیتواند سنت ما را تغییر بدهد». آنگاه میفرماید: «اگر اعراض آنها بر تو خیلی گران می آید آیا میتوانی زمین را سوراخ کرده یا نردبانی بر آسمان گذاشته آیه ای برای ایشان بیاوری؟ (حاشا) خداست که اگر بخواهد همه

۱- این تعبیر و تعریف ذیل آن از نویسنده محقق ژاپنی دکتر «ایزوتسوتوشیهیوکو» در کتاب «خدا و انسان در قرآن» ترجمه آقای احمد آرام (شرکت انتشار) صفحات ۲۶۲ تا ۲۷۰ میباشد.



آنان را بر هدایت مجتمع میسازد پس زنهار که از جاهلان نباشی :

وَأَنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَظَمْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

برای رفع هرگونه شک و شبهه قسمتی از توضیحاتی را که علامه فقید طباطبائی ذیل همین آیه (در جلد هفتم تفسیر المیزان) آورده اند بعینه نقل مینمائیم.

«پس حاصل معنای آیه این است که جاندار تو اینقدر در مقابل اعراض آنان متأثر شوی، زیرا دنیادار اختیار است و دعوت بحق و قبول آن باید در مجرای اختیار جریان یابد، و تو نمیتوانی آیه ای تهیه کنی که آنان را بر ایمان آوردن مضطرب و بی اختیار سازی، برای اینکه خداوند چنین ایمانی را از آنان نخواسته، بلکه از آنان ایمان بطوع و رغبت و اختیار خواسته است. از همین جهت آیه ای که مردم را مجبور بر ایمان و اطاعت کند نیافریده و گرنه خودش میتواند چنین کند و جمیع افراد بشر را بجزیر مجتمع بر ایمان سازد و در نتیجه این کفار هم بمؤمنین بتو ملحق شوند، پس از اینکه اینان اعراض کرده اند اینقدر جزع و ناشکیبی مکن و نسبت بمعارف الهیه جاهل مباش.

اکنون با مقدمات فوق میتوانیم نظر مجددی بآیاتی که فرمان «اعرض عنهم» برسول اکرم داده شده است بیفکنیم و جوهر آزادی و اختیار را در خلال این فرامین الهی آشکارا درک نمائیم:

جدول شماره ۶ توصیه های الهی را در این زمینه نشان میدهد.

سوره و آیه	سال نزول	گروه مخالف	بیان موضعگیری	دستور اعراض به رسول
جده ۳۲	ب ۲	کفار	أُولَئِكَ يَرْوُونَ... أَفَأَنْبُصِرُونَ... وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلْيَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ	فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَلَا تَنْظُرْ لَهُمْ فَلْيَنْظُرُوا <sup>(۱)</sup>
حجر ۹۴	ب ۴	مشركين	وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ... فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ	وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ <sup>(۲)</sup>
بقره ۱۰۶	ب ۱۰	مشركين	قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ إِنِّي أَخِي مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ	وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَتَوَسَّأَ اللَّهُ مَا اشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ <sup>(۳)</sup>
جم ۲۹	ب ۱۲	منكرين آخرت	الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...	فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى مِنْ ذُرِّيَّتِنَا وَلَوْ كُنَّا إِلَّا... <sup>(۴)</sup>
انده ۴۲	ب ۲	منافقين و يهوديان	يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا جُرْئُتَ الْبَنِينَ يُنَادِعُونَ فِي الْكُفْرِ...	أَوْ اعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا <sup>(۵)</sup>
نعام ۶۸	ب ۶	مكذبين	وَكَذَّبَ بِهِنَّ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُمْتَقِرٌ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي بَابِنَا	فَاعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ <sup>(۶)</sup>
سجده ۶۳	ب ۸	منافقين	الَّذِينَ إِلَى اللَّهِ يَرْجِعُونَ... يُرِيدُونَ أَنْ يُنْفِضُوا إِلَيْكَ الْغُلَامَةَ وَقَدَّامُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَخْلُفُونَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ	فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ <sup>(۷)</sup>
سجده ۸۱	ب ۸	منافقين	وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِنَّا بَرَاءٌ مِنْ عُذْبِكَ يَوْمَ تَمُوتُ أُنثَى تَسْفَهِنُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ أَتَدْعُونَ إِلَهُكُمُ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ نُهُورًا كَذَلِكَ يَكْتُمُونَ	فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا <sup>(۸)</sup>

## نمودار شماره ۶

- ۱- آیا ندیدند که... آیا نمی نگردند؟ و می گویند اگر راست میگویند این گشایش (یا پیروزی) چه وقت است؟ بگور روز پیروزی کسانی را که کفر ورزیدند ایمانشان سودی ندهد و نه مهلت داده شوند. پس از آنها اعراض کن و منتظر باش که آنها منتظرانند.
- ۲- و بگو من همان هشدار دهنده آشکار هستم... پس آنچه را مأمور شده ای آشکار کن و از مشرکین اعراض نما.
- ۳- همانا شما را بینش هائی از جانب پروردگارتان بیآید پس آنکه بینا شود بسود خود اوست و هر که کور شد بزبان خود اوست و من بر شما نگاهبان نیستم. آنچه را از جانب پروردگارت بتوحی میشود پیروی نما، خدائی جز او نیست و از مشرکین اعراض کن. و اگر خدا میخواست شرک نمی آورند و ما ترا بر آنها نگاهبان نفرستاده ایم و تو بر آنها وکیل نیستی.
- ۴- کسانی که باخترت ایمان نمیاورند... از هر کس که از یاد ما رو میگرداند و جز حیات دنیا را تمطلبد اعراض کن.
- ۵- ای رسول ترا محزون نکند کسانی که در کفر میثابند... یا از آنها اعراض کن و در صورت اعراض از آنها، هرگز کوچکترین ضرری ترا نتواند رساند.

همچنانکه در نمودارهای قبلی ملاحظه کردید تجزیه و تفکیک آیات، عمل و عکس العمل‌ها را بهتر نشان میدهد. اولین ردیف آیات (ستون پنجم) موضع کافرین، مشرکین و منافقین را در برابر رسول اکرم با این خصوصیات نشان میدهد: ندیدن حقایق، بصیرت نکردن، تکذیب، انکار آخرت، شتاب در کفر، نفاق، خوض در آیات، برسمیت شناختن طاغوت (از طریق قبول حکم و قضاوت او در اختلافات)، اعلام اطاعت و موضع موافق با رهبری در ظاهر ولی توطئه پنهانی.

در همین ستون نیز به پیغمبر دستور داده شده:

قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ، فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ (ردیف ۲)،  
 مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ، أَتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ<sup>۱</sup> (ردیف ۳)،  
 لَا تَخْزُتَكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ<sup>۲</sup> (ردیف ۵)،  
 قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ<sup>۳</sup> (ردیف ۶).

اما با وجود این سفارشات بازهم کافرین، مشرکین و منافقین بر موضع تکذیب و عصیان خود پافشاری میکنند. در ستون بعد فرمان الهی را به رسول اکرم ملاحظه میکنید که با امر «فَاعْرِضْ عَنْهُمْ» آغاز می‌گردد - معنای اعراض همانطور که گفته شد رو برگرداندن غیر معترضانه و باصطلاح عدم پی‌گیری خطاهای آنان میباشد. تصور نمیشود معنای اعراض دور شدن مکانی و قطع امید و صرف نظر کردن کامل از این گروهها باشد، بدلیل آنکه در همین جدول (ردیف ۷- ستون آخر) بدنبال فرمان: فَاعْرِضْ عَنْهُمْ، توصیه به نصیحت و گفتار رسا و بلیغی که در درون آنها نفوذ

وقوعی است و بزودی خواهید دانست. و هرگاه کسانی را که در آیات ما فرو میروند (در باره آن سخن نامناسب میگویند) ببینی از آنها اعراض کن تا به سخن دیگری فروروند.

۷- آیا نمینگری بکسانی که... آنها میخواهند داوری نزد طاغوت برند، حال آنکه دستور دارند بآن کافر شوند، خدا آنچه در دل‌های آنهاست بخوبی میداند. پس از ایشان اعراض کن و پندشان ده و کلام رسائی که در جان‌شان اثر کند بآنها بگو. و ما هیچ رسولی نفرستادیم جز آنکه باذن خدا اطاعت شود.

۸- و میگویند فرمانبرداریم. پس هنگامیکه از پیش تو بیرون میروند گروهی از آنها در شب تدبیرهایی میکند (طرح توطئه میریزند) مغایر آنچه تو میگوئی. و خدا آنچه در شب تدبیر میکنند مینویسد، پس از آنها روی بگردان و بر خدا توکل کن و خدا نگاهبانی ترا کافیت.

(۱) ۹۴/۱۵- بگو برستی من بیم دهنده آشکارم؛... پس آشکار کن آنچه را که بدان فرمان یافته‌ای.

(۲) ۱۰۶/۶- من بر شما محافظ و نگهبان نیستم،... هر آنچه را از پروردگارت بر تو وحی شده پیروی کن.

(۳) ۴۲/۵- (ای پیامبر) ترا محزون نکند کسانی که در کفر شتاب میگیرند.

کند شده است: وَعَظَّمَهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (نساء ۶۳).

بدنبال اعراض، انتظار و توکل و اطمینان به کفایت الهی مطرح گردیده و تاکید شده در صورت رعایت این عمل آنها کوچکترین آسیبی نمیتوانند برسانند: وَأَنْ تُعْرِضَ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا.

بنابراین مؤثرترین شیوه‌ای که ممکن است آنها را از تکذیب و فرورفتن در باطل خارج کند، صبر و تحمل و اعراض از نادانیهای آنهاست:  
وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ (انعام ۶۸) و گرنه بالجاجت و سماجت بیشتری در موضع باطل خود پافشاری خواهند کرد. و بالاخره برای بیشتر قانع ساختن رسول (ص) بار دیگر فلسفه اختیار و آزادی و نقش انحصاری او را در انتها بیان میکند: (سه آیه زیر بخصوص سومی شایان دقت نظر و تأمل زیادی است).

• وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ.<sup>۱</sup>  
• • ذَلِكُمْ قَبْلُ عُثْمِ بْنِ الْعِلمِ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى.<sup>۲</sup>

• • • وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنْتُمْ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ جَاؤُكُمْ فَاستَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.<sup>۳</sup>

- (۱) — آنها را موعظه کن. و سخنی رسا که در درونشان اثر کند بآنها بگو.
- (۲) — اگر از آنها اعراض کنی پس هرگز کوچکترین آسیبی بتو نتواند زد.
- (۳) — هرگاه کسانی را که در آیات ما فرو میروند دیدی از آنها روی بگردان تا در موضوع دیگری فروروند.
- (۴) انعام ۱۰۶/۶ اگر خدا میخواست (مشیتش ایجاب میکرد) هرگز آنها شرک نمیورزیدند. و ما تو را نسبت بآنها حفیظ (مراقب و پاسدار) قرار نداده‌ایم و تو وکیل بر آنها نیستی (امر مردم را بتو واگذار نکرده‌ایم).
- (۵) نجم ۲۹/۵۳ — این (دنیا طلبی) نهایت درک و فهم آنها از علم است. همانا پروردگارتو خودش بکسیکه از راهش گمراه شده داناتر است و همون نسبت بکسیکه هدایت پذیر باشد آگاه‌تر است.
- (۶) نساء ۶۳/۴ ما رسولی نفرستادیم مگر آنکه باذن خدا اطاعت شود (لازمه تحقق اذن خدا همانطور که قبلاً گفته شد آمادگی و پذیرش قلبی بندگان است، نه آنکه بشیوه مستبدین مسردم را بانقیاد اجباری خود درآورند) و اگر آنها در حالیکه بر خود ظلم کرده‌اند نزدت آمده از خدا طلب آمرزش نمودند (حالت پشیمانی و توبه بآنها دست داد) و رسول نیز برای آنها طلب آمرزش نمود، (در اینصورت) حتماً خدا را بسیار توبه پذیر مهربان خواهند یافت.

## تولی

در چهارآیه خطاب به رسول اکرم فرمان «تَوَلَّ عَنْهُمْ» نسبت به کافرینی که تکذیب و طغیان را بنهایت رسانده اند داده شده است. اکثر مترجمین این کلمه را مانند اعراض در قالب «روگرداندن» بفارسی ترجمه کرده اند، گذشته از آنکه این تعریف نمیتواند بطور کافی منتقل کننده بار معنایی «تولی» باشد، اصولاً میان اعراض و تولی تفاوت ظریفی وجود دارد که یکسان ترجمه کردن آنها باعث غفلت از ویژگیهای مستقل هر یک میگردد. باید توجه داشت در آیاتی که این دو واژه در کنار یکدیگر آمده اند هر یک معنای خاصی را افاده مینمایند که لازم است با بررسی و مقایسه تفاوت میان آنها را قبل از ترجمه و تفسیر تشخیص دهیم.

سوره و آیه	مقدمه	اصل آیه
۸۳/۲	وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ ...	كُنتُمْ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ <sup>(۱)</sup>
۲۳/۳	الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ ...	كُنتُمْ يَتَوَلَّوْنَ فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ <sup>(۲)</sup>
۲۳/۸	وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّآتَيْنَاهُمْ أَوْلَادًا مِّمَّهُمْ	لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ <sup>(۳)</sup>
۷۶/۹	وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدْنَا لَهُ ... فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ	وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ <sup>(۴)</sup>

## نمودار شماره ۷

- ۱- آنگاه که میثاق بنی اسرائیل را گرفتیم که جز خدای یکتا را عبادت نکنند... سپس جز اندکی از شما بی رغبتی نشان دادید در حالیکه یکسره اعراض کننده بودید.
- ۲- آیا یکسانی که نصیبی از کتاب داده شده اند نمینگری... سپس گروهی از آنها بی رغبتی نشان دادند در حالیکه یکسره اعراض کننده بودند.
- ۳- اگر خدا در آنها خیری میدانست حتماً بآنها میبخشید. و اگر هم (خدا) بآنها میبخشید باز تمایل پیدا نمیکردند، در حالیکه یکسره اعراض کننده بودند.
- ۴- از آنها کسی است که با خدا پیمان بندد که... اقامت کند خدا از فضلش بایشان داد بخل ورزیدند و (نسبت به صدقه و احسان) بی رغبتی نشان دادند در حالیکه یکسره اعراض کننده بودند.

در ستون اول آیات، بعنوان مقدمه ای برای ستون دوم (در نشان دادن زمینه تولی) صحبت از پیروی حق، عبادت خدا، احسان بوالدین، اقامه نماز و دادن زکوة، دعوت بسوی حکم کتاب خدا، شنوائی حق، و انفاق (صدقه) میباشد. بی رغبتی و عدم تمایل به این اعمال را در ستون دوم با کلمه «تولی» توصیف کرده است، روشن است که این کلمه عدم گرایش و نخواستن و نپذیرفتن را میرساند که عکس العملی درونی و قلبی است. در حالیکه روگرداندن بیشتر بیان کننده حالت خارجی و ظاهری میباشد. در آیات فوق که دنبال کلمه تولی کلمه معرضون (پایداری در اعراض) آمده است، تماماً حالت، وضعیت و زمینه ای را که منجر به تولی (عدم تمایل و بی رغبتی) شده است نشان میدهد، این زمینه که همان عدم استقبال و رو نکردن و آمادگی نشان ندادن میباشد با کلمه اعراض نمایش داده شده است. همچنین دوام و پوستگی آن را با واو حالیه (وهم معرضون) تاکید کرده است. بنابراین میتوان گفت گرچه هر دو کلمه روگرداندن را تداعی میکنند ولی در «تولی» روگرداندن قلبی یعنی بیرغبتی و بی میلی مورد نظر است و در «اعراض» روگرداندن ظاهری یعنی عدم استقبال و بی توجهی.

این معنا را نیز از بررسی لغوی و مطالعه اصل و ریشه این کلمات میتوانیم استنباط نمائیم، «ولی» بمعنای دوستی، نزدیکی و قرب است که عملی قلبی را میرساند در حالیکه طبق نظر قاموس عرض (خلاف طول) بمعنی ناحیه شیئی است که جنبه ظاهری دارد. اینک باید بینیم در دو فرمان: «أَعْرِضْ عَنْهُمْ» و «تَوَلَّ عَنْهُمْ» خطاب به پیامبر (ص)، چه تفاوتی از نظر مورد و موضوع وجود دارد و بچه دلیل موضعگیری آنحضرت از روگردانی ظاهری به روگردانی قلبی تغییر کرده است.

در بخش گذشته در موضوع اعراض از کافران به آیه ای برخورد کردیم که دو کلمه اعراض و تولی را در کنار یکدیگر آورده بود؛ تولی مردم از ذکر خدا و اعراض رسول از آنها:

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا. ۱

تولی کافران همانطور که خود آیه نشان میدهد اراده کردن دنیا و عدم گرایش به آخرت است، اما رسول که وظیفه ابلاغ دارد نباید و نمی تواند نسبت بآنها بی رغبت

۱- پس از کسیکه نسبت به ذکر من بی رغبتی نشان میدهد و جز دنیا را نمیخواهد اعراض کن.

باشد و صبر خود را از دست بدهد. بنهین دلیل در برابر تکفیر و تکذیب آنها تنها میتواند اعراض کند. یعنی ظاهراً رو بگرداند و از موضعگیری و مقابله و معارضه اجتناب نماید. اما با وجود این در موازید تیز به پیامبر دستور «تَوَلَّ عَنْهُمْ» داده شده است که در اینحال باید از اصرار بیفایده منصرف شود و باصطلاح موقتاً از آنها دل کنده قطع امید و علاقه نماید، تا زمانی که یا خود متنبه شوند، یا در نتیجه نصرت الهی مغلوب و منکوب گردند. بنظر میرسد این عکس العمل در شرایطی لازم میگردد که کفر و تکذیب بنهایت رسیده تبلیغ بی تأثیر گردد. البته چنین قطع امیدی برای پیامبر که «نَبِيَّ الرَّحْمَةِ» و «عَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» بوده قطعاً سخت و دشوار میآمده و گویا آنرا دلیل عدم موفقیت خود و موجب ملامت میشمرده است که خداوند با و اطمینان میدهد تو ملامت نخواهی شد: **فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ.**

شاید این احساس پس از شنیدن داستان حضرت یونس (ع) و قصه بی صبری و گریز او از قوم خویش تا طعمه نهنگ دریا شدن برای پیامبر پیدا شده بود؛ در آن داستان که در سال سوم (یکسال قبل از آیه فوق) نازل شده است یونس (ع) را حدیث میکند که خود را بخاطر بی صبری و گریز از جامعه بسختی ملامت میکند: **فَأَلْتَمَمْتُ الْخُوتَ وَهُوَ مَلِيمٌ.** اما اکنون خدا است که فرمان میدهد از آنها قطع امید و علاقه کن و دل بکن بنابراین در اینحال دیگر ملامتی ندارد.

نمودار صفحه بعد آیاتی را که عکس العمل پیغمبر از اعراض به تولی تغییر کرده است نشان میدهد. با بررسی این آیات میتوانیم دلایل تغییر موضع را تشخیص دهیم.

اولین ستون آیات که شرح حال و موضعگیری کافرین را نشان میدهد بیانگر تکذیب و طغیان و بی اعتنائی کامل آنها به آیات الهی است. گویی دیگر انداز و ارشاد نتیجه ای ندارد و این گروه را جز عذاب الهی چاره کننده ای نیست. بنابراین از این اشخاص قطع امید شده و بخودشان واگذار شده اند. رسول اکرم (بجای اعراض) باید از آنها بکلی دل بکند (تَوَلَّ عَنْهُمْ) و تا هنگام مشخصی (حتی حین) نظاره گر سرانجام اعمالشان باشد (وَابْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ)، سرانجامی که جز عذاب الهی نخواهد بود:

**فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِيَ إِلَىٰ شَيْئِهِ نُكْرًا<sup>۲</sup>**

**أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ؟ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذِرِينَ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ.<sup>۱</sup>**

ترجمه در صفحه بعد

ره و آیه	سال نزول	گروه مقابل	مقدمه	اصل آیه
سافات ۱۷۵-	ب ۳	کفار	فَكَفَرُوا بِهٖ فَتَوَفَّيْتَهُم بِمَقَالِهِمْ إِنَّهُم لَأُولُو النُّصُورِ وَإِنَّ جُحْدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ	قَوْلَ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْهُمْ فَتَوْفَّيْتَهُم بِبَصِيرَتِكَ <sup>(۱)</sup>
سافات ۱۷۹-	ب ۳	کفار	فَإِنَّا نُنزِّلُ الْبُرْجَانَ فَإِنَّا نُنزِّلُ الْبُرْجَانَ فَإِنَّا نُنزِّلُ الْبُرْجَانَ فَإِنَّا نُنزِّلُ الْبُرْجَانَ	قَوْلَ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْهُمْ فَتَوْفَّيْتَهُم بِبَصِيرَتِكَ <sup>(۱)</sup>
اریات ۵۴	ب ۴	کفار	إِنِّي لَكُرْمِيهٖ نَذِيرٌ مُّبِينٌ كَذٰلِكَ مَا أَنَا لِلَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سِحْرٌ أَوْ مَجْنُونٌ أَوْ أَصْوَابُهُ يَبُلُّهُمْ فَوْمٌ طَاعُونَ	قَوْلَ عَنْهُمْ فَآأَنْتَ قَوْلُهُمْ <sup>(۲)</sup> وَذَكَرْنَا فِي الذِّكْرِ نَفْعَ الْمُؤْمِنِينَ <sup>(۴)</sup>
قمر ۲۰۷	ب ۴	کفار	وَلٰن يَرْوٰهٖ بَصُرًا وَيَقُولُوْنَ سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ... وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاَنْبِآءِ مَا فِيْهِ مُّزِدَجٌ حِكْمَةٌ بِاللِّغَةِ فَمَا تَعْنِ الشُّذُرُ	قَوْلَ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّآءِ اِلَىٰ شَيْءٍ نَّكَرًا <sup>(۵)</sup>

## نمودار شماره ۸

### ترجمه آیات صفحه قبل

- ۱- صافات ۱۴۲/۳۷ - پس او را نهنگ بلعید در حالیکه (خود را) ملامت کننده بود.
- ۲- پس از (هدایت) آنها دل بگن، روزی که دعوت کننده بچیزی ناپسند دعوت کند.
- ۳- ۱۷۸/۳۷ - آیا نسبت به عذاب ما شتاب میخواهند؟ آنگاه که بساحت ایشان فرود آید چه زشت خواهد بود بامداد (پایان شب ظلم) ستمکاران.

### ترجمه آیات نمودار

- ۱- پس نسبت بان کافر شدند پس بزودی خواهند دانست. همانا کلمه (قضاء، حکم و...) ما برای بندگان مرسلان سبقت گرفت (از سابق صادره شده) که ایشان حتماً یاری شدگانند و اینکه سپاه ما (جامعه توحیدی مجاهد) حتماً پیروز خواهند. پس از آنها تا مدتی روی بگردان و بنگرشان که بزودی بنگرند.
- ۲- آیا پس آنها (کافران) بعذاب ما میشتابند؟... پس از آنها تا مدتی (سرآمدشان) روی بگردان و آینده شان را بنگر که بزودی خواهند نگر بست و از آنها تا مدتی (حتی حین) روی بگردان و بنگر که بزودی بنگرند.
- ۳- ... همانا من از جانب او برای شما بیم دهنده آشکاری هستم. بدینسان (مردم) پیش از ایشانرا رسولی نیامد جز آنکه گفتند (او) جادوگر یا دیوانه ای است. آیا (باینوسیله) یکدیگر را نسبت باو سفارش میکردند؟ بلکه آنها مردمی طغیانگراند پس از آنها روی بگردان که تو ملامت شده نیستی، و تذکره که همانا تذکر مؤمنین را سودمند آید.
- ۴- و اگر آیه ای ببینند از آن روی میگردانند و میگویند سحری گذران است و تکذیب کردند و هوسهای خویش را دنبال نمودند و (در حالیکه) هرکاری مستقر است (بزودی در قرارگاه خود اعم از حق و باطل قرار خواهد گرفت). و هر آینه برای آنها از اخبار و آگاهیهایی که در آن (هشدارهای) بیدار کننده و بازدارنده (از امت های سابق یا قیامت) بود بیامد، حکمتی رسا و بلیغ (کامل و تمام)، پس انذار دهندگان (یا آگاهی بخشی ها) فایده ای بحال آنها نکرد. پس از آنها روی برتاب، روزی که خواننده بچیزی ناپسند خواند.



**هجسـران** معنای هجران، دوری اعم از بدنی، زبانی و قلبی میباشد. هجرت نیز که دور شدنی مکانی است، بعنوان حرکتی انقلابی از موضع و مکان باطل بسوی حق، همه ابعاد کلمه را در برمیگیرد. در همان نخستین آیات سال اول بعثت این حالت در قالب ساده فرمان دوری از لرزش و اضطراب و لزوم صبر و ثبات به پیامبر داده میشود: **وَالرَّجْزَ فَاهْجُرْ...** و **لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ**، و سه سال بعد در شرایطیکه دعوت علنی شده و فحش و ناسزاهای و تکذیب و تهدیدهای سران کافر و ثروتمندمکه (ابوجهل ها، ابوسفیان ها، ابولهب ها) بمنزله جدی و خطرناک خود رسیده است بار دیگر آیات روحبخش قرآن با فرمان اِتْكَالِ بَخْدَا و مقاومت در برابر «آنچه میگویند» (مایقولون) و دور شدن جمیلانه صادر میشود:

**رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا. وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا. ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا.**<sup>۲</sup>

فرمان الهی صبر است و توکل و دور شدن جمیلانه از مکذبین ثروتمند (وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا). این هجران که با زیبایی و جمال توصیف شده، بعد از صبر در برابر ناسزاهای و تمسخرهای مکذبین (علی مایقولون) و قبل از ذرنی (بخدا واگذارند و آزاد گذاشتن) و **مَهِّلْهُمْ** (مهلت دادن) آمده است. بنابراین بجای مقابله بمثل و پاسخگوئی به دشنامها، بامتانت و کرامت باید از آنها کناره گیری نمود. این شیوه برخورد را خداوند با صفت جمیل (بروزن فعلی) که ثبات و دوام و استمرار جمال را میرساند و بر زیبایی فراوان دلالت میکند توصیف نموده است. بغیر از این مورد، موارد دیگری نیز صفت جمیل در قرآن تعریف شده است؛ سه بار به همراه کلمه صبر، که دو مورد آن از صبر جمیل یعقوب در فراق یوسف و برادرش حکایت میکند و بار دیگر توصیه الهی به رسول اکرم را در برابر ناباوران به قیامت نقل مینماید:

**فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا. إِنَّهُمْ يَرْتُونَهُ بَعِيدًا وَنَرِيَهُ قَرِيبًا.**<sup>۳</sup>

- ۱- مدثر ۷۵- وازچرک (پلیدی) دوری گزین... و برای پروردگارت شکیبائی کن
- ۲- مزمل ۷۳/۹ تا ۱۱- پروردگار مشرق و مغرب، معبودی جز او نیست، پس او را وکیل بگیر. و بر آنچه میگویند صبر کن و از آنها دور شو، دور شدنی زیبا. مرا با آن تکذیب کنندگان صاحب نعمت (ثروتمند) بحال خود واگذار و قلیلی بآنها مهلت ده (تا رسیدن حکم خدا).
- ۳- معارج ۷۰/۵ و ۶- پس صبر کن، صبری جمیل، همانا آنها آنرا دور می بینند در حالیکه ما آنرا نزدیک می بینیم.

در حدیث آمده است صبر جمیل صبری است که در آن اعتراض و شکوه و ناله نباشد، یعنی مصائب راه خدا را با گشاده‌روئی و انبساط خاطری که نشانگر تسلیم و رضایت بقضای او باشد باید صبر و تحمل نمود.

یکبار هم صفت جمیل با کلمه «صفح» آمده است: فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ<sup>۱</sup>. اتفاقاً این مورد هم در رابطه با تبلیغ رسالت و در برابر واکنش ناباوران به پیامبر نازل شده است. معنای «صفح» همانطور که در فصول پیشین گفته شد در سطحی بالاتر از عفو قرار دارد؛ کسیکه صفح میکند علاوه بر صرف نظر کردن از انتقام، اثری از عصبانیت و ناراحتی بصورت اخم و درهم کشیدن چهره بطوریکه شخص خطا کار متوجه گردد در سیمای خود (صفحه خارجی) بروز نمیدهد.

همه این خصوصیات، چه صفح جمیل، چه صبر جمیل و چه هجر جمیل تماماً حکایت از مرتبه و مقام اخلاقی بلندی میکند که جز از رسول اکرم با آن خلق عظیمش و کسانی که بهره عظیمی از اخلاق برده باشند میسر نمیگردد.

وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ<sup>۲</sup>.

هجر جمیلی که در سالهای نخست بعثت در برابر تکذیب کنندگان رسالت برسول اکرم توصیه گشته است با کلماتی مشابه در سالهای بعد (با طول و تفصیل بیشتر)، یادآوری گردیده و علاوه بر پیامبر، امت را نیز بخاطر تزکیه و تعلیم مخاطب ضمنی قرارداد است:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا<sup>۳</sup>.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا<sup>۴</sup>.

۱- حجر (۱۵) ۸۵- پس بگذر (بروی خویش می‌آر) گذشتی نیکو

۲- فصلت ۴۱/۳۵- باین مقام دست نمی‌یابند جز کسانی که صبر توانند کرد و باین مقام دست نمی‌یابند مگر صاحبان بهره عظیم!

۳- فرقان ۲۵/۶۳- و بندگان خدای رحمن کسانی هستند که روی زمین بدون تکبر و تکلف با تواضع و آرامی (بطبیعت خود) راه می‌روند و هرگاه جاهلان آنها را مخاطب سازند سلامی گویند (پاسخ سالمی میدهند).

۴- فرقان ۲۵/۷۲- کسانی که در دروغ و ناروا شاهد نمیشوند و هرگاه بیاوه‌ای برخوردارند بزرگوارانه از آن میگذرند.

• وَقِيلَهُ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ. فَأَضْفَحَ عَنْهُمْ وَقَالَ سَلَامٌ فَسَوَّفَ يَعْلَمُونَ. ۱  
 • • • وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي  
 الجاهلین. ۲

• • •

**صبر** قسمت دوم این بخش توصیه های ایجابی بلند مدت میباشد. اولین واژه این ردیف که بر بقیه واژه ها ریاست و حاکمیت دارد «صبر» میباشد. ۳ در قسمتهای قبلی بهنگام بحث پیرامون رهنمودهای خودسازی برسول اکرم، ترکیب این کلمه را با صلوة (یا تسبیح بحمدِ رب) ملاحظه کردید. صبر در این میدان معنیشناسی حکم کلمه مرکزی و عامل کلیدی را دارد که سایر کلمات مثل انتظار و تر بصر و ترقب و مهلت و توکل چون سلسله ای پیوسته زنجیروار بآن اتصال پیدا میکنند. در قرآن با ایشکه صبر در زمینه های متنوع و متعددی بکار رفته اما بیشترین درصد آن (از میان ۱۰۳ مورد) مربوطه به «صبر در راه تبلیغ» ۴ میباشد.

در این سری آیات، عمده دستور صبر در برابر «علی ما یقولون» یا «بحکم ربک» آمده است و با تاکید حق بودن وعده های الهی (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) پیامبر را همانند سایر رسولان به صبر و مقاومت در برابر مشکلات و کارشکنیها و شتاب نخواستن برای عذاب کافرین فرا میخواند:

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ... ۵

این توصیه بخصوص برای کسانی که به شعار زوددوزور! در رابطه با مردم و تحولات انقلابی در اجتماع معتقداند و با عجله و شتاب میخواهند یکشنبه ره صدساله پیمایند بسیار آموزنده و مفید است.

۱- زخرف ۴۳/۸۸ و ۸۹- و گفتارش که: ای پروردگار من، اینها قومی هستند که ایمان نمیآورند. پس از آنها در گذر و سلامی بگو پس بزودی خواهید دانست.

۲- قصص ۲۸/۵۵- هرگاه سخن بیهوده ای می شنیدند از آن روی میگرداندند و میگفتند کردار ما برای خودمان و کردار شما برای خودتان است، سلام بر شما باد ما جاهلان را دنبال نمیکنیم.

۳- حضرت علی (ع) میفرمایند: الصبر من الإیمان کالرأس من الجسد (موقعیت صبر نسبت به ایمان مثل موقعیت سرنسبت به بدن است).

۴- در اینمورد میتوانید به کتاب کلماتی از قرآن فصل صبر از همین قلم مراجعه نمایید.

۵- ۳۵/۴۶ پس صبر کن آنچنان که رسولان صاحب اراده صبر کردند و بر آنها طلب عجله (در وقوع عذاب) مکن.

## انتظار

کلمه دیگری است که در این تقسیم بندی بدنبال صبر قرار داده ایم. معنای آن همانطور که برای فارسی زبانان هم روشن است، چشم براه بودن و آینده را دیدن میباشد. اصل این کلمه (نظر) علاوه بر نگاه کردن، معنای تدبّر و تأمل و دقت را هم میدهد که با عجله و با اصطلاح سمبل کاری مغایر است. بنابراین مفهوم ذهنی و ضمنی انتظار، توجه بآینده و انجام کار اساسی و بلند مدت میباشد؛ کافران انتظار شکست نهضت انبیاء را داشتند و در این راه با تمام وجود مکروه حیلہ میکردند و آنها نیز انتظار نصرت و فرج الهی و نابودی و عذاب کافران را (در دنیا یا آخرت) کشیده از مجاهدت خستگی ناپذیر خود دست برنمیداشتند.

توجه به سال نزول آیات و گروههای مقابل پیامبر نشان میدهد که حتی در دوران مدینه یعنی تسلط سیاسی نیز رسول اکرم این شیوه را بکار می بسته است:

سوره و آیه	سال نزول	گروه مقابل	متن آیه
سجده ۳۲ / ۳۰-۲۸	۲ ب	الذین کفروا	وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ ... فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانظُرْ إِلَيْهِمْ مِمَّنْ يَنْتَظِرُونَ <sup>(۱)</sup>
هود ۱۲۲/۱۱	۹ ب	الذین لا یؤمنون	وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانظُرُوا إِلَىٰ مَا تُنظِرُونَ <sup>(۲)</sup>
اعراف ۷۱/۷	۹ ب	الذین کذبوا بآیاتنا وما کانوا مؤمنین	قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِمَّنْ تَكْفُرُونَّ وَنَحْسَبُ أَنَّهُ لَوْ نَبَىٰ ... فَأَنْظِرُوا إِلَىٰ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنظَرِينَ <sup>(۳)</sup>
یونس ۱۰۲/۱۰	۱۱ ب	قوم لا یؤمنون	فَهَلْ يَنْظِرُونَ إِلَا مِثْلَ آيَاتِ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِهِمْ قُلْ فَأَنْظِرُوا إِلَىٰ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنظَرِينَ <sup>(۴)</sup>
یونس ۲۰/۱۰	۱۰ ب	الذین یعبدون من دون الله	وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَأَنْظِرُوا إِلَىٰ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنظَرِينَ <sup>(۵)</sup>
انعام ۱۵۸/۶	۱۶ ب	الذین یصدفون عن آیاتنا	هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ ... قُلْ أَنْظِرُوا إِلَىٰ مَا تُنظِرُونَ <sup>(۶)</sup>

## نمودار شماره ۹

## ترجمه آیات

- ۱- و گویند این فتح چه وقت است اگر راست میگویند؟ بگو ..... پس از آنها روی بگردان (معارضه نکن) و منتظر باش که آنها منتظرانند.
- ۲- ... و بکسانیکه ایمان نمیآورند بگو در همان وضعی که قرار دارید (یا با تمام امکانات خود) هر چه میخواهید بکنید که ما (نیز کار خود را) میکنیم و منتظر باشید که ما نیز منتظر هستیم.

## ابصر

کلمه دیگری که در این زمینه بکار رفته و از نظر معنایی با انتظار مشابهت دارد «ابصر» (فعل امر از ریشه بصر) است، مفهوم این کلمه آینده‌نگری، چشم انتظار بودن و تحقق عینی واقعه‌ای را انتظار کشیدن می‌باشد. تبصر در اشیاء و امور یعنی تأمل کردن و با حوصله و صرف وقت نظاره نمودن. بصیرت نیز مرحله‌ای عالی از علم و شناخت است که از طریق تأمل و مشاهده عینی حاصل می‌گردد.

در سوره صافات این کلمه دو بار خطاب به رسول اکرم نازل شده است تا بجای عجله و شتاب، با صبر و تأمل سرنوشت محتوم کافرین را انتظار بکشد و مطمئن باشد آنها بزودی نتیجه اعمالشان را خواهند دید. این همان بصیرت یعنی مشاهده عینی وعده‌هایی است که مسلماً تحقق خواهد یافت:

وَأَنْ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِيُونَ. فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ. وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ. أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ؟

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ. وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ. وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ.<sup>۱</sup>

## ترجمه آیات نمودار

- ۳- گفت بر شما از جانب پروردگارتان پلیدی و خشم واقع شد آیا با من مجادله میکنید در... پس از آنها روگردان و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند.
- ۴- آیا روزگاری جز همانند کسانی را که پیش از ایشان گذشتند (اقوام و تمدنهای هلاک شده) انتظار میکشند؟ بگو پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرانم.
- ۵- و میگویند چرا بر او نشانه‌ای (معجزه‌ای) از پروردگارش نازل نشده است؟ بگو جز این نیست که غیب از آن خداست پس منتظر باشید که من نیز به‌مراه شما از منتظرانم.
- ۶- مگر انتظاری دارند جز اینکه فرشتگان بنزد آنها بیایند یا (امر) پروردگار تو بیاید یا... بگو منتظر باشید که ما نیز از منتظرانیم.

## ترجمه آیات متن

- ۱- صافات (۳۷) آیات ۱۷۳ تا ۱۷۹ - همانا سپاه ما، آنانند پیروزمندان. پس از ایشان تا «هنگام» روی برتاب. و بنگرشان که بزودی مینگرند. آیا بعداب ما شتاب میخواهد. آنگاه که بساحتشان فرود آید چه زشت خواهد بود بامداد (پایان شب) بیم داده شدگان. و از آنها تا «هنگام» روی برگردان و بنگر که بزودی مینگرند.

(در ضمن در معنای «ابصرهم فسوف يبصرون» اینهم گفته شده است که: «منظور اینست که بآنان هشدار و بینائی بده پس زود باشد که خود جزایشانرا ببینند»).

ساختمان معنائی برخی کلمات که در این آیات بکار رفته از قبیل: حتی، حین، سوف، یستعجلون، صباح (پایان شب - سرانجام گمراهان) دقیقاً بر عنصر زمان، بخصوص در بلند مدت آن که در این فصل موزد نظر ما میباشد دلالت دارد. نتیجه آنکه رسول با اعتماد قلبی و ایمان یقینی که بوعده‌های الهی دارد، عجله‌ای در رابطه با مخاطبین پیامش نمیکند؛ به منکرین و کافرین وقت کافی، آزادی عمل و میدان فراخ میدهد تا آنچه میخواهند بکنند، با سکون و آرامش، بصیرانه نگاهشان میکند و مطمئن میگردد نتیجه تکذیب سرانجام دامنگیر خودشان خواهد شد، (أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ). در سوره قلم نیز که در همان سالهای نخستین نازل شده است چنین وعده‌ای را رسول اکرم در رابطه با مکذبین دریافت کرده بود:

فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ. بِأَيْكُمْ الْمَقْتُولُونَ.<sup>۱</sup>

## استماع

وَاضْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ... وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ.  
يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ... نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ  
بِعَبَّارٍ فَدَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِيدِ.<sup>۲</sup> (ق ۴۱)

درآیه فوق فرمان استماع به ندای منادی نزدیکی که با صیحه‌ای پرطنین روزخروج را اعلام میکند به پیامبر داده شده است.

آنچه مسلم است رسول اکرم که مخاطب این آیه بوده، نه چنین صیحه‌ای در زمان حیاتش شنید و نه قیامتی در عصر او برپا شد. پس استماع صیحه را با توجه بساختمان معنائی اش که اِصْغَاء و گوش خواباندن و باصطلاح گوش بزنگ بودن است باید گرفت. این همان مفهوم آینده‌نگری و تکیه روی زمان بلند مدت میباشد. این آیه که در قالب کلی روابط تبلیغی و در میان دو آیه مهم مربوط باین امر واقع شده وظیفه

۱- پس بنگرو آنها نیز خواهند نگر بست که کدامیک از شما فریب خورده‌اید

۲- بر آنچه میگویند شکیبائی کن و بحمد پروردگارت تسبیح کن... و گوش فرادار روزی را که ندا دهند از جایی نزدیک ندا دهد روزی که آن صیحه را بحق بشنوند؛ آن روز، روز خروج است... ما بآنچه میگویند داناتریم و تو بر آنها جبار (تحمیل کننده ایمان) نیستی، پس بوسیله قرآن کسی را که از عذاب من میترسد یادآوری کن.

رسول را مشخص میکنند: صبر و شکیبائی در مقابل آنچه میگویند و تسبیح بحمد پروردگار، انتظار گوش فرا دادن به صیحه روز خروج (مثل زنگ پایان کلاس و اعلام تمام شدن وقت و تعطیل مدرسه)، و در پایان اطمینان باینکه خدا آنچه را میگویند بهتر از او میداند (نیازی به مراقب ندارد) و رسول نباید از موضع جبر مکتب خود را بمردم تحمیل نماید و تنها باید کسانی را که از بیمهای خدا خوف دارند بوسیله قرآن تذکر دهد.

## تَرْقُبُ

ترقب نیز مفهومی همانند تربص و انتظار دارد و بقول طبرسی: «رقبه و انتظار و مراقبت و مراعات و محافظت نظیر هم اند». اما در این کلمه مفهوم حراست و حذر در متن انتظار وجود دارد.

در قرآن تنها دو بار این کلمه بکار رفته است که هر دو در سوره دخان و خطاب به رسول اکرم است:

۱۰/۴۴ — بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ — فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ.

بلکه ایشان بازیکنان در شک اند، پس چشم براه باش روزی را که آسمان دودی آشکار بیاورد.

۵۹/۴۴ فَإِنَّمَا يَسْرُنَا فِلسَانِك لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ.

جز این نیست که ما آنرا (قرآنرا) بر زبانت روان ساختیم شاید یادآور شوند، پس چشم براه باش که آنان چشم براهند.

## تَرْبُصٌ

کلمه «تربص» که همان معنای انتظار را دارد شش مرتبه در رابطه با موضوع مردم و رسالت انبیاء در قرآن آمده است. تفاوت آن با انتظار ظاهراً در اینست که در مفهوم انتظار آینده نگری وجود دارد و در تربص طول مدت و گذراندن زمانی که برای رسیدن به واقعه لازم است.

آیات این قسمت را مانند آیات بخش انتظار در جدولی مرتب کرده ایم. قابل توجه است که آیات مکی (۴ آیه مقدم) در رابطه به جبهه خارجی یعنی کفاری که ایمان نمی آورند آمده است اما آیات مدنی (دو آیه آخر) در رابطه با جبهه داخلی یعنی منافقین گریزان از جهاد و مومنینی آمده است که هنوز رفاقت و روابط دوستانه خود

را، علیرغم اتخاذ آئین جدید، با کفاری که از خانواده و نزدیکانشان هستند حفظ کرده‌اند.

نمودار ذیل نشان میدهد که هم جبهه مقابل رسولان، یعنی ناباوران رسالت آنها با ذکر عبارت: **نَتَرَبَّصُّ بِهٖ رَبِّبَ الْمُنُونِ** (مرگ یا حوادث روزگار را بر او انتظار میکشیم) و «**إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهٖ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهٖ حَتَّىٰ حِينٍ**» (او جز مرد دیوانه‌ای پیش نیست، پس مدت کوتاهی زوالش را ناظر باشیم) در ترَبَّص بودند، و هم پیامبران الهی (**قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ**)، ترَبَّص و انتظار که به رسولان توصیه شده اطمینان از سرانجام کار و مشیت حکیمانه الهی میباشد.

آیه	طرف مقابل	سوره و آیه	سال نزول	تفسیر
<b>أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ مَّتَرَبِّصٌ بِهٖ رَبِّبَ الْمُنُونِ قُلْ رَبِّصُوا فَإِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُتَرَبِّصِينَ</b> <sup>(۱)</sup>	کسانی که ایمان نمی‌آورند- سرکشان	طوره/۵۲ ۳۰	ب۴	
<b>إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهٖ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهٖ حَتَّىٰ حِينٍ قَال رَبِّبَا نَعْرِفُهَا كَذَّبُونَ</b> <sup>(۲)</sup>	مکذبین زمان نوح (ع)	مؤمنون/۲۳ ۲۵	ب۵	
<b>قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَعَلُونَ مِّنْ أَصْحَابِ الْأَنْبِيَاءِ التَّوْحِيحِ مَن مِّنْهُنَّ</b> <sup>(۳)</sup>	کسیکه از حد میگذرد و ایمان نمی‌آورد	طه/۲۰ ۱۳۵	ب۷	
<b>قُلْ مَلَّ رَبِّصُونَ بِئَايَاتِنَا إِحْدَى الْأَمْثَلِ الْأَحْسَنِ لَمَّا نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِمَدَائِنٍ أَوْ يَأْتِينَا فَنُرَبِّصُوا أَلَا نَمَعَكُم مِّنْهُنَّ</b> <sup>(۴)</sup>	منافقین فراری از جهاد	توبه/۹ ۵۲	ب۴	
<b>قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَنِسَاءُكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الرَّسُولِ إِنْ كَانُوا هَادِينَ فَسَبِّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ يَوْمَ الْوَعْدِ إِنَّ اللَّهَ وَدَّ الْمُؤْمِنِينَ</b> <sup>(۵)</sup>	مؤمنینی که با کفار دوستی میکنند	توبه/۹ ۲۴	ب۸	

## نمودار شماره ۱۰

### ترجمه آیات

- ۱- یا اینکه میگویند (پیامبر) شاعری است که گردش روزگار (یا پیش آمد مرگ) را بر او انتظار میکشیم. بگو چشم براه باشید که من نیز با شما از چشم براهانم.
- ۲- او جز مردی مبتلا بجنون نیست پس تا مدتی انتظارش بکشید (مدارا و بی توجهی کنید تا بالاخره زوالش برسد).
- ۳- بگو همه منتظرند شما نیز انتظار برید که بزودی خواهید فهمید رهروان طریقه راست کیانند و هدایت یافته کیست.



## مهلت

سومین کلمه این بخش «مهلت» است که بصورت متعدی (مَهْلٌ یا آمهَل) دو بار در همان سالهای نخستین دعوت در رابطه با کافرین و مکذبین ثروتمند مکه به رسول اکرم (ص) توصیه شده است؛ در اولی مهلت را با صفت «رُوْیْدًا» که معنای مدارا و ملایمت است بیان کرده و در دومی با «قلیلاً» که ظاهراً منظور عمر کوتاه دنیائی انسان میباشد.

۱- اِنَّهُمْ یَکِیْدُوْنَ کِیْدًا وَاَکِیْدُ کِیْدًا. فَمَهْلُ الْکَافِرِیْنَ اَمَهْلُهُمْ رُوْیْدًا.<sup>۱</sup>

طارق ۱۷/۸۶ (سال اول بعثت)

۲- ذَرْنِیْ وَ الْمُکَذِّبِیْنَ اُولِی النِّعْمَةِ وَ مَهْلُهُمْ قَلِیْلًا.<sup>۲</sup>

مزمل ۱۱/۷۳ (سال چهارم بعثت)

## توکل

عامل دینگری که در این زمینه بسیار مورد تاکید قرار گرفته «توکل» میباشد. ریشه این کلمه یعنی وکل، وکول، بمعنای واگذار کردن و سپردن کار بدینگری است، و توکل بمفهوم قبول این امر، اطمینان و اعتماد یافتن به لیاقت و تدبیر کسی است که کار بنا و واگذار میشود. وقتی خداوند مورد توکل قرار میگیرد معنای این امر مانند وکیل انتخاب کردن در اختلافات دنیائی نیست که انسان پای خود را از وظائف

۴- بگو مگر برای ما جز (وقوع) یکی از دونیکی (پیروزی یا شهادت) را انتظار می برید؟ (قطعاً نه)، ولی ما درباره شما انتظار داریم که خدا بوسیله عذابی از جانب خود یا بدست ما جانتان را بگیرد.

۵- بگو اگر پدران شما و فرزندان شما و... در نظر شما از خدا و رسولش و جهاد در راه او محبوب تر است پس منتظر باشید تا خدا امر خود را بیاورد و خداوند قوم فاسق را هدایت نمیکند.  
ترجمه آیات متن

۱- آنها دائماً کید میکنند و من نیز کید میکنم. پس به کافرین مهلت بده (جلویشان را نگیر)، بآنها با نرمی و مدارا مهلت بده. (برای مطالعه در معنای کید خدا میتوانید به جزوه اسماء الحسنی از همین قلم ناشر شرکت انتشار، مراجعه نمایید.)

۲- مرا با آن تکذیب کنندگان صاحب نعمت (ثروتمند) واگذار و به آنها اندکی (زندگانی دنیا را) مهلت بده.

و تکالیف کنار بکشد و یکسره آنرا واگذار کند، بلکه ایمان پیدا کردن و امیدوار شدن به تدبیر و تأثیر الهی در کارها است. باین معنا که بپذیریم نتیجه و سرانجام امور تنها به خواست و اراده ما نیست، عمل ما همچون برداری در کنار بردارهای دیگر که خارج از اختیار و کنترل ما است، طبق مشیت الهی برآیند مشترکی تشکیل میدهد که معدل آن چه بسا ممکن است خلاف جهت بردار ما باشد، و بهمین دلیل است که قرآن انسانرا بشدت از حساب کردن انحصاری روی مشیت خویش و فراموش کردن مشیت الهی نهی میکند: **وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ** ۱

مؤمن واقعی کسی است که بوظیفه خود میانداشود نه نتیجه کار، چرا که مؤثر وجود را دیگری و نتیجه کار را خارج از اراده و اختیار خود میداند. در اینحالت پیروزی و شکست (اگر وظیفه اش را انجام داده باشد) برای او یکسان است و در همه حال راضی به رضای خدا و تسلیم مشیت او میباشد. اما در رابطه با ابلاغ رسالت و برانگیختگی مردم، و اصولاً تمامی وظائف و مسئولیتهائی که سایر مسلمانان در قبال جامعه بعهده میگیرند به شخص پیامبر و دیگر مؤمنین توصیه شده تلاش خود را دائماً با توکل قرین سازند و بدانند عوامل دیگری غیر از تلاشهای آنها (بنا بمشیت الهی) در سرانجام کار دخالت و تأثیر دارند.

این توصیه انحصار به پیغمبر ما و مؤمنین امت او ندارد، قرآن از توکل پیامبران سلف: نوح، ابراهیم، یعقوب، هود، شعیب، موسی و دیگران (علی نبینا و آله و علیهم السلام) یاد میکند و داستان صبر و فداکاریهای آنان را در اذهان زنده کرده کلامی نقل میکند که زبانحال مشترک همه آنها بوده است:

**وَمَا لَنَا إِلَّا نَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْنَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْنَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ** ۲

توکل تکمیل کننده برنامه ابلاغ و سپردن نتیجه کار بخدا میباشد، پیامبر پیام خود را بمردم میرساند و بدون آنکه احساس و کالت و حفاظت نماید تسلیم تدبیر

۱- هرگز نگوئید من فردا فلان کار را خواهم کرد، مگر آنکه (بگوئید اگر) خدا بخواهد.

۲- ۱۲/۱۴ - چرا بر خدا توکل نکنیم در حالیکه ما را براههایمان هدایت کرده است. و حتماً نسبت به آزاری که بما روا میدارید شکیبائی خواهیم کرد و بتر خدا باید توکل کنند توکل کنندگان.

حکیمانه پروردگار میگردد. وقتی رسول خدا چنین وظیفه‌ای نداشته تکلیف مصلحین امت او در آینده تاریخ روشن می‌گردد. دیگر کسب موفقیت و پیروزی (بهر قیمت و بهر وسیله) از صدر انگیزه‌ها افول می‌کند، دیگر احساس حفاظت (پاسداری) از دستاوردهای انقلاب و پیروزی (با کراه و اجبار) و وکالت و تولیت مردم، گرچه به نیت ممانعت از انحرافات‌ها، فاقد اصالت می‌گردد. هیچ کس حق ندارد نقشی را که خدا نخواستہ ایفاء کند، وظیفه هر مسلمان مصلحی انجام وظیفه و سپردن نتیجه کار بخدا یعنی منحصرأ تلاش و توکل که گونه دیگری از صبر و صلوة است میباشد.

برای توجیه بیشتر این معنا به برخی آیات که توکل را بعنوان قسمتی از برنامه رسالت در رابطه با مخالفین جبهه داخلی و خارجی نشان میدهد اشاره میکنیم. این چند آیه را بعنوان نمونه برای تشخیص قالب مطلب و موقعیت توکل در جدولی تنظیم کرده ایم.

ستون اول آیات، ابلاغ رسالت و شیوه‌های آن، همچنین عکس العمل مردم را نشان میدهد. ابلاغ رسالت یا بصفی مبین توصیف شده (فَإِنَّمَا عَلَيَّ رِسُولَنَا الْبَلَاغُ الْمُبِين) و یا با بیان شیوه آن (انذار و تبشیر). مثل: أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

عکس العمل مردم را نیز در برابر این ابلاغ بصورت: عصیان، کفر، نفاق، اذیت، عبادت غیر خدا، پشت کردن و... نشان میدهد. همین سری آیات وظیفه رسول را در قبال واکنش‌های نامطلوب کافرین و منافقین بترتیب ذیل روشن میکند: اعلام بیزاری از اعمال آنها (فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ)، عدم اطاعت از آنها و تبعیت از وحی (وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ... وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى...)، اهمیت ندادن به آزارشان (وَدَعْ أَذَاهُمْ)، اعلام اینکه مزدی از شما نمیخواهم (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ)، اعلام اینکه بر موضع خویش آنچه میتوانید (آزادانه) بکنید ما نیز کار خود میکنیم و منتظر باشیم که ما هم منتظر هستیم (اعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانظُرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ)، إعراض از کسانی که بدروغ و منافقانه اظهار اطاعت می‌کنند (فَاعْرِضْ عَنْهُمْ) و بالاخره اضافه میکند (در آخرین ردیف افقی) که تو منحصرأ رسول (مأمور ابلاغ) هستی و خدا برای شهادت (مراقبت و نگهبانی) کافی است و اگر پشت کردند ما تو را هرگز حفیظ و پاسدار آنان نفرستاده ایم!

زده و آیه	سال نزول	گروه مقابل	شبهه ابلاغ رسالت و عکس العمل مردم	توکل
راء ۲۱۴-۲۱	ب ۴	مکذبین نافرمان	وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ . وَاخْضَعْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِحْتُ مِمَّا تَعْمَلُونَ	وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۱)
زباب ۱۰۳	ب ۶	کافرین و منافقین	بِأَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا	وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۲)
زباب ۴۸	ب ۶	کافرین و منافقین	وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَهْلَهُمْ	وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳)
لرغان ۵۸	ب ۷	کافرین	... وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا . وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا	وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا يَأْتِيهِ سِنٌ وَلَا نَوْمٌ لِمَا تَعْمَلُونَ لِيَبْلُوَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۴)
هابن ۱۲-۱۲	ب ۹	کافرین	وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَىٰ اللَّهِ	فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵)
ود ۱۲۲-۱۱	ب ۹	الذین لابؤمنون	وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَا كُنْتُمْ إِذَا عَمِلْتُمْ وَانظُرُوا إِنَّا مُنظِرُونَ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ يَرْجِعُ الْأُمُورَ كُلَّهَا فَاغْبِطُوا	وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ (۶) وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
سأه ۸۱	۵۸	منافقین	وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا . مَنْ طَلَعَ الرَّسُولَ ضِدًّا أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ خَبِيرًا . وَهُمْ لَوْنٌ طَاعَةٌ ... فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ	وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۷)

## نمودار شماره ۱۱

### ترجمه آیات نمودار

- ۱- و خویشاوندان نزدیک خویش را اندازده، و برای مؤمنانی که پیرویت کرده اند بال خود فرو نشان (جنبه ملایمت و مهربانی بگیر) پس اگر نافرمانیت کردند بگو من از اعمالی که میکنید بیزارم. و بخدای نیرومند و رحیم توکل کن.
- ۲- ای پیامبر، از خدا پرهیز و کافران و منافقان را اطاعت نکن، همانا خدا علیم و حکیم است. آنچه را از جانب پروردگارت بسویت وحی شده پیروی کن، همانا خدا آنچه میکنند کاملاً آگاه است. و برخدا توکل کن که خدا (برای تکیه کردن هر کس و) کارگزاری کافی است.
- ۳- کافران و منافقان را اطاعت نکن و آزارشان رها کن (در مقام پی گیری آزاری که میرسانند برمیآید)، و برخدا توکل کن که خدا کافی است در وکالت.
- ۴- ... و کافر برضد پروردگار خویش پشتیبان (خدایان دروغین) است و ترا جز بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم. بگو از شما بر آن (ابلاغ رسالت) مزدی نمیخواهم مگر همینکه هر که خواهد بسوی پروردگار خویش راهی پیش گیرد. و توکل بآن زنده جاویدی کن که مرگ ندارد

آخرین ستون قائم توکل را بعنوان تنها راه مجاز نشان میدهد. توکل به خدائی که غیر از او خدائی نیست (لا اله الا هو)، عزیز و رحیم است، زنده‌ای است که نمی‌میرد (حَیُّ الَّذِیْ لَا یَمُوتُ)، غافل از کاربندگان نیست (وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)، برای وکالت و واگذاری کارها باو کافی است (کَفِیْ بِاللّٰهِ وَکِیْلًا).

وقتی چنین خدائی حَیُّ و حاضر و ناظر است چه دلیل دارد رسول برگناه بندگان مراقبت کند و به حساب نگهداری از آنها بیندیشد. مگر نه اینست که: کَفِیْ بِهٖ یُدْنُوْبٍ عِبَادِهٖ خَبِیْرًا؟ (او بعنوان خبیر و آگاه نسبت بگناهان بندگانش کافی است) پس شایسته است اهل توکل بر خدا توکل کنند: وَعَلِی اللّٰهٖ فَلِیْتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُوْنَ.

---

— و بستایش او تسبیح گوی، و باطلاع داشتن از گناه بندگان خدا کافی است. (اصرار به کشف گناه بندگان نداشته باش).

۵- خدا را فرمان برید و رسول را فرمان برید، پس اگر (باین اطاعت) رغبتی نشان ندادید (بدانید) جز این نیست که بر رسول ما چیز ابلاغ آشکار (وظیفه دیگری) نیست. الله، خدای دیگری جز او نیست و بر خدای یکتا پس مؤمنان باید توکل کنند.

۶- بکسانیکه ایمان نمی‌آورند بگوبر موضع (یا امکانات) خویش عمل کنید که ما نیز کار خود میکنیم و منتظر باشید، ما هم منتظر هستیم. و پنهانی‌های آسمانها و زمین برای خدا است و تمامی امر بسوی او بازگشت میکند. پس او را عبادت و بر او توکل کن، و پروردگار تو از آنچه میکنید در غفلت و بی‌خبری نیست.

۷- ..... و تو را برای مردم (بعنوان) رسولی فرستاده‌ایم و خدا در شاهد بودن (اطلاع از اعمال بندگان) کافی است. هر کس رسول را اطاعت کند گوئی خدا را اطاعت کرده است و هر کس پشت کند پس (بدانکه) ما تو را نسبت بآنها محافظ نفرستاده‌ایم. میگویند اطاعت (میکنیم اقا)..... پس متعرض آنها نشو و بر خدا توکل کن و خدا در وکالت (کارگذاری امور) کافی است.

## اگر پشت کردند...؟

تا اینجا توصیه‌ها و هشدارهای بازدارنده را در دو حالت ایجابی و سلبی مطالعه کردیم. و عکس‌العمل‌های مجاز برای مقابله با حالات مختلف و محتمل بی‌رغبتی و اِعراض کفار و مشرکین را شناختیم، همین مطالب را در سیاق و قالب‌های عبارتی دیگری در قرآن میتوانیم مشاهده کنیم. از جمله در سری آیاتیکه با جمله شرطیه «فَإِنْ تَوَلَّوْا» شروع و با «ف» (فَإِنْ، فَإِنَّمَا، فَقُلْ...) ختم میشود، یعنی اگر رغبت نکردند، نخواستند، نپذیرفتند، میل و گرایش نشان ندادند، رو گردانند و... در اینصورت تکلیف رسول چه میشود و چه ضمانت اجرایی دارد؟

پاسخهائیکه قرآن به جمله شرطیه فوق داده است هم تکلیف رسول (ص) را روشن کرده و هم تکلیف مبلغین آینده و مدعیان تداوم بخشی رسالت‌های او را. در این سری آیات نمونه‌های لازم و کافی برای هر گروه و دسته، اعم از جبهه خارجی شامل: کفار و مشرکین اهل کتاب، یا جبهه داخلی متشکل از منافقین و مسلمانان ست ایمان و نافرمان بیان شده است. بنابراین راهی برای گریز و توجیه شیوه‌های دیگر که معمول و متداول است باقی نمیگذارد. علاوه بر آن، ضمیر «فَإِنْ تَوَلَّوْا» هم بصورت سوم شخص غائب (برای جبهه خارجی) بکار رفته و هم بصورت مخاطب (برای جبهه داخلی) «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ». انگار در اینمورد خدا مستقیماً با مسلمانان نافرمان و منافق گفتگو میکند و خط و نشان‌های خود را اعلام مینماید.

این نکته را هم باید یادآوری کنیم که گاهی بجای «فَإِنْ تَوَلَّوْا» جمله شرطیه «فَإِنْ أَعْرَضُوا» آمده است که تقریباً همان معنا را دارد. با این تفاوت که در «تولی» بی‌رغبتی قلبی و عدم تمایل نفسانی مورد نظر است و در اِعراض روگردانی و کناره‌گیری ظاهری. باین ترتیب از ظاهر و باطن، مخاطب و غائب، داخل و خارج شاهد مثال و نمونه آورده است تا جای هیچگونه شک و شبهه‌ای باقی نماند.

این مجموعه هم سیاق و هم قالب را که از ۲۰ آیه تشکیل شده در جدولی بترتیب سال، نزول منظم کرده‌ایم و موضع هر گروه را مستقلاً نشان داده‌ایم. نیمی از آیات به جبهه کافران اختصاص دارد و نیمه دیگر به اهل کتاب و جبهه داخلی، نیمه نخست عمدتاً مربوط به دوران مکه است و نیمی دوم عمدتاً مربوط به دوران مدینه، و در هر حال نشان میدهد که این «روش» برخورداری اصولی با مسئله بوده احراز قدرت (اعم از سیاسی، نظامی، و اقتصادی) — تأثیری بر آن ندارد.

ردیف	سوره و آیه	طرف تبلیغ	حالات و موارد مختلف عکس العمل رسول (ص)	موضوع بی رغبتی
۱	نود ۵۴	اهل کتاب	فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهٖ مَآخِذٌ وَعَلَيْكُمْ مَآخِذٌ مِّمَّا تَمْتَلِكُمْ <sup>(۱)</sup>	تسلیم نشدن به حکم خدا و فرستن به جبهه جنگ
۲	آل عمران ۳۲		فَإِن لِّلَّهِ لَا يَحِيطُ الْكَافِرِينَ <sup>(۲)</sup>	اتخاذ ولایت کفار و سازشکاری با آنها
۳	نساء ۸۹		فَتَذَرُهُمْ فَاتَلُوهُم مِّنْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ <sup>(۳)</sup>	قتل مؤمنین (بناها مورد شدید در مورد منافقین محارب)
۴	تغابن ۱۲		فَأَعْلَوْا إِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ <sup>(۴)</sup>	عدم اطاعت از رسول در هجرت و قبول مصیبت
۵	مائده ۹۲		وَمِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكُمْ خِيَانَةٌ <sup>(۵)</sup>	فما روا الود گئی بمشروبات
۶	نساء ۸۰			عدم اطاعت از رسول در قتال با مشرکین.
	آل عمران ۲۰	اهل کتاب	وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْإِبْرَادِ <sup>(۶)</sup>	اسلام تیاوردن و مواجهه
۱	بقره ۱۳۷	اهل کتاب	وَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ مَّا يَكْفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ الْجَمِيعُ الْعَلِيمُ <sup>(۷)</sup>	بی ایمانی به خدا و رسول و فرق گذاشتن میان رسولان او
۲	آل عمران ۶۳		فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْرِدِينَ <sup>(۸)</sup>	عدم آمادگی برای وحدت و تسلیم همگانی بحق - مواجهه
۳	آل عمران ۶۴		فَقُولُوا أَشْهَدُوا بِمَا نَأْمُرُكُمْ <sup>(۹)</sup>	" " " " " "
۱	انبیاء ۱۰۹	کفار و مشرکین	فَلَوْلَا دَرَكُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ <sup>(۱۰)</sup>	عدم تسلیم در برابر حق
۲	نحل ۸۲		وَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ <sup>(۱۱)</sup>	عدم تسلیم در برابر حق
۳	توبه ۱۲۹		فَلَوْلَا حِسْبَى اللَّهِ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ <sup>(۱۲)</sup>	بی ایمانی
۴	هود ۳		فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ <sup>(۱۳)</sup>	انکار عبادت و توبه و استغفار
۵	هود ۵۷		فَقَدْ أَهْلَقْتُمْ مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ <sup>(۱۴)</sup>	بی ایمانی، شرک، کید
۶	انفال ۴۰		فَأَعْلَوْا إِنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ <sup>(۱۵)</sup>	دستور قتال با کفاری که از فتنه دست برنمیدارند.
۷	توبه ۳		فَأَعْلَوْا إِنَّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ كُفْرًا <sup>(۱۶)</sup>	کفر و شرک
۸	یونس ۷۲		فَأَنذَرْتُكُمْ مِّنْ آتِنَا <sup>(۱۷)</sup>	عدم ایمان و تسلیم به حق کید و مکر
۹	شوری ۴۸		فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حِطًّا إِنَّا عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ <sup>(۱۸)</sup>	کفر، اعراض از آیات حق
۱۰	فصلت ۱۳		فَلَوْلَا نَذْرٌ مَُّعَاقِبَةٌ لَّخَلَّصْنَاكَ مِنَ الْغَايَةِ وَمِمَّا نَذَرْنَا <sup>(۱۹)</sup>	کفر، ظلم، عدم استنجاب دعوت حق.

## نمودار شماره ۱۲

### ترجمه آیات

- ۱- پس اگر پشت کردند پس جز این نیست که بر اوست آنچه بار شده (وظیفه ابلاغ رسالت) و بر شما است آنچه بار شده اید (وظیفه اطاعت).
- ۲- پس اگر پشت کردند پس همانا خدا کافران را دوست نمیدارد.
- ۳- پس اگر پشت کردند پس آنها را بگیرید و بکشید، هر کجا بآنها دسترسی پیدا کردید

با کمال شگفتی و برخلاف انتظار، در برابر اعراض و روگردانی جناح‌های مخالف هیچگونه اثری از شدت عمل و اعمال قدرت نمی‌بینید (بجز دو مورد خاص که توضیح داده خواهد شد). تماماً ابلاغ و ارشاد است، تا آنجا که مربوط بسرنوشت خود شخص است هر کسی آزاد است هر چه می‌خواهد بکند، و حتی در مورد دیگران نیز مادامیکه عملاً بچنگ و قتال نپرداخته‌اند، بخاطر کید و مکر و فحش، مسخره نمیتوان معترض کسی شد.

ذیلاً به توضیح مختصر جدول میپردازیم:

**الف - کفار -** در مورد جبهه کفار، مخاطب شش آیه از دو آیه شخص پیامبر است که در دو مورد آن وظیفه ابلاغ مبین بعنوان تنها ماموریت رسول گوشزد گردیده و از موضع حفاظت بشدت نهی شده است:

- |                      |   |
|----------------------|---|
| ۴- پس اگر پشت کردید  | پس بدانید جز این نیست که بر رسول ما تنها وظیفه ابلاغ آشکار (نه اعمال فشار مقرر شده) است.  |
| ۵- و هر کس پشت کرد   | پس (بدانکه) ما تو را بر آنها (بعنوان) محافظ نفرستاده‌ایم.   |
| ۶- و اگر پشت کردند   | پس (بدانکه) نقش توتنها ابلاغ کردن آشکار است و خدا (خودش) به بندگان کاملاً بصیرت دارد  |
| ۷- و اگر پشت کردند   | پس تنها اینها هستند. که در حال تفرقه وجدائی بسر میبرند پس بهمین زودی خداوند تو را از شر آنها نگاه میدارد، و او است خداوندی پس شنوا و دانا |
| ۸- و اگر پشت کردند   | پس همانا خدا نسبت به فاسدین بسیار دانا است.   |
| ۹- و اگر پشت کردند   | پس بگوئید شاهد باشید که ما از تسلیم شدگان (بامر خدا) هستیم.   |
| ۱۰- و اگر پشت کردند  | پس بگوئید من شما را (و غیر شما را) یکسان آگاه کردم  |
| ۱۱- و اگر پشت کردند  | پس بر توتنها ابلاغ آشکار (مقرر شده) است.  |
| ۱۲- و اگر پشت کردند  | پس بگو خدا مرا پس است. معبودی جز او نیست من بر او توکل میکنم.   |
| ۱۳- و اگر پشت کردند  | پس (بگو) همانا من از عذاب روز کبیر بر شما میترسم.   |
| ۱۴- و اگر پشت کردند  | پس (بگو) همانا من آنچه را بخاطر آن بسوی شما فرستاده شده‌ام ابلاغ کردم.  |
| ۱۵- و اگر پشت کردند  | پس بدانید همانا خدا مولای شماست، چه مولای خوبی و چه یاور خوبی!  |
| ۱۶- و اگر پشت کردید  | پس بدانید که شما ناتوان کننده خدا نیستید.   |
| ۱۷- و اگر پشت کردید  | پس من اجری از شما در خواست نکرده‌ام.  |
| ۱۸- و اگر رو گردانند | پس (بدانکه) ما تو را (بعنوان) نگهبان بر آنها نفرستاده‌ایم، بر تو وظیفه ای جز ابلاغ نیست.  |
| ۱۹- و اگر رو گردانند | پس بگو شما را از صاعقه ای همانند صاعقه (قوم) عاد و ثمود بیم میدهم.  |



فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ — فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

در دو مورد، نقش انذار دهنده و نصیحت و دلسوزی رسول را شرح میدهد:

فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ  
فَقُلْ أَتَذَرْتُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ.  
و در دو مورد دیگر اتمام حجت و توکل او را بیان میکند:  
فَقُلْ أَذُنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ  
فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ.

علاوه بر رسول اکرم در دو آیه دیگر هم شیوه سایر انبیاء یادآوری شده است: و همین معنا را از زبان حضرت هود خطاب به قومش نقل مینماید:  
فَقَدْ أَرْسَلْنَاكَ بِإِسْمَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ مُوسَىٰ وَهَارُونَ  
فَقُلْ أَتَذَرْتُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ.  
(هود ۵۷).

و یا از زبان حال حضرت نوح را در رابطه با قومش توصیف میکند:  
فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ... (یونس ۱۰).

مخاطب یک آیه (آیه ۳ سوره توبه) خود کافرین هستند، در این مورد نیز بجای تهدید و ایراب تنها بآنها گفته میشود مطمئن باشید با اعمال کفرآمیزتان خدا را بستوه و عجز نتوانید آورد: فَاغْلَمُوا إِنَّكُمْ عَلَىٰ غَيْرِ مُعْجِزٍ مِنَ اللَّهِ.

بالاخره در یک مورد هم پس از بیان جمله شرطیه «وَإِنْ تَوَلَّوْا» علاوه بر رسول اکرم مسلمانان را مخاطب و مکلف قرار داده است، این آیه تنها موردی است (در این سری آیات) که جنبه عملی و شدید پیدا کرده و بدلیل سوءاستفاده و استناد فراوانی که طالبان خشونت و انتقام بآن میکنند لازم است توضیحات بیشتری بدهیم؛ علت این شدت عمل فتنه مستمر کفار است که بتعبیر قرآن از قتل شدیدتر است (الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ). در اینجا مسئله از حالت اعراض و روگردانی ظاهری خارج شده شکل عملی و فتنه اجتماعی بخود گرفته است و میرود تا هستی مسلمانان را بمخاطره افکند، اما در این مورد خاص هم علیرغم خُبثِ طینتِ کفار (که در آیه قبل اشاره شده) دستور قتال فقط بخاطر دفع فتنه داده شده و منحصرأ جنبه دفاعی دارد نه حالت تعرضی بقصد تحمیل مکثب یا تسویه حسابهای گذشته.

به اصل آیه با مقدمات آن توجه کنید:

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ الْأَوَّلِينَ. وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مُوَلِّكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ.<sup>۱</sup>

ابتدا اعلام عفو عمومی و پاک کردن حسابهای گذشته است که رسول اکرم مأمور شده آنرا برای کفار قریش ابلاغ و قرائت نماید، مشروط بر آنکه از جنگ و فتنه دست بردارند تا خداوند هم قتل و آزار گذشته شان در باره مؤمنین را بیامرزد. و البته اگر باز هم بخواهند بمواضع سابق خود برگردند همان سنت سابقه دار الهی که پیشینیان آنها را هلاک کرد در حق ایشان هم جریان می یابد.

اما دست قدرت خدا بصورت هلاکت دنیائی از آستین مؤمنین نیز خارج میشود، بنابراین مسلمانان هم وظیفه دارند برای اقامه دین خدا و مساعد ساختن محیط اجتماع عوامل فتنه را بجای خود نشانده از مواضع حق خود دفاع کنند، پس: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ...

اما همانطور که گفته شد این اقدام صرفاً جنبه دفاعی دارد و برای آنکه به زیاده روی و انتقامجویی نکشد بلافاصله اضافه میکند:

فَإِنِ انْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (اگر دست برداشتند و صرفنظر کردند خدا بآنچه میکنند بینا است). و بعد از این مقدمات است که میفرماید: وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مُوَلِّكُمْ...<sup>۲</sup>

یعنی اگر آنها بازهم رغبتی به صلح و صفا و غفران الهی نشان ندادند و خواستند جنگ و فتنه را ادامه دهند، شما هم کوتاهی و سستی و غفلت نکنید، بدانید که خدای مولای شما است، چه مولای خوب و چه یاور خوبی! (نعم المولی و نعم النصیر).<sup>۲</sup>

آیا در آیات ذکر شده اثری از تحمیل ایدئولوژی، اجبار اعتقادی، سانسور فکری، تفتیش عقاید (انکیزیسیون) میبینید؟... و آیا این احکام انحصار به پیامبر (ص)

۱- انفال (۸) آیات ۳۸ تا ۴۰.

۲- در توضیحات فوق از تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبائی (جلد ۱۷ صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۱) استفاده شده است.

و دوران صدر اسلام داشته، مربوطه به جناحهای مخالف آن دوره است یا عمومیت و دوام همیشگی دارد؟

**ب - اهل کتاب -** در اینمورد نیز همانند کفار، اصول و ضوابط رفتاری مشخص است؛ در مقابل تفرقه و شقاق و مناجّه و لجاجت مشرکین اهل کتاب اگر اعتقاد داریم که: *اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ*. دلیلی ندارد احساس و کالت و حفاظت نمائیم، بنابراین خدا را برای رسیدگی بحساب آنها کافی میدانیم (*فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ*). و دخالتی در کار نمیکنیم، فقط اعلام می‌داریم و آنها را بشهادت میگیریم که ما تسلیم خدا هستیم: *فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ*. (آل عمران ۶۴)

در مورد اهل کتاب خداوند این اطمینان را بמוمنین میدهد که آنها جز آزار و اذیت هرگز ضرری بشما نمیتوانند بزنند (*لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى - ۱۱۱/۳*)، نه اینکه بیمه مجانی شده باشید، بهای آن صبر و تقوای است که باید بپردازید، و تنها در اینصورت است که کید و نیرنگهای آنها (و هر گروه و جبهه دیگر) در شما کارگر نخواهد شد (*۱۲۰/۳*).

... *وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَإِيْضْرُكُمْ كَيْدَهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ*.

بدن جامعه مانند بدن فرد اگر سالم و قوی باشد در برابر میکروبهای مهاجم بخوبی دفاع میکند، دیگر خرج و زحمتی لازم نیست تا با شرک زدائی و کفر ستیزی و مبارزه با نفاق نیروهای خود را هدر دهیم و ضعیف شویم. بعبارت دیگر خودسازی و پرداختن به درون و نیروهای خود، تضمین کننده سلامت جامعه در برابر نیروهای بیگانه میگردد!

و اگر میبینیم اهل کتاب در هیئت ابرقدرتهای غربی در قرون اخیر (برخلاف ظاهر آیه فوق) با استعمار و استثمارنه تنها آزار و اذیت بلکه شدیدترین «ضرر» و صدمه را هم بکشورهای اسلامی زده‌اند دلیلش غفلت از همان شرط «ان تصبروا و تتقوا» میباشد و فرسوده و بلا دفاع شدن بدن جامعه در برابر میکروبهای مهاجم.

---

۱- مرحوم طالقانی در تفسیر آیه: «وَكَايُنُ مَنْ بَنَى قَاتِلَ مَعَهُ زُبُؤُنَ كَثِيرًا...» مینویسد: «رَبِّوْنَ که تربیت شدگان پیمبران بودند، در برخورد با مصائب توانفرسا و در هر حال، نه از قدرت ربوبی رب خود غافل میشدند و نه از خلل‌های درونی و گناه و اسراف و آثاری که اینها در پی دارد و همیشه خود را در معرض گناه می‌دیدند و اینها را بیش از عوامل و علل بیگانه از خود موجب شکستها می‌شناختند. و جلب عنایت رب را برای غفران ذنوب و اسراف بر نفس، و ثبات قدم، منشاء هر بیروزی (ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین).

## ج - جبهه داخلی

مهمترین بخش این قسمت مربوط به جبهه داخلی یعنی جامعه اسلامی است که در آن از مؤمن صالح و عامل به احکام وجود دارد تا مسلمان زبانی، ترسو، خانه نشین، فراری از جهاد، طاغوت زده، آلوده به قمار و مشروب... و بالاخره منافق دورویی که با قلب کافرش خود را در میان مسلمانان جا زده از پشت بآنان خنجر میزند.

این بخش از اینجهدت حائز اهمیت و مستلزم تفصیل و تشریح بیشتری است که مربوط به دوران مدینه یعنی شرایط استقرار نظام و حاکمیت قدرت مکتب بوده با مصادیق عینی امروز جامعه ما انطباق عبرت آوری دارد. بهمین دلیل این بخش را با توضیحات بیشتر در جدول مستقلی تنظیم نموده آیات ماقبل و مابعد هر مورد را ذکر کرده ایم.

بطوریکه در نظر اول ملاحظه میشود تمامی آیات در رابطه با «اطاعت» از رسول یعنی فرمانبرداری از مقام زعامت و رهبری جامعه مطرح شده است، بنابراین بحث از افراد، احزاب و گروههایی است که یا عصیانگرند و انضباط و اطاعتی ندارند و یا اعتنائی به فرامین و رهنمودهای رهبری نمیکنند، طبق روال معمول، بخصوص وقتی پای خدا و دین و پیغمبر در میان باشد، بدیهی بنظر میرسد که این افراد قاطعانه سرکوب گردند و ریشه نهال عصیان قبل از پاگرفتن از بیخ و بن درآورده شود، این منطق، حداقل برای مؤمنین بمکتب کاملاً موجه جلوه میکند. تجربیات بشری نیز در میان خودمان و در دنیای شرق و غرب، بخصوص در دوران حاکمیت هزار ساله پاپ و کلیسا بر اروپا، بخوبی این حقیقت را ثابت میکند. هزاران انسانی که باتهام الحاد و مخالفت با قالب های فکری کلیسا سوزانده و معدوم شدند حکم اعدامشان بدست مقدس ترین اسقف ها، قربه الی الله! نوشته و امضاء میشد<sup>۱</sup>. اما برخلاف رویه سایر مکاتب و حتی انتظار و استدلال بسیاری از مؤمنان، آیات مورد استناد منطق و راه دیگری ارائه میدهند که بکلی با قالب های پذیرفته شده ما متفاوت است! بحث از قبول نظری مطلب و ایده و تئوری آن نیست، صحبت عمل و پیاده کردن تئوری است.

۱- و در اردوگاه سوسیالیسم! ذر راه حفظ سلطه طبقه کارگر و استقرار سوسیالیسم، عدالت اجتماعی و...

آیه و سوره	تذکره	اشخاص مورد خطاب	شرح آیه	عمل مورد ابراد
تغابن ۱۲	ب۹	مسلمانان غیر مبارز (حاضر نشدن در جهاد)	مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَجْعَلْ لَهُ اللَّهُ مَخْرَجًا وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى الرَّسُولِ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳)	فرار از مصیب
۵۴ ۵ ۵۷	ب۱۰	مسلمانان نافرمان دور و اعراض از خروج	وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا آيَاتٌ مِنْ رَبِّنَا قُلْ إِنَّ آيَاتِ اللَّهِ لَأَنْزِلُهَا عَلَىٰ مَن يَشَاءُ لِيُخَيِّرَ لِمَن يَشَاءُ صَفْوَةً مِّن ذُرِّيَّتِهِ لِيُؤْتِيَ مَن يَشَاءُ مِمَّا يَشَاءُ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ فَقُلْ لَوْ أَنزَلْنَا الْكِتَابَ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ لَّحَمَلْنَا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَلًّا وَقَالُوا لَوْلَا نُنزِّلُ الْآيَاتَ لَإِنَّمَا تَحِيحَاتٌ فِي ظُنُونِنَا قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَأَن تَطِيعُوا هِندُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵)	عدم تسلیم بحکم رسول
۵۲ ۳۲	۳	مسلمانان سازشکار (اتخاذ ولایت غیر خدا)	قُلْ لِمَن كُفِرْتُمْ بِهِ لَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا حُدُودَهُ فَزَيِّنُوا لَهَا لَكُم مِّنَ اللَّهِ مَالٌ كَثِيرٌ مَّا تَكْفُرُونَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ (۱)	رابطه با اهل کتاب وشرکتین
فتح ۱۶	۵۷	مسلمانان غیر مبارز (حاضر نشدن در جهاد)	قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفْرَانِ أَجْرٌ مَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ	خانه نشینی
نساء ۶۳	۵۸	مسلمانان طاعت زده نعمت تأکیر قدرت حاکم	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ	سرپیچی از فرمان رسول در رسمیت نشاختن طاعت
نساء ۸۰	۵۸	مسلمانان نافرمان فراری از جنگ، نوطه گر دور	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ	دوروی و نفاق عدم اطاعت رسول
نساء ۸۹	۵۸	مناظرین معارب	قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ	کشتار مؤمنین و دست درازی بانها
مائده ۹۲	۵۹	مؤمنین قمار بازو مشروب خوار	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَسْهَابُ وَالْحَالِفُونَ بِأَيْمَانِهِمْ أُلْهُمٌ مُّجْتَمِعٌ يَسْتَلِغُ الْوَجْهَ وَيَحْتَمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ مِمَّا فِي الْوَجْهِ وَالْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَسْهَابُ وَالْحَالِفُونَ بِأَيْمَانِهِمْ أُلْهُمٌ مُّجْتَمِعٌ يَسْتَلِغُ الْوَجْهَ وَيَحْتَمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ مِمَّا فِي الْوَجْهِ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَى اللَّهِ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ	سرپیچی از حکم دوری از قمار و مشروب

مثلاً علیرغم اینکه گفته میشود امیرالمؤمنین علی (ع) از نیت و برنامه شوم ضارب خود قبل وقوع حادثه وقوف داشت ولی ممانعت و قصاص قبل از چنایت نکرد، می بینیم این حادثه فقط در نقلی منابر و مجالس، آنهم برای ایام ضربت خوردن در ماه مبارک رمضان کار برد دارد و شیوه عمل ما، حتی از دیدگاه اعتقادی، همان خفه کردن عصیان در نطفه است. حرف کاسه های داغ تر از آتش همیشه همین بوده که چطور اجازه دهیم بی دینها و منکرین خدا علناً معصیت کرده باعمال و افکار ما بخندند و توده مردم را بسمت خود جذب نمایند؟

### ترجمه آیات

- ۱- بگو اگر شما خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد، و خدا آمرزنده مهربان است بگو از خدا و پیامبرش فرمان ببرد پس اگر پشت کردند (رغبتی باینکار نشان دادند)، پس خدا کافران را دوست ندارد.
- ۲- به اعراب بازمانده (از جهاد) بگو: بزودی بسوی قومی که بسختی نیرومند است خوانده میشوید که با آنها نبرد کنید یا (تا) اسلام بیاورند، پس اگر فرمان بردید، خدا شما را پاداشی نیکو دهد و اگر پشت کردید، چنانکه پیش از این هم پشت کردید، شما را عذاب کند، عذاب دردناکی.
- ۳- هیچ مصیبتی (بکسی) نرسد مگر بحکم خدا و هر کس بخدا ایمان آورد، (همو) دل وی را هدایت کند و خدا بهمه چیز داناست. و خدا را فرمان ببرد و رسول او را فرمان ببرد و اگر پشت کردید بر رسول ما جز پیام رساندن آشکار نیست.
- ۴- آنچه از نیکی بتورسد از خداست و آنچه از بدی بتورسد از خود توست. و تو را برای مردم (بعنوان) رسول فرستاده ایم و کافی است که خدا گواه باشد. هر که از پیامبر فرمان برد، بیگمان از خدا فرمان برده است و هر که پشت کند پس (بدانکه) ترا بر آنها نگهبان فرستاده ایم! و میگویند طاعت! (فرمان برداریم) ولی موقعیکه از پیش تو بیرون میروند گروهی از آنها گرد هم شبانه تدابیری جز آنچه تو میگویی طرح ریزی میکنند (جلسه مخفی شبانه برای نرفتن بجبهه جهاد و مخالفت با نظریات رهبری تشکیل مدهند). و خدا تصمیم های شبانه آنها را مینویسد پس متعرض آنها نشو (جبهه گیری و مقابله نکن) و بر خدا توکل کن که خدا برای وکالت و سرپرستی کافی است.
- ۵- و میگویند بخدا و رسول ایمان آورده ایم و اطاعت میکنیم آنگاه با وجود این گروهی از ایشان پشت میکنند و آن گروه مؤمن نیستند... هر کس خدا و رسولش را فرمان برد و از خدا بیم کند و از همو بپرهیزد چنین کسانی رستگارانند. بخدا سوگند همی خورند، قسم های مؤکد که اگر فرمانشان دهی البته بسوی جهاد بیرون میشوند. بگو سوگند مخورید (نیازی بسوگند نیست)، طاعتی معروف (از سوگند شما بهتر است) که خدا از اعمالیکه میکنید کاملاً خبردار است. بگو خدا را فرمان ببرد و رسولش را، پس اگر پشت کردند (سرکشی و عصیان) جز این نیست که بر اوست (پیامبر) آنچه (از تکلیف) بروی نهاده اند و بر شماست آنچه بر شما نهاده اند. و اگر فرمانش ببرد هدایت یابید و (بدانید که تهدید و فشاری نیست و) بر رسول وظیفه ای جز رساندن آشکار نیست.

درختی که اکنون گرفته است پای      به نیروی مردی درآید زجای  
ورش همچنان روزگاری هلی      به نیروی پیلی ز بن نگسلی

اما مجموعه آیاتیکه در جدول مورد استناد قرار گرفته (و بجز این آیات آیه دیگری هم در این سیاق و در قالب «إِنْ تَوَلَّوْا» ... وجود ندارد) آزاد گذاشتن و عدم ممانعت را توصیه میکند؛ اگر آنها اطاعت نمیکنند بدانکه ما تو را حفیظ (مراقب نگهبان) آنها نفرستاده ایم، وظیفه تو فقط ابلاغ مبین است، اطاعت فقط باذن خدا است (با آمادگی قلبی آنها)، متعرض آنها نشو و بخدا توکل کن...

۶- ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا فرمان برید و از رسول و صاحبان امر (برگزیده از میان خودتان اطاعت کنید و اگر در موضوعی درگیری و نزاع با یکا یگر پیدا کردید ... آیاتمی بینی کسانی را که (پیش خود) میپندارند که بآنچه بسوی تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده ایمان دارند، (اما در اختلافات و منازعات خویش بجای رجوع بقرآن و رسول) میخواهند داوری نزد طاغوت برند در حالیکه دستور دارند او را منکر شوند (نظام طاغوت را برسمیت نشناسند) و شیطان میخواهد (باینوسیله) آنها را گمراه کند، ... آنها کسانی هستند که خدا آنچه در دلهایشان هست میداند پس تو متعرض آنها نشو (در برابرشان موضع ممانعت نگیر) و پندشان ده و گفتار رسا و بلیغی (که در جان و قلبشان کارگرافتد) بآنها بگو. و ما هیچ رسولی نفرستادیم جز برای آنکه باذن خدا فرمان وی ببرند (نه با زور و تهدید، بدلیل اینکه اگر آنها هنگامی که بر خودشان ستم روا داشته اند پیش تو بیایند و ..... بیگمان خدا را توبه پذیرم. بان خواهند یافت ... و هر کس خدا و رسول را فرمان برد آنها در جرگه کسانی اند که خداوند بر آنها نعمت داده است....

۷- ای کسانی که ایمان آورده اید همانا خمر و قمار و بتها و تیرهای قرعه (خرافات فال و قرعه کشی و...) پلید است و از کارهای شیطان. پس از آن دوری کنید باشد رستگار شوید.... و خدا را فرمان برید و از پیامبر اطاعت کنید. پس اگر نکردید (باین حکم واقعی ننهادید و بکار خود ادامه دادید) پس بدانید که بر فرستاده ما فقط (وظیفه پیغام) رسانیدن آشکار است.

۸- شما را چه میشود که در باره منافقین دودسته شده اید (دوشیوه برخورد را مصلحت میدانید)؟ در حالیکه خداوند آنها را بواسطه آنچه انجام داده اند سرنگونشان کرده است (وارونه عمل میکنند) ... و آنرا که خدا گمراه کند هرگز برای او راهی نیابی.... پس اگر پشت کردند (از کارزار با شما کناره گیری نکردند) پس آنها را هر جا یافتید بگیرید و بکشید و از آنها دوست و یآوری نگیرید... (اما) اگر از شما کناره گرفتند و جنگ نکردند و مسالمت را با شما برگزیدند، خداوند برای شما هیچ راهی (برای دستگیری و قتل) علیه آنها قرار نداده است... (البته) اگر از شما کناره نگرفتند و مسالمتی با شما مطرح نکردند و دست از شما برنداشتند هر کجا آنها را یافتید بگیرید و بکشید. و (منحصراً) اینها هستند که ما برای شما نسبت بآنها چیزگی آشکاری قرار داده ایم (نه هر منافق بیطرفی).

## موضوعگیری‌های و شیوه‌های برخورد

نافرمانی و عصیان که در آیات تشریح گردیده حالت‌های مختلفی دارد که لازم است آنها را دسته‌بندی نمائیم:

۱- نیمی از آیات مربوط به کسانی است که از مصیبت هجرت و جهاد هراس دارند، حاضر نیستند بفرمان پیامبر از شهر و دیار خود خارج شوند، از جهاد شانه خالی میکنند و نمیخواهند در جبهه حاضر شوند، البته اعلام مواضع موافق میکنند و قسم‌های مؤکدی هم برای اثبات مدعای خود میخورند اما دروغ میگویند و منافق هستند.

۲- کسانی که هنوز روابط و پیوندهای دوران جاهلیت را با کفار و مشرکین اهل کتاب حفظ کرده‌اند، یعنی علیرغم قبول اسلام هجرت و انقلاب درونی نکرده رسوبات و تعلقات گذشته را از خود جدا نکرده‌اند. اینها بجای اینکه در گرفتاریهای اجتماعی و صحنه‌های درگیری حق و باطل به ولایت خدا تکیه کنند، از ترس پیش‌آمدهای ناگوار یا شکست و مصیبت، با دشمنان اسلام رابطه سازشکارانه و منافقانه برقرار میسازند و سعی میکنند هر دو جبهه را برای روز مبادا بنحوی داشته باشند! اینها با بیگانه سروسر دارند و سازشکار هستند.

۳- کسانی که در اختلافات و مراعات میان خویش به محاکم قضائی رژیم طاغوت مراجعه میکنند، باین ترتیب با قبول حکم آنها (بجای گردن نهادن به حکم خدا و رسول در قرآن و سنت) بطاغوت رسمیت می‌بخشند! این گروه هنوز بندهای اسارت خود را از نظامات غیر الهی پاره نکرده از نظر روحی و شخصیتی آزاد نشده‌اند. وابستگان رژیم سابق نیز گرچه بنظام جدید اعلام وفاداری کرده‌اند اما قلباً حال و هوای همان اوضاع را دارند و بهمان فرهنگ وابسته‌اند.

۴- کسانی که بخاطر سستی ایمان و ضعف اراده هنوز به قمار و مسکرات آلوده باقی مانده و نتوانسته‌اند از این اعمال شیطانی اجتناب و احتراز نمایند، با اینکه از مسلمانان و در جمع مؤمنین هستند ولی هنوز گرفتارند. اتفاقاً تعداد این گروه در جوامع فعلی اسلامی بسیار زیاد است، کسانی که مسلمان شناسنامه‌ای هستند و فقط سالی دو ماه (محرم و رمضان) مؤمن میشوند!



۵- و بالاخره منافقین مسلحی که کارشان از عصیان و مخالفت زبانی به توطئه و دست اندازی بحیات مؤمنین کشیده فتنه و فساد مستمر میکنند. در مورد این گروه سفارشات و یژه‌ای شده که نحوه مقابله رسول و مؤمنین با آنها (در صورت ادامه فتنه) شکل دفاعی دیگری بخود میگیرد (که بموقع خود مفصلاً توضیح داده خواهد شد).

۱- رفتار پیامبر از جهات عدیده‌ای در رابطه بامنافقین قابل مطالعه است، میدانیم در دوران قدرت و حاکمیت پیامبر در مدینه یک منافق کشته نشد، در حالیکه قدرتمندان تاریخ همینکه براوضاع مسلط شده‌اند سرکوب مخالفین را آغاز نموده‌اند. پیامبر حتی عبدالله بن ابی سرکرده و رهبر منافقین را تحمل میکرد و با حلم و مدارا در برابر اعمال ناشایست او عکس العمل نشان میداد تا جائیکه پس از مرگش بر جنازه اش نماز گذارد و برای او استغفار نمود، رفتار پیامبر با عبدالله بن ابی باعث گردید مردم از وی برگردند و در میان قوم و هواداران خویش سرافکنده گردد تا جائیکه بتدریج بمرحله‌ای رسید که از ترس قوم خویش نمیتوانست با رسول خدا مخالفت نماید. این همان شخص است که آیات نفاق در شأنش نازل شده بود و همان کسی است که عمر با اصرار بخاطر تحریکات و توطئه‌هایش قتلش را از پیامبر طلب میکرد، بعدها در همین رابطه پیامبر به عمر فرمود: اگر آنروز که اصرار میکردی فرمان قتل عبدالله را صادر کنم چنان میکردم بیم آن میرفت قومش از اسلام برگردند اما چون او را عفو کردیم و بحال خود رها نمودیم امروز قومش او را ملامت میکنند و آنچنان اعتقاد محکم دینی پیدا کرده‌اند که اگر امروز آنها را فرمان دهم تا او را بکشند بخاطر تعصب دینی اینکار را خواهند کرد.

ناگفته نماند حداقل در دو مورد پیامبر نسبت به منافقین شدت عمل نشان داده است. مورد نخست قبل از عزیمت بجهنگ تبوک است که عده‌ای از منافقین برای جلوگیری از رفتن مردم بجهنگ هر روز در خانه مردی یهودی اجتماع میکردند و به توطئه می پرداختند. بدستور پیامبر مسلمانان این خانه را که مرکز توطئه مشترک یهود و منافقین شده بود آتش زدند. مقابله جدی و شدید دیگر خراب کردن مسجد ضرار است که توسط منافقین بعنوان سنگری علیه وحدت و کمینگاهی برای محاربین خدا و رسول بنا شده بود.

آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰ سوره توبه که اشاره باین توطئه منافقانه دارد بیانگر دقیق مواضع نفاق افکنانه این گروه میباشد. باید توجه داشت که پیامبر در این دو مورد نیز بخود منافقین تعرضی نکرد، نه سرکوبشان نمود و نه فرمان دستگیری و زندانشان داد، بلکه تنها پایگاهشان را که علیه مسلمین بنا شده بود از بین برد. کلمه «ضرار» که در تعریف مسجد آنها ذکر شده (والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و...) بیانگر این مطلب است که بدلیل ضرر و آزاری که این پایگاه برای مجتمع اسلامی بوجود میآورد لازم بود دفع ضرر و دفاع از منافع جمع انجام گیرد.

اینک بخاطر اهمیت و بزرگای که این بخش در رابطه با مسائل و مشکلات جامعه انقلابی امروز ما دارد و ضرورتی که نسبت به تبیین معیارهای رفتاری اسلام نسبت به گروههای مختلف فکری و سیاسی جامعه احساس میشود لازم میدانیم تک تک آیات این بخش را بصورت بازتری مورد بررسی قرار دهیم، باشد بخواست خدا به تصحیح برخی انحرافات و تندرویها که ناشی از تسلط احساسات و جو خوشونت پسند است پردازیم.

در این بررسی آیات را بترتیب نزول مطالعه میکنیم تا در جریان سیر تحول محتوایی موضوع بهتر قرار بگیریم.

## عاقبت طلبان

۱- نخستین آیه جدول (تغابن ۶۴) که در سال نهم بعثت در مکه نازل شده تلویحاً از مسلمانان عاقبت طلبی نشانه میدهد که گویا پس از پذیرش اسلام هنوز در بدری و آوارگی، گرسنگی، و محرومیت و تهدید و شکنجه را مصیبتی غیرمنتظره و ناخواسته تلقی کرده حوصله در دستر و آمادگی قبول مصائب را پیدا نکرده اند. آنها با این شناخت سطحی، برای فرار از مصیبت، فرمان رسول را زیر پا میگذاشتند و پاداش خدائی را از راههای سهل تری جستجو میکردند. باید توجه داشته باشیم هنوز دوران مکه است و چهار سال به هجرت یعنی تشکیل مدینه الرسول و آغاز دوران درگیریهای نظامی باقی مانده است، مسلمین هنوز قدرت و حاکمیتی پیدا نکرده اند، بنابراین محیط بطور طبیعی برای ظهور و بروز گروهی بنام منافقین آماده نیست. جبهه بندیها و موضعگیریها بصریح و روشن است و دلیلی برای نفاق وجود ندارد، نه کسی برای قبول اسلام سود مادی دارد نه از پیامبر و مسلمین باکی، اما زمینه نفاق از نظر روانی بطور طبیعی با توجه بسوابق جاهلیت در میان تازه مسلمانان وجود دارد و میرود بتدریج با کسب قدرت و امکانات رشد کند. گذشته از آن، آهنگ وحی و سبک آیات قرآن

بگونه‌ای بوده که مسئله هجرت و عکس‌العمل سست عنصران را همانند سایر پدیده‌های اجتماعی از قبل پیش‌بینی و تدارک مینموده است، بنابراین در این آیه ضعف ایمانی گروهی از مسلمانان را در برابر ناملازمات وارده تشریح میکند و مصیبت را «باذن الله» و نتیجه ایمان را هدایت قلبی (درک این رابطه) می‌شمارد. از این بعد مطلب مورد نظر ما مطرح میشود؛ با این گروه چه باید کرد؟ آیا برای عبرت دیگران قبل از اینکه موج نافرمانی گسترش یابد باید شدت عمل بخرج داد؟ باید آنها را بایکوت و منزوی کرد؟ باید در میان جمع تقبیح و تنقیدشان نمود؟ یا برخورد دیگری لازم است؟ قرآن در این آیه توصیه‌ای به رسول اکرم و مؤمنین ندارد فقط عافیت طلبان را مخاطب قرار داده میگوید «از خدا و رسول اطاعت کنید، اما اگر نکرديد (بدانید) بر رسول ما (وظیفه‌ای) جز ابلاغ آشکار نیست».

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (تغابن ۱۲).

یعنی مطمئن باشید او متوسل به زور و اعمال فشار نخواهد شد. این اطمینان را با آنها میدهد که اگر هم اطاعت کردند اطاعتشان قلبی و «قربةً إلی الله» باشد نه از ترس رسول! اطاعتی که بزور و فشار و با اسلحه حاصل گردد، گرچه ممکن است برای ما مطلوب باشد اما برای خدا ارزشی ندارد. در این مورد نیز قبلاً به آیه‌ای استناد کرده بودیم که خداوند هیچ رسولی نفرستاده مگر آنکه باذن خدا اطاعت شود: ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (نساء ۶۴).

واذن الله را هم توضیح داده بودیم که زمینه‌اش آمادگی قلبی و فراهم شدن مقدمات و زمینه لازم در طرف مربوطه است.

### مدعیان ایمان و اطاعت

۲- دومین آیه (نور ۵۴) نیز مربوط به دوران مکه است بنابراین هنوز گروهی بنام منافقین ظاهر نشده‌اند، اما زمینه‌های نفاق و دورویی وجود دارد و در حال رشد است، طبیعی است اعراب بدوی و بادیه‌نشینانی که دسته‌دسته اسلام آورده‌اند نمیتوانند بسرعت خصلت‌های جاهلیت را از خود دور سازند، زمان لازم است تا ایمان در دل‌هایشان حکم گردد. این آیه که یکسال بعد، یعنی در سال دهم نازل شده همان خصوصیات را با شرح و تفصیل بیشتر (بدنبال مجموعه آیاتی) بوضوح بیان میکند، باز هم بدون آنکه هنوز کلمه نفاق را مطرح کند مقدماتاً کسانی را معرفی مینماید که زبانه

ادعای ایمان بخدا و اطاعت از رسول میکنند اما عملاً گروهی از آنها خلاف آن رفتار مینمایند و معلوم میشود (واقعاً) مؤمن نیستند. اینها هر وقت در مسائل و اختلافات نزد رسول خدا خوانده میشوند تا میانشان حکم کند اعراض میکنند در حالیکه اگر حق با منافع آنها سازگاری داشته باشد سرسپرده آن میشوند، آنگاه در دنباله آیات این سؤال را مطرح میکند:

«آیا در دل‌های اینها مرض است، یا شک دارند، یا اینکه میترسند خدا و رسول (در حکم) بآنها ستم کنند؟ در حالیکه خود اینها ستمکار هستند».

سپس در مقام مقایسه گفتار مؤمنین را توصیف میکند که:

«هرگاه بسوی خدا و رسولش خوانده میشوند تا در میان آنها حکم کند با حالت تسلیم و ایمان کامل میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم (سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا) و همین‌ها رستگار اند».

آنگاه بار دیگر به شرح بیشتر خصوصیات اخلاقی همان سست ایمانان برمیگردد و اضافه میکند:

«اینها سخت‌ترین سوگندها را هم در مقابل رسول میخورند که اگر فرمانشان دهد حتماً خروج خواهند کرد!»!

سپس بر رسول میفرماید بآنها بگو:

«اطاعت شما نزد ما شناخته شده است خدا بآنچه میکنید کاملاً آگاه است».

بدنبال مطالب فوق که بعنوان مقدمه‌ای برای آیه مورد نظر آمده است، گرچه طولانی شد اما برای درک بهتر مطلب لازم بود، خطاب بر رسول اکرم (و غیر مستقیم بمسلمانان) فرمان میدهد:

بآنها بگو: «خدا را اطاعت کنید و رسول را اطاعت کنید، اما اگر نکردند و بی‌رغبتی نشان دادند جز این نیست که هر کس بار عمل خودش را بدوش میکشد» (فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ).

یعنی لازم نیست شدت عمل بخرج دهید، بگذارید آزادانه کارشان را بکنند تا خودشان نتیجه عملشان را ببینند. سپس روی سخن را بطرف همان خطا کاران میگرداند و مخاطبشان قرار داده میگوید: «اگر او را اطاعت کنید رهبری (هدایت) شده‌اید و (بدانید اگر هم اطاعت نکنید) بر رسول جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای دیگر نیست؟»

بطور خلاصه، در آیه فوق ایمان زبانی، نافرمانی و عدم تمایل قلبی، اعراض از ارجاع اختلافات و دعاوی به نزد رسول، زبان بازی و نافرمانی از خروج و... گروهی را تشریح میکند که در جامعه اسلامی زندگی میکنند و علیرغم این ویژگیها، رسول و مسلمانان حق ندارند متعرض آنان گردند و آزادی شان را سلب نمایند.

### سازشکاران (بیگانه زدگی)

۳- آیه سوم که در دومین سال هجرت، در آستانه تکوین جامعه نمونه ایمانی (مدینه) نازل شده ناظر به مسلمانانی است که با وجود هجرت از مکه (و فرهنگ و سنت های جاهلانه آن) هنوز در برابر بعضی سران کافر مکه احساس خود کم بینی میکنند و ولایت آنها را ادامه میدهند.

ولایت بمعنای دوستی و مودتی است که بخاطر قرابت و خویشاوندی در دوران قبل از هجرت وجود داشته است. اما اکنونکه ارباب متفرق جای خود را در اندیشه و باور ذهنی مسلمانان به خدای واحد قهاری داده است شایسته نیست بازهم همان روابط و ارزش ها احترام داشته باشد، بدین لحاظ آیات ۲۸ تا ۳۲ سوره آل عمران بشدت این رابطه را مورد انتقاد قرار میدهد و اعلام میکند: «هر کس چنین رابطه ای داشته باشد هیچ پیوندی با خدا ندارد»!

با نفی محبت ها و مودت های دوران کفر، که تضاد اساسی با محبت های جایگزین شده دارد، به پیامبر فرمان میدهد بآنها صریحاً اعلام نماید:

«اگر شما واقعاً دوستدار خدا هستید مرا پیروی کنید (بجای پیروی از کافران) تا خدا هم شما را دوست بدارد و... (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و...)».

آنگاه برای آنکه احساس ترس و تهدیدی از این کلام الهی در ترک سازشکاری با کافران و قطع رابطه با آنها پیدا نکرده باشند بازهم فرمان میدهد: «بآنها بگو خدا و رسول را اطاعت کنید».

و اضافه مینماید:

«اگر نکردند و بازهم پشت نمودند همانا خداوند کافران را دوست ندارد»!  
(فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ).

نمیگوید خدا کافرانرا دشمن میدارد (إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْكَافِرِينَ!)، بلکه فقط دوست ندارد، مثل والدینی که بفرزند عاصی و خطاکارشان میگویند اگر چنین و چنان کنی ترا دوست نداریم. وقتی تصور دشمنی نسبت بفرزند از پدر و مادر بعید بنظر میرسد چگونه ممکن است خالق مهربان نسبت بمخلوق گمراه خود دشمنی داشته باشد. جالب اینکه حتی برسول خود هم نمیفرماید اگر پشت کردند تو هم آنها را دوست نداشته باش! این عکس العمل فقط در انحصار خدا است، وظیفه رسول تنها ابلاغ مبین رسالت و صبر و تحمل دشواریهای راه تبلیغ است نه روئرش کردن و پشت نمودن.

پس بطور خلاصه در این آیه گروه مقابل رسول اکرم سست ایمانهائی هستند که با کافران سازش کرده ارتباط ولایتی خود را علیرغم هجرت ادامه داده اند. اگر خواسته باشیم تعمیمی به این نتیجه بدهیم و برداشتی متناسب با مسائل امروزی جامعه خود بنمائیم میتوانیم کسانی را در نظر بگیریم که با وجود انقلاب هنوز در حال و هوای فرهنگ طاغوتی بسر میبرند و علائق و ارتباطات خود را با وابستگان سابق رژیم ادامه میدهند. هنوز احساس خودباختگی در برابر غرب و ارزشهای مادی حاکم بر آن دیار داشته شخصیت اسلامی خود را باز نیافته اند... وظیفه اسلامی نظام حاکم در قبال این گروه چیست؟ آیا میتوان باطاعت و انقیاد در برابر نظامات نوین مجبورشان ساخته اجرای احکام اسلامی را مستبدانه از آنها طلب نمود؟ آیا میتوان صرفاً بدلیل خواندن کتاب یا اعتقاد و علاقه بفرهنگ غرب یا شرق آنها را بعنوان سازش و خیانت بمحاکمه و زندان کشید؟.... پاسخ را خودتان از آیه فوق و سایر آیات مربوطه پیدا کنید.

---

۱- البته در یک مورد دشمنی خدا نسبت به کافران در قرآن آمده است و آنهم نتیجه دشمنی خود آنها با خدا و فرشتگان و رسلش و جبرئیل و میکائیل است: مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَقُلُوبِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ. در آیه فوق نیز گفته نشده خدا دشمن کافران است (عدو الكافرين) بلکه گفته شده برای آنها دشمنی است. فرق است میان آنکه بگوئیم من دشمن شما هستم تا اینکه بگوئیم من برای شما دشمنی محسوب میشوم (اگر فلانکار را نکنید).

### نامبارزان فرصت طلب

۴- سوره فتح در سال هفت هجری از «مُخَلَّفِينَ» یاد میکند. و مُخَلَّف (بصیغه مفعولی) کسی است که بازگذاشته شده، یعنی کسانی که از رفتن به جبهه جهاد امتناع کرده نزد همسر و فرزند خود در شهر باقی مانده اند. در آیات مکی که ناظر به دوران خودسازی آمادگی برای جهاد است با کسانی که در بدری و تھدید و شکنجہ را مصیبتی ناخوش می داشتند آشنا شدیم، اکنون در اوج جهاد و گرما گرم پیکار حق و باطل با کسانی رو برو هستیم که بخانه و زندگی و زن و بچه بسختی چسبیده اند و حاضر نیستند بندهای تعلقات پاره کرده جان خود بخطر اندازند، اما همینکه فتح و پیروزی و غنیمتی نصیب مجاهدان می گردد بصرف اینکه مسلمان هستند انتظار دارند در تقسیم غنائم شریک باشند! این آیه و ویژگی اخلاقی قشری از جامعه را تصویر میکند که منافع مادی و زندگی دنیائی برای آنها اولویت و ارجحیت داشته عادت کرده اند بدون کار و زحمت و قبول خطر از تلاش و جهاد دیگران بهره مند شوند. اما خدا اینها را بکلی هم ناامید نمیکند، فرصت و مهلت دیگری برای جبران میدهد؛ به رسول خود میگوید با آنها ابلاغ نماید:

«بزودی بسوی قومی که بسیار نیرومند هستند خوانده میشوید تا با آنها پیکار کنید یا آنکه خودشان تسلیم شوند. پس اگر این فرمان را اطاعت کردید خداوند پاداش نیکوئی نصیبتان خواهد کرد اما اگر پشت کنید همچنان که در گذشته پشت کرده اید عذاب دردناکی شما را خواهد کرد». (وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً).

در آیاتی که بعداً توضیح میدهیم خواهید دید عزیمت به جبهه و جهاد با دشمنان فریضه ای اجباری نیست و رسول خدا مکلف نشده مردم را با اکراه روانه جبهه نماید! مسئله آزادی حتی در جهاد با دشمنان رعایت شده و تمایل قلبی و داوطلبی مجاهدان مورد نظر قرار گرفته است. مسلماً کسی که دلش با مجاهدان نباشد دستش با آنها نخواهد بود و جز شایعه پراکنی و ضعف و سستی و در نهایت فرار از جبهه سودی نخواهد رساند.

النساء ۸۴- فَمَا تَلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَخَرَضِ الْمُؤْمِنِينَ (در راه خدا پیکار کن، جز خودت کسی تکلیف نشود و مؤمنین را ترغیب کن). نکته جالب در این آیه عدم تحمیل اجباری حکم جهاد بنردم است، رسول فقط حق دارد مؤمنین را براینکار ترغیب نماید. پیامبر

## طاغوت زدگان (فریفته شدگان بنظام جور)

۵- گروه دیگری که با خصوصیت اخلاقی و مشی سیاسی آنها آشنا میشویم مسلمانان طاغوت زده و فریفته به تشکیلات و نظامات جور هستند، قبلاً در سال دهم بعثت (در دوران مکه) بطور اجمالی از ویژگی آنها در سوره نور (آیات ۴۷ تا ۵۴) اطلاعات مختصری کسب کرده بودیم؛ کسانی که حاضر نیستند در اختلافات به کتاب خدا و حکم رسول گردن نهند. اینک در سال هشتم هجرت، بتفصیل روانشناسی این گروه را در سوره نساء مطالعه میکنیم.

بحث کلی آیه، همانند دیگر آیات این بخش، اطاعت از خدا و رسول است و در اینجا اطاعت از اولی الامر هم بآن اضافه گردیده. مخاطب فرمان مؤمنین اند که گفته میشود در منازعات اجتماعی (حتی با اولی الامر) باید به کتاب خدا (قرآن) و رسول (سنت) مراجعه نموده و اتخاذ حکم نمایند. پس از بیان این اصل محکم و تخلیف ناپذیر، منافقینی را نشان میدهد که می پندارند ایمان آورده اند در حالیکه علیرغم نهی از برسمیت شناختن طاغوت میخواهند داوری نزد او (یا محاکم قضائی اش) ببرند:

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...

با این شیوه، مسلم است که شیطان میخواهد آنها را به گمراهی دوری بيفکند (و يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا).

سپس بدنبال تشریح بیشتر این انحراف به رسول اکرم چنین توصیه میکند:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا:

اینها کسانی هستند که آنچه در دلهایشان میگردد خدا میداند (فکر کن کوچکترین جزئی از کردار آنها از نظر خدا مخفی میماند). پس از آنها اعراض کن (معارضه نکن و معترض نباش)، پندشان ده و کلام رسائی که در قلبشان اثر کند بآنها بگو!....

---

براساس این زهنمود حتی به عبدالله بن ابی (سرکرده منافقین) که قبل از جنگ احد در میانه راه یاران خود را که ثلث لشکر کوچک اسلام را تشکیل میدادند به مدینه بازگرداند کوچکترین اعتراضی نکرد، با اینکه در این جنگ مسلمانان شکست خوردند وعده زیادی از جمله حمزه سیدالشهداء شهید شدند.



آیاتا کنون کلامی آزاد منشا نه تاباین حد در رابطه با منافقینی که هنوز به طاغوت وابسته اند شنیده اید؟ معنای «أعرض عنهم» را که ضد جبهه گیری کردن و سربسر گذاشتن است قبلاً شناختیم، مسلماً اگر معنای اعراض دور شدن و فاصله گرفتن بود موعظه بعدی و گفتار بلیغ و نافذ موردی نمیتوانست داشته باشد. آنها نه کلام عادی بلکه گفتار صمیمانه توأم با عاطفه و محبتی که آنها را دگرگون سازد و بقلب آنها نفوذ نماید، ملاحظه میکنید راه انقلاب و اصلاح دینی و برگرداندن منافقین و وابستگان به رژیم گذشته چگونه است. آنگاه برای اطمینان بیشتر و برای آنکه مبدا تصور شود راهی برای جلب اطاعت مردم غیر از «إذن الله» وجود دارد اضافه مینماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ... (هیچ رسولی نفرستادیم جز آنکه باذن خدا اطاعت شود...).

یعنی با دیکتاتوری و استبداد نمیشود اطاعت خدائی بوجود آورد. در ضمن این امیدواری و انتظار را هم به پیامبر گرامی خود، و تلویحاً به خطا کاران میدهد که اگر پس از ستمی که (با اینکار) بنفس خود روا داشته اند بنزد رسول برگردند و از خدا آمرزش بطلبند و رسول نیز برای آنها آمرزش بخواهد، قطعاً (همین منافقین) خدا را بسیار توبه پذیر مهربان خواهند یافت!:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَقْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.

### منافقین توطئه گر

۶- در همان سال (و همان سوره نساء) به دو رهنمود دیگر در رابطه با منافقین برخورد میکنیم که موضعگیری منحرفانه و خصمانه آنها را دقیقاً تشریح میکند. آیات ۷۷ تا ۷۹ (بعنوان مقدمه)، نفاق و خصلت این گروه را در گریز از مرگ و مصیبت توضیح میدهد، سپس همان مطلب اصلی بحث یعنی اطاعت از خدا و رسول را مطرح میسازد، در عین آنکه بر عنصر آزادی و اختیار تاکید میکند و به رسول خود یادآوری مینماید که او فقط رسول است و خدا بعنوان شاهد کافی است! و اینکه اگر کسی اطاعت کرد قطعاً خدا را اطاعت کرده و اگر نکرد رسول وظیفه نگهبانی و حفاظت از مردم را ندارد!

... أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا. مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا.

آنگاه برای اینکه پیامبر (یا مسلمین) مطمئن شوند که خداوند با علم به رفتار و کردار منافقانه آنها این آزادی و فرمان عدم دخالت را داده است به موردی از توطئه‌های آنها اشاره میکند:

«میگویند مطیع هستیم (اعلام مواضع موافق میکنند) اما همینکه از نزد تو بیرون میروند گروهی از آنها دور هم<sup>۱</sup> شبانه برنامه و تدبیری غیر از آنچه تو میگوئی طراحی میکنند<sup>۲</sup> در حالیکه خدا آنچه شبانه تصمیم گیری میکنند مینویسد:

(يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ).

مسلماً هیچیک از رژیم‌های حاکم بر کشورهای دنیای متمدن امروز، حتی دموکرات‌ترین آنها هم تحمل چنین امری را ندارد، تشکیل گروه و حلقه مخفی علیه تصمیمات رهبری و تشکیل جلسات سری شبانه برای توطئه!... حداقل مجازاتش زندان و محاکمه بجرم اقدام علیه امنیت کشور و ضدیت با مقام رهبری است. اما با شگفتی تمام فراتر از بینش آزاد اندیش‌ترین بشر دوستان میفرماید:

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا.

از آنها اعراض کن و بخدا توکل نما و خدا نگاهبانی ترا کافیت

خوب است این توصیه را، بخصوص در شرایط زمانی و مکانی خودش ارزیابی کنید، در روزگاری که شخصیت و آزادی انسان هنوز معنا و مفهوم (بالنسبه پیشرفته) امروزی خود را نیافته برده‌داری از بدهی‌ترین پذیرفته‌های جوامع بشمار میرفت.

۳- در اینجا گروه با کلمه طائفه تعریف شده که از معنای لغوی آن نوعی گرد هم جمع شدن، در حلقه و دایره دور هم آمدن و پیوند گروهی و تشکیلاتی فهمیده میشود.

۳- کلمه بَیَّتَ یعنی بیتوته کردن و کاری را در شب تدبیر نمودن «بَیَّتَ الْأَمْرَ: أَيْ عَمَلَهُ أَوْ دَبْرَهُ لَيْلًا.» (اقراب الموارد). اینکار مخفیانه انجام میشود.

با مقدمات ذکر شده انتظار عمومی این است که خداوند به پیامبر خود فرمان دهد بعنوان رهبر و زمامدار چنین توطئه گرانی را بشدت سرکوب نماید، اما بدلیل آنکه هنوز جرمی عملاً تحقق نیافته و توطئه در حد طرح و تبانی است توصیه میکند از آنها إغراض کن، بروی خودت نیاز و برای نگرانیهایی که از خطرات احتمالی آنها داری بخدا توکل کن که او (بعنوان وکیل و کارسان) کفایت کننده است!

نکته آموزنده و جالب دیگری که در دنباله آیه وجود دارد تجزیه تحلیل علت بروز و شناخت زمینه های اعیال منافقانه است. در روال عادی بشری و در روابط متداول سیاسی، در چنین مواقعی معمولاً نتیجه گیری میشود که اگر قبلاً شدت عمل بیشتری نشان داده میشد و یا امکان تشکل و توطئه از آنها سلب میگردد بچنین حرکاتی مبادرت نمیورزیدند. اما در اینجا می بینیم تغییرات نفسانی مورد توجه قرار میگیرد و عدم تدبیر در قرآن را از موجبات این انحراف معرفی مینماید، گوئی راه حل این مشکل را در آشنا کردن آنها با قرآن سراغ میدهد:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُوا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.

پس از ذکر این رهنمود مجدداً به خصوصیت دیگری از منافقین اشاره میکند: هنرگاه از موضوعی مربوطه به امنیت اجتماعی و جنگ مطلع گردند بجای آنکه خبر را فوراً به رسول و مسئولان برسانند، تا اهل فن استنباط اطلاعاتی لازم را بکنند، با لایبالیگری و بی اعتنائی به سرنوشت جامعه آنرا افشا و برملا میکنند. و دو مرتبه پس از ذکر این خصیلت، مانند سابق حکم دیگری جاری میسازد:

«در سبیل الله پیکار کن، جز خودت تکلیف نشود، و مؤمنین را (برجهد) برانگیز...».

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ....

یعنی فقط خودت مکلف به جهاد در سبیل الله هستی، نه تنها منافقین را نمیتوانی با کراه به جبهه اعزام نمائی، بلکه مؤمنین را هم منحصرأ نمیتوانی برانگیزی (حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ)! از یکطرف مرتباً نافرمانی و خصوصیات منفی منافقین را تشریح میکند، از طرف دیگر تحمل و توکل و ممانعت از شدت عمل را به رسول خود توصیه مینماید!

۱- مفسر عالیقدر مرحوم علامه طباطبائی ذیل همین آیه در جلد نهم المیزان میگوید: معنای این

## مناقضین محارب

۷- دومین رهنمودی که بدنبال همین سری آیات وجود دارد (پنج آیه بعد) مربوطه به منافقینی است که جنگ مسلحانه را با مسلمین در پیش گرفته اند، آیات ۸۸ تا ۹۱ از شدیدترین و کوبنده‌ترین آیاتی است که ناظر باین گروه در قرآن کریم آمده است. موضوع بسیار مهمی که باید بآن توجه داشت (و اغلب استناد کنندگان باین آیات، صرفنظر از اطلاق و شمول آن، نادرست برداشت میکنند)، اینست که شدت عمل توصیه شده مطلقاً بدلیل کفر و نفاق (از دیدگاه نظری) نیست و جنبه مبارزه با الحاد و بیدینی بشکل محاکم تفتیش عقاید قرون وسطی را ندارد، بلکه منحصرأً بدلیل اقدام مسلحانه و از دیدگاه عملی است، آنهم مطابق صریح آیات کاملاً جنبه دفاعی دارد و از عکس العمل‌های انتقامجویانه بکلی دور است.

مقدمه آیات، انتقادی است از مؤمنین که چرا در باره منافقین (کافران بظاهر مسلمان) دو گروه شده‌اید (در نحوه برخورد و مقابله با آنها هم‌آهنگی و توافق ندارید، عده‌ای صلاح را در وساطت و شفاعت و مدارا و عده‌ای در شدت عمل می‌بینید). آنگاه میفرماید: «حال آنکه اینها را خدا بخاطر اعمالشان پس از آنکه از گمراهی بیرون آمده بودند دو مرتبه سرنگون کرده است.<sup>۱</sup> (دیگر بهدایت برنمیگردند)، آیا شما میخواهید کسی را که خدا گمراه کرده هدایت کنید؟ آنرا که خدا گمراه کند هرگز برای او

جملات اینست که: اگر مردم در امر جهاد کندی و سنگینی میکنند، تو خودت بمقابله پرداز و برای تو سخت نباشد که آنان ثناقل کرده و با امر خدا مخالفت کرده اند چون تکلیف دیگران متوجه تو نیست. تکلیف خود تو بتمتوجه است نه تکلیف دیگران و فقط وظیفه ای که در مورد دیگران داری اینست که آنان را وادار کنی و تشویق و ترغیب فرمائی. پس «خودت شروع بجنگ کن و مؤمنین را نیز تحریض نما، امید است که خداوند بآس و شدت کافرانرا باز دارد... آنان را بحال خود بگذارد و دل برایشان تنگ ندارد، زیرا او تکلیفی جز این ندارد که وظیفه خودش را انجام دهد و مؤمنین را تحریض و تشویق کند. هر که خواست، فرمان برد و هر که نخواست نبرد.»

۸- کلمه رکس در مفردات و اقرب چنین معنا شده است: «قلب الشیخی علی رأیه و ردّ اوله الی آخره». در مورد انسان گوئی مغز که مرکز اندیشه و تعقل است در پائین قرار گرفته باشد و شهوت و شکم بطور وارونه در بالا قرار گیرد، منظور حاکم شدن غرائز بجای عقل است.

راهی نخواهی یافت<sup>۱</sup>».

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا.

« مجدداً به توضیح بیشتر کفر و نفاق آنها میپردازد:

بسیار دوست داشتند. کاش شما هم مانند آنها کافر میشدید تا با هم یکسان میگشتید، پس مبادا از آنها ولی (دوست و سرپرست) بگیرید، مگر آنکه فی سبیل الله هجرت کنید. »

از این ببعد است که همان سیاق و قالب مورد بحث، یعنی جمله «فَإِنْ تَوَلَّوْا» مطرح میشود و فرمان قاطع شدت عمل صادر میگردد؛ پس اگر (بهمان شیوه) برگشتند هر کجا آنها را یافتید دستگیر کنید و بکشید و مبادا از آنها دوست و یاور بگیرید!

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

و بلافاصله دو دسته از آنها را استثنا مینماید که معاف از این شدت عمل هستند:<sup>۲</sup>

الف - کسانی که به قومی (و بمعنای امروزی به کشوری) که میان شما و آنها رابطه ای دوستانه برقرار است پیوندند (پناهنده شوند) إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ.

ب - کسانی که از پیکار بتنگ آمده و (با این پیشنهاد) نزد شما بیایند که موضع بیطرفانه ای میخواهند بگیرند. یعنی هم از جنگ با مؤمنین و هم از جنگ با قوم

۱- توجه داشته باشید که هدایت کردن یا گمراه نمودن خدا با اختیار و انتخاب بنده کاملاً ارتباط داشته از مقوله استثنا گذار یها و خاصه خرجیهای بشری نیست، که در اینصورت جبر کامل بوده مسئولیت و حساب و کتاب مفهوم و موردی نمیتواند داشته باشد. همانطور که فرضاً مسئول دبیرخانه دانشکده لیست قبولی و مردودین را براساس ضوابط دانشگاه و تلاش دانشجویان اعلام و اظهار میدارد کسانی که طبق مقررات و موازین دانشگاه نمره قبولی نیاورده اند مردود شناخته میشوند و هیچکس نمیتواند با پارتی بازی و توصیه قبولی آنها را طلب نماید، گمراه کردن یا واژگون ساختن خدائی دقیقاً در ارتباط با عملکرد خود بنده است (وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا).

۲- شأن نزول این آیات را میتوانید در جلد نهم تفسیر المیزان صفحات ۵۷ تا ۵۹ مطالعه نمائید.

خود کناره گیری نمایند.<sup>۱</sup> بنابراین بصرف اینکه اینها قبلاً همکاری و همفکری داشته اند یا سابقاً در آن گروه فعالیت بسیار موثری میکرده اند برای دستگیری و قتل آنها (فخذوهم و اقتلوهم) مطلقاً کافی نیست. در ضمن اینرا هم اضافه مینماید که «خدا اگر میخواست آنها را بر شما مسلط میکرد» (ولو شاء الله لسلطهم علیکم) یعنی حالا که شما را نسبت بآنها تسلط بخشیده رعایت عادلانه این موازین و اجتناب از انتقام جوئی را هم بطور جدی طلب میکند.

پس از بیان این دو استثنا، شرط دیگری هم قائل میشود و آن اینکه اگر کناره گیری کردند و دیگر با شما نجنگیدند و دست صلح بسویتان دراز کردند در اینصورت خدا، دیگر راهی (برای خشونت و انتقام) برای شما نسبت بآنها قرار نداده است!

فَإِنْ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا.

بالاخره دسته سومی را هم (شبهه دسته دوم) معرفی مینماید که (با توجه به جمله کُلَّمَا رُذِّوا إِلَى الْفِتْنَةِ) بنظر میرسد کسانی باشند که از خود اختیار و تصمیم مستقلی ندارند، گرچه مدتی کناره گیری میکنند اما بخاطر پیوندها، وابستگی ها و تأثیر پذیری ها مجدداً به فتنه کشانده میشوند. معنای کلمه رُذِّوا (مثل ارتداد و تردد) برگشتن با حیرت و تردید است و فاعل آن مجهول و پشکل کلی و نامشخص ادا شده است؛ اینها با وجود کناره گیری بمجرد اینکه بفته برگردانده میشوند مجدداً وارونه میگردند (اُرْكِسُوا فِيهَا) یعنی باز هم حاکمیت عقل را تحت الشعاع احساسات و غرائز قرار میدهند:

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُذِّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا.

در مورد این گروه برای آنکه مؤمنین هشیاری و مراقبت دائمی خود را دست ندهند و با اصطلاح با پیشنهاد مسالمت و صلح و امان آنان خام و بی خیال نگردند اضافه مینماید: «در صورتیکه از شما کناره نگرفتند و با شما بطور مسالمت آمیز برخورد

۱- علامه طباطبائی در ذیل آیه مزبور این گروه را چنین معرفی میکند: «کسانی که بواسطه کمی جمعیت یا عوامل دیگر؛ هم از جنگ با مسلمین خودداری میکنند و هم از جنگ با قوم خود و لذا از مؤمنین کناره میگیرند و بطور مسالمت با آنان برخورد میکنند و بهیچوجه نه له و نه علیه مؤمنین کاری نمیکند.

انگرددند و دست از شما برنداشتند آنان را هر کجا دیدید بگیرید و بکشید! اینها هستند که ما برای شما تسلط آشکاری علیه آنها قرار داده ایم!

فَإِنْ لَمْ يَغْتَزِلْوْكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُرُوا آيَاتِهِمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْبَلُوهُمْ حَيْثُ نَقَضْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا.

آشکار است که این شدت عمل منحصرأ جنبه دفاعی (نه انتقامی) داشته در مورد کسانی اعمال میشود که از فتنه جنگ منصرف نمیشوند، کسانی که حاضر به صلح نیستند و دست از سر مومنین برنمیدارند (بآیه مجدداً دقت کنید)، نکته جالب اینکه در آخر آیه تأکید میشود که ما فقط نسبت باین گروه (بامشخصات کامل نفاق، نه هر گروه دیگر) اجازه شدت عمل داده ایم (نه اینکه چماق تکفیر و تفسیق را بلند کنید و هر مخالف فکر و رویه خودتان را با بر چسبی سرکوب نمایید).

و بالاخره بعنوان هشدار عظیم و خطیر بکسانی که دستشان براحتی بخون مخالفین آلوده میشود، مسئله قتل نفس را (بخطا یا عمد) مطرح میسازد و در پایان از جهنم جاوید، غضب و لعنت خدا و عذاب عظیمی یاد میکند که بعنوان جزا برای کسی که مؤمنی را بعمد بکشد فراهم گشته است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا... وَمَنْ يَقتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا.

۱- همه ایشان البته مستلزم اینست که در تشخیص نفاق و انطباق آن با شخص یا گروه معینی درست قضاوت کرده باشیم، منافق بطور کلی کافری است که ایمان ندارد ولی خود را مسلمان معرفی مینماید.

## آلودگان به مسکرات و قمار و قرعه و خرافات

۸- آخرین آیه ای که در جدول مورد استناد قرار داده ایم مربوط به مسلمانانی است که با وجود گذشت سالیانی از هجرت (آیه مربوط به سال نهم هجرت یعنی یکسال قبل از رجلت پیامبر (ص) میباشد) هنوز به باده گساری و قمار و قرعه و خرافات آلوده هستند. معمولاً در جوامع بظاهر اسلامی تعداد این افراد بسیار زیاد است و در مواردی اکثریت را هم تشکیل میدهند. شیوه برخورد حکومت اسلامی با این گروه بسیار مهم است؛ آیا باید باشدت عمل رفتار کرد و آنها را مجبور باطاعت و اجرای قوانین شرع نمود؟ آیا باید آزادی کامل داد و یکسره رهاشان ساخت؟... در اینصورت مرزهای آزادی تا کجاست؟ حدود و حقوق جامعه چه میشود؟

آنچه از آیات مورد بحث میتوان استنباط کرد، بنظر نگارنده، حداقل تا آنجائیکه مربوط بخودشان است و تجاوز آشکار بحقوق و آزادی های دیگران محسوب نمیشود نمیتوان آزادی کسی را سلب نمود. لازم است آیه مورد نظر را با توجه به قبل و بعد آن دقیقاً مطالعه نمائیم. (مائده ۹۰ تا ۹۳).

آیه ۹۰ شدیدترین آیه ای است که در حرمت این انحرافات بطور قاطع نازل شده و آنها را تماماً پلید و عمل شیطانی شمرده است. آلودگیهایی که مؤمنین بطور جدی باید از آنها اجتناب نمایند. دلیل آنرا هم توضیح میدهد:

«شیطان میخواهد از طریق باده گساری و قمار بازی در میان شما دشمنی و کینه ایجاد نماید و از یاد خدا (با پریشانی عقل و تلف شدن وقت) بازتان دارد.»

و سؤال میکند: (با وجود این خطرات) «آیا دست برنمیدارید»؟...

آنگاه توصیه دیگری (که مورد نظر ما در این بخش است) مطرح میسازد، طبق معمول (مانند تمام آیات جدول) از اطاعت خدا و رسول سخن میگوید، منظور از اطاعت، در اینجا مثل آیات قبل رفتن به جبهه جهاد، ترک سازشکاری با بیگانگان، گردن نهادن بحکم خدا و رسول در اختلافات و... نیست، بلکه اجتناب از عادات و آلودگیهای فوق الذکر و احتراز از عواقب خانمانسوز آنها است (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَخْذُوا) این توصیه ای است که بخاطر مصلحت و سعادت خودشان میشود اما اگر اعتنائی نکردند و گوش بساین حرفها نداده در مردابشان باز هم فروتر رفتند



میفرماید: بدانید جز این نیست که (وظیفه) رسول ما تنها ابلاغ آشکار است:

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلِيٌّ رَسُولُنَا الْبَلَّغُ الْمُتَيْنِ!

«فاعلموا» یعنی بدانید، خوب بدانید که تهدید و تنبیهی در کار نیست، مبادا بخاطر ترس از رسول بخواهید این اعمال را ترک کنید، اینجور اطاعت بدرد ما نمیخورد! این اطاعت بردگان است ما اطاعت آزادگان می‌خواهیم، ما می‌خواهیم خودتان به تشخیص و انتخاب خودتان آزادانه و آگاهانه با میل و رغبت این کارها را ترک کنید، هدف شخصیت و تربیت و تزکیه خود شما است نه تحمیل اجباری.

«انما» حرف حصر است. یعنی منحصراً، این است و جز این نیست، که بر رسول ما تنها ابلاغ مبین (وظیفه) است، نه پیاده کردن عملی مکتب و حفاظت و مراقبت از مردم در برابر گناهان. کار مردم بخودشان و بخدا سپرده شده است.

مطلب فوق از نظر تعلیم و تربیت بسیار اساسی بوده جائز کمال اهمیت میباشد؛ بدترین حالت اینست که معلم با چوب و فلک از شاگردان تکلیف بخواهد، حالت متبک تر اینست که فقط تهدید زبانی و ارباب لفظی حاکم باشد، ممکن است در مدرسه‌ای هیچیک از این دوشیوه اعمال نشود اما بالاخره محیط درس و مقررات خشک آن، سن و قدمت جسمی معلم، تمسخر و استهزای شاگردان و دلایل دیگری که بالقوه تهدیدی فرضی برای شاگرد محسوب میشوند (گرچه هیچکدام هم تحقق پیدا نکرده باشد)، امکان دارد او را به اطاعت از معلم و رعایت انضباط و مقررات مربوطه وادار سازد. ولی اگر از دریچه اختیار و آزادی و تزکیه نگاه کنیم عالیترین شیوه تعلیم و تربیت اینست که معلم بنحوی این اطمینان و آرامش را به شاگردان بدهد که اگر هم تکلیف و تمرین خود را انجام ندادند هیچگونه تنبیه و تهدیدی در کار نخواهد بود! فقط نمره خوب نمیگیرند و از دیگران عقب میمانند. همین و بس!...

اگر این تنبیه و تهدیدها بفرض برای کودکی که به سن بلوغ نرسیده و مصلحت خود را تشخیص نداده بنظر ضروری میرسد، برای انسان عاقل و بالغ مسلماً بی معنی و نقض غرض میباشد و بهمین دلیل هم به لایبالیان مشروب خوار و قمار باز و کسانی که هنوز به قرعه کشی و خرافات جاهلیت اعتقاد و اعتیاد دارند باید گفت: اگر میخواهید باز هم بکارتان ادامه دهید بدانید از ما فقط گفتن است! خود دانید!

۱- البته باید توجه داشت این شیوه برخورد در مواردی است که فرضاً شرب خمر مخفیانه یا در منزل باشد اما اگر در ملاء عام و پیشکل تظاهر به فسق انجام شود بدلیل صدمه‌ای که به عفت عمومی و حرمت‌های اجتماعی میزند طبق احکام فقهی باید از آن جلوگیری کرد.

## خدا خودش بهتر میداند!

در مکالمات و محاورات عادی روزانه وقتی بکسی میگوئیم: «من خودم بهتر میدانم»، منظورمان دقیقاً اینست که نیازی به اظهار نظر دیگران، راهنمایی، مشورت و نصیحت نداریم و بکار خود کاملاً آگاه هستیم. باینوسیله آنها را محترمانه از دخالت باز میداریم و استقلال خود را در رأی و تصمیم اظهار مینمائیم. یا وقتی استادی میخواهد برای تسهیل در امر ارتباط با شاگردان، نماینده‌ای از کلاس برگزیند تا فرضاً بر تکثیر و توزیع جزوات درسی میان محصلین و سایر امور مربوطه قبول مسئولیت و مراقبت نماید، برای اینکه این گزینش بعنوان امتیاز ویژه و حق خاصی تلقی نگردد و سوء استفاده و سوء تفاهم احتمالی را از دو طرف زائل کند، ممکن است در همان ابتدا تأکید نماید که: وظیفه نماینده تنها رساندن جزوات است من خودم بهتر میدانم آیا کسی آنها را مطالعه میکند، یا نمیکند!

در قرآن نیز این بیان در قالب مسائل مربوط با بلاغ رسالت مکرر آمده است. چنین لحنی را در میان آیات تبلیغی در رابطه با کافرین، مکذبین، اهل کتاب و... فراوان مشاهده میکنیم:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ... (پروردگار تو خودش بهتر میداند).

البته با تعابیر مختلف: هُوَ أَعْلَمُ، رَبُّكُمْ أَعْلَمُ، رَبِّي أَعْلَمُ، رَبُّكَ أَعْلَمُ، نَحْنُ أَعْلَمُ. اگر در این آیات بجای «أَعْلَمُ» (بهتر میداند) فعل «يَعْلَمُ» (میداند) بکار رفته بود مسئله بگونه دیگری بود، اما وقتی بصورت تفصیلی بکار میرود مقایسه مطرح میشود، یعنی او خودش بهتر از هر کسی میداند: بندگانش چه میکنند، و علیرغم کفر و دنیاپرستی و... آنها را آزاد گذاشته است. بنابراین نگرانی از اینکه بالاخره چه میشود؟ و آیا براستی خدا میداند که اینها چه کارها میکنند! موردی ندارد. هُوَ أَعْلَمُ!، أَعْلَمُ به چه کاری؟... هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ، بِمَا يَقُولُونَ، بِمَا يَصِفُونَ، بِمَا يَسْتَمِعُونَ، بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ، بِالْمُفْسِدِينَ... و بالاخره، بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...<sup>۱</sup>

۱- به کسی که از راه او گمراه شود، بآنچه میگویند، بآنچه وصف میکنند، بآنچه گوش فرا میدهند، بآنچه در آن فرورفته اند، به مفسدین، به هر کسی (موجودی) که در آسمانها و زمین است...

و همچنین در طرف مقابل: بِالْمُهْتَدِينَ، بِمَنِ اهْتَدَى، بِمَنْ هُوَ اهْدَى  
سیلاً ۱...

بنابراین جا دارد که بگوییم: تَحْنُ اعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ<sup>۲</sup>  
آیا اینهمه تأکید به پیامبر (ص) با چنان مقام عظیم، شگفت آور و متضمن  
هشدار و تعلیمی به آیندگان امت و ادامه دهندگان برنامه تبلیغی او نیست؟ کیست که  
بتواند ادعای پیروزی از رسول الله کند درحالیکه آزادی و اختیار مردم را زیر پا گذاشته  
باشد؟<sup>۳</sup>

آیات موردنظر را در نمودار شماره ۱۴ مرتب کرده ایم و با تجزیه تحلیل آنها  
مراحل و مراتبی را استنباط نموده ایم. ستون هفتم این نمودار در همه ردیف ها بیان  
کننده همان فلسفه «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ اعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ اعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»  
است که در قالبهای مختلف عیناً تکرار شده. ستون سوم که سال نزول را نمایش  
میدهد بیانگر گستردگی این فلسفه در سالهای مختلف رسالت میباشد. البته پس از  
هجرت که دوران تشکیل مدینه و استقرار نظام میباشد نزول آیات در این زمینه قطع  
شده است، این امر بخاطر کفایت مسئله و درک کافی موضوع از طرف رسول (ص) یا  
مردم بوده، یا بدلیل تغییر موقعیت و شرایط و محیط یا دلایل دیگر. ستون چهارم جنبه  
مقابل رسول را نشان میدهد، اینها عمدتاً کسانی هستند که رسالت او را تکذیب  
میکنند و آخرت را انکار مینمایند، علاوه بر آنها، اهل کتاب با انحراف از توحید، قائل  
شدن فرزند برای خدا، تثلیث، درگیریهای جدال آمیز و اختلاف انگیزی با پیامبر دارند  
که شرح آنها در آیات آمده است. در برخی دیگر (ردیف ۹) بدون اینکه گروه خاصی  
موردنظر باشد بطور کلی انسان با چنین روحیه ای موردنظر قرار گرفته است.

پنجمین ستون قائم موضعگیری گروههای مختلف را در برابر پیامبر نشان

۱- به هدایت یافتگان، بکسی که هدایت پذیر باشد، بکسیکه او رهیافته تر باشد.

۲- ما خود آگاه تریم یا آنچه میگویند و تو (ای رسول) نسبت با آنها جبار نیستی (از موضع جبر  
نمیتوانی تحمیل عقیده و مکتب کنی).

۳- باز هم باید به موضوع آزادی «فرد» در «جامعه» توجه داشته باشیم. بدیهی است اگر این  
آزادی ها عملاً (نه در نیت یا حرف و شعار) مخل آزادیهای دیگران شود دفاع از مجتمع  
وظیفه مسلم هر دولت اسلامی میشود اما این مرز را دقیقاً باید در آیات تشخیص داد تا  
هیچکدام (فرد یا جامعه) بحقوق هم تجاوز نکنند.

ردیف	سوره و آیه	سال نزول	مقابل	نوع موضوعی در برابر حق	عکس العمل پیامبر (فرمان الهی)	تأکید بر دانستن بودن خدا	رسود تکمیلی
۱	مجم ۸۵	ب	مکین	ما آنک یشک ربک یخون	جسم اعتقاد بد بودن	ان ربک هو اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	فلا یطیع الضعف وین (۱)
۲	ق ۱۵-۱۶	ب	کافرون	الیهادی یحکم کل شیء عینیه	صبر و تسبیح و تضرع و دعا و گواهی دادن به معرفت حق	هو اعظم عما یقولون و ما آنک اعلم من حیث یقولون	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۳	مؤمنین ۹۷	ب	کافرون	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۴	نمل ۱۲۱-۱۲۲	ب	انفال	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۵	اسراء ۶۰	ب	انفال	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۶	اسراء ۸۱-۸۲	ب	طالعین	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۷	انعام ۱۱۷-۱۱۸	ب	طالعین	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۸	یونس ۴۲-۴۳	ب	طالعین	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۹	فصلت ۸۸	ب	طالعین	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۱۰	فصلت ۵۰	ب	طالعین	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۱۱	مجم ۲۰-۲۷	ب	طالعین	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۱۲	اسراء ۵۱	ب	طالعین	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق
۱۳	احقاف ۱۰	ب	طالعین	ما یحکمون	دعای نیابت	قل ان ربک اعظم من کل شیء و هو اعظم بالقدرة	قل ان القرآن من عند ربی و هو حق

میدهد؛ کفر و تکذیب که نتیجه طبیعی پیروی از هوی یا گمان و پندار (ظن) یا پیروی جاهلانه از کیشهای آباء و اجدادی بوده موجب ظلم بمردم یا ظلم بنفس و انکار حساب و کتاب (یوم الدین) می گردد. این آیات اصلی ترین نوع انحراف از راه حق را آشکار میسازند. علاوه بر آن، به شرک که آفت ایمان و موجب اختلاف امت های پیشین شده اشاره گردیده است.

### ترجمه آیات جدول:

- ۱- ن. سوگند بقلم، و آنچه مینویسند؛ (که) تو بخاطر نعمتی که پروردگارت بر تو ارزانی داشته دیوانه نیستی.... پس بزودی خواهی دید و خواهند دید که کدامتان مبتلا بجهنمید.
- محققاً پروردگارت باینکه چه کسی از راه او گم شده داناتر است و هموبه راه یافتگان (نیز) داناتر است.
- پس تکذیب کنندگانرا اطاعت مکن.
- ۲- (خدا گوید): هر ناسپاس سرکشی را در جهنم بیفکنید....
- بر آنچه میگویند شکیبائی کن و بستایش پروردگارت تسبیح کن....
- ما بآنچه میگویند داناتریم و تو بر آنها جبار (تحمیل کننده اراده) نیستی.
- بنابراین بوسیله قرآن آنها را که از وعده عذاب من میترسد هشدار ده.
- ۳- خدا هرگز فرزندی نگرفته است و با او هیچ معبودی نیست.... خدا از آنچه وصف میکنند منزّه است.
- او دانای نهان و آشکار است و از آنچه شریک قائل میشوند برتر است.
- پروردگار من! پس مرا در گروه متمکاران قرار مده. بیگمان ما بر اینکه بتو آنچه را که (از عذاب) بایشان وعده دادیم نشان دهیم قادریم. بدی را بوجهی نیکوتر دفع کن.
- ما بدانچه میگویند داناتریم.
- و بگو: پروردگار من! از وسوسه های شیاطین بتو پناه میبرم؛ و پناه میبرم بتوای پروردگار من از اینکه (شیاطین) سوی من آیند.
- ۴- جز این نیست که (تعطیلی روز) شنبه بر آنها که درباره آن اختلاف میکردند قرار داده شد و همانا پروردگار تو قطعاً در آنچه اختلاف میکردند روز قیامت میانشان حکم میکند. بسوی راه پروردگارت با «حکمت» و پندهای نیکو (مردم را) دعوت کن و با آنها بوجهی که نیکوتر باشد مجادله (بحث فکری و اعتقادی) نما.
- بیگمان پروردگارتو، او، بکسی که از راه او گمراه گشته داناتر است و هموبه هدایت یافتگان داناتر است. و اگر عقوبت کردید، بگونه ای عقوبت کنید که عقوبت شده اید و البته اگر تحمل کنید قطعاً اینکار برای شکیبایان بهتر است.
- ۵- آیا پروردگارتان شما را به (دادن) پسران برگزید، و (خود) از فرشتگان دخترانی گرفت؟ بیگمان با این سخن گناه بزرگی مرتکب میشوید....
- و چون وحدانیت پروردگارت را در قرآن یادآور شوی پشت کرده و میگریزند. —

سئون ششم واکنش پیامبر را بنا بفرمان الهی در برابر گروههای ذکر شده نشان میدهد. در اینجا از نظر شخصی عمدتاً صبر و انتظار (ردیفهای ۱ و ۲ و ۸ و ۱۰) را که تکیه روی بلندمدت و آینده‌نگری است رهگشای پیامبر می‌یابیم و در رابطه با کافرین: آزادی عمل، دفع بدی بخوبی، دعوت بسوی خدا (با حکمت و پند نیکو)، جدال احسن و استدلالهای مکرر را (با جملات قل...) ملاحظه می‌کنیم، و بالاخره اعراض از دنیا طلبان و عدم اطاعت از آنها. در ضمن ذکر این مطلب را هم درخور توجه

ما بهتر میدانیم که غرض ایشان از اینکه می‌آیند قرآن خواندن ترا بشنوند چیست؟ و نیز بهتر میدانیم که پس از شنیدن آهسته با هم چه می‌گویند، ستمکاران می‌گویند: جز مردی جادو شده را پیروی نمیکنند!

ببین چگونه برایت مثل‌ها می‌زنند (چه کنند بدبخت‌ها) گمراه شده‌اند و دیگر راهی پیدا نمیکنند.

۶- و ما هر وقت بانسان نعمتی عطا کردیم رو بگردانید و دوری جست و هرگاه شر و بلائی با و روی آورد (می‌بینی که) بکلی مأیوس و ناامید شد.

تو (بمردم) بگو هر کس بر حسب شخصیت و طبیعت (شاکله) خود عملی انجام خواهد داد. بنابراین پروردگار شما بر آنکس که راه هدایت یافته از همه آگاه‌تر است.

۷- ... آنها جز گمان را پیروی نمیکنند و جز تخمین نمی‌زنند.

اگر اکثر مردم روی زمین را اطاعت کنی ترا از راه خدا گمراه خواهند کرد.

همانا پروردگار تو بهتر میداند چه کسی از راه او بگمراهه می‌رود و همو هدایت یافتگان را بهتر میشناسد.

۸- یا اینکه می‌گویند پیغمبر آنها بافته است... بلکه اینان حقایقی را تکذیب کردند که آنها با احاطه کامل نمیدانند و هنوز تأویل آن نیامده است، بدینگونه کسانی که قبل از ایشان بودند نیز تکذیب نمودند.

پس بنگر که پایان کار ستمگران چگونه بوده است.

پاره‌ای از آنان بقرآن ایمان آوردند و پاره‌ای دیگر ایمان نیاوردند و پروردگار تو مفسدان را بهتر میشناسد. و اگر ترا تکذیب کردند بگو عمل من از آن من و عمل شما از آن شما. شما از آنچه من میکنم بیزارید و من از آنچه شما میکنید بیزارم.

۹- این خانه آخرت را برای کسانی قرار میدهیم که در زمین (کشور) اراده بلند پروازی (تسلط بر دیگران) و فساد انگیزی نکنند و سرانجام خاص پرهیزگاران است.

هر که نیکی کند او را بهتر از آن خواهد بود و هر که بدی کند آنان که بدی کنند جز خود آن عمل کیفری ندارند...

... پس (حالا که مشمول این رحمت شده‌ای) هرگز پشتیبان کافران مباش... بسوی پروردگارت دعوت کن و از مشرکین نباش.

۱۰- پس اگر از تو نپذیرفتند بدان که آنها تنها از هوسهای خویش پیروی میکنند و کیست گمراه‌تر از آنکه از هوس خویش بدون هیچگونه هدایتی از جانب خدا پیروی کند، همانا خداوند قوم

میدانیم که تأکید بر داناتر بودن خدا (ستون هفتم) میان این دو ردیف توصیه قرار گرفته است؛ گوئی دلیل و فلسفه اصلی آنها را باینوسیله بیان میکند.

جدول تنظیمی مستلزم توضیحات بیشتری است که بخاطر اجتناب از طولانی تر شدن مطلب از آن صرف نظر می کنیم. خوانندگان علاقمند با دقت نظر میتوانند برداشتهای وسیعتر و دقیق تری بنمایند.

ستمکار را هدایت نمیکند... آنها مزد خویش را بخاطر شکیبائی که کردند دوبار داده شوند... آنها هرگاه سخن لغوی می شنیدند از آن کناره میگرفتند و میگفتند از آن ماست (نتیجه) کارهای ما و از آن شماست (نتیجه) کارهای شما... همانا تو (ای پیامبر) آنرا که دلت بخواهد (نمیتوانی) هدایت کنی ولیکن خداست که هر که را بخواهد هدایت میکند و او براه یافتگان داناتر است.

۱۱- کسانی که بخدا ایمان نمیآورند برای فرشتگان نامهای زنان میگذارند و آنها را زن میپندارند، با اینکه هیچ دلیل علمی بزرگفته خود ندارند. و جز خیال و گمان دنبال نمیکنند.

پس تو ای پیامبر از هر کسی که از یاد ما روگردان است و جز زندگی دنیا را نمیخواهد روی بگزدان (معرض او نشو). این منتهای دانش آنهاست (فکرشان تا همینجا میرسد). یقین پرورگار تو بهتر میدانند چه کسی از راه او گمراه شده و همو داناتر است بکسی که راه یافته. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای خداست تا کسانی را که بد کردند بآنچه عمل کردند پاداش دهد و کسانی را که نیکی کردند جزای نیکو دهد.

۱۲- ... خواهند گفت چه کسی ما را بزمیگرداند؟ بگو آنکه نخستین بار شما را آفرید، پس سرهای خویش را بطرف تو جنبانده و میگویند این چه وقت خواهد بود؟ ...

بگو چه بسا نزدیک باشد... و به بند گانم بگو سخنی را که بهتر است بگوئید. پروردگارتان شما را بهتر میشناسند؛ اگر بخواهد بشما رحم میکند؛ یا اگر بخواهد عذابتان میکند، و ما تو را نفرستاده ایم که وکیل ایشان باشی (نمایند ما برای عذاب آنها نیستی)، و پروردگار تو (نه تنها به انسانها بلکه) بهر موجودی که در آسمانها و زمین است داناتر است....

بگو آن خدایانی که بغیر خدا (آنها را خدا) می پندارید صدا بزنید (خواهید دید که) نه توانائی برگرداندن گرفتاری از شما دارند و نه میتوانند شرایط را متحول سازند.

۱۳- یا اینکه میگویند بدروغ آنرا بافته است....

بگو اگر آنرا افتراء بسته باشم (لابد باتکاء شما بسته ام و حال آنکه) شما از ناحیه خدا هیچ کاری (از جهت رفع عذاب) درباره من نمیتوانید بکنید.

او باین فرورفتگی شما (در باطیل از هر کس دیگر) داناتر است و شهادت او بین من و شما مرا کافی است و او آمرزگار رحیم است.

بگو من از میان انبیاء پیغمبری نوظهور و استثنائی نیستم و خبر ندارم که با من و با شما چه معامله ای میکنند، تنها و تنها آنچه بمن وحی میشود پیروی میکنم و (خلاصه) من جز اینکه بروشنی انذارتان کنم وظیفه ای ندارم.

## مکالمه و بحث آزاد

شاید تا کنون توجه نکرده باشید که در قرآن بعد از کلمه «الله»، از نظر آماری ماده گفتار (دیالوگ) یعنی کلمه «قال» با مشتقات آن (قالوا، یقولون، قل...) بیشتر از سایر کلمات آمده است، این کلمه که با افعال مختلفه خود ۱۷۲۱ مرتبه تکرار شده مقام دوم را از نظر کمیت و تعداد دفعات در مجموعه و سیستم قرآنی دارد. بی شک این تأکید و توجه دلالت از حکمتی میکند که ارزش مطالعه و بررسی دارد. کافی است قرآن را بگشایید و مروری روی آیات آن بنمائید. کمتر صفحه ای خواهید یافت که فاقد این معنا باشد، بیشتر از همه به «قال» برخورد میکنید (۵۲۹ مرتبه) بعد بترتیب به: قل، قالوا، یقولون... اولین و ساده ترین برداشتی که از اینهمه نقل قولها و دستور به گفتن ها (قل، قولوا...)، که بیشتر آنها خطاب به رسول اکرم در رابطه با مردم است میتوان کرد اینست که در این مکتب به رابطه دوطرفه شفاهی مابین رهبر و مردم و گفتار آزاد یعنی مباحثه، مصاحبه و محاوره اهمیت زیادی داده شده آنرا موثرترین وسیله تبلیغ و عامل اصلی رشد شخصیت و تربیت مردم قرار داده است.

پیامبر (ص) آنقدر برای مردم شخصیت قائل بود و آنقدر به رابطه برقرار کردن با آنها از طریق مکالمه دوطرفه و گوش دادن صبورانه بحرفهایشان اهمیت میداد که منافقین مودیانه او را «أذن» (گوش) مینامیدند! در جواب این زخم زبان خداوند میفرماید: بآنها بگو «گوش» (بودن) بخیر و مصلحت شماست، بخدا ایمان می آورد و مؤمنان را باور میکند (توبه ۶۱):

... وَتَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلْ أَدْنَىٰ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ...

بدیهی است در مکتبی که اکراه و اجبار را مردود می شمارد و اعلام میکند: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ، برای تبیین و نشان دادن راه رشد از بیراهه و گمراهی بهترین وسیله گفتار است و بهمین دلیل است که در برابر موج تکذیب، تمسخر، تکفیر و تهدید جبهه داخلی (منافقین) و جبهه خارجی (کفار، مشرکین، اهل کتاب) قرآن با نقل قول آنها (قالوا...) بجای دستور سرکوبی و ایجاد خفقان مرتباً به رسول خود فرمان «قل...» میدهد.

جالب اینکه کلمه قالوا (گفتند) ۳۳۱ بار در قرآن تکرار رفته، کلمه قل (بگو) نیز درست همین تعداد با اضافه یک (۳۳۲ بار)! توضیح اینکه در محاوره بین دوطرف



اگر خواسته باشیم تعداد دفعاتی را که هر یک بنوبت اظهار نظر و صحبت کرده اند آمارگیری نمائیم، در مجموع آنکه سخن آغاز کرده و در پایان نیز نظر قاطع داده یکمرتبه بیشتر صحبت کرده است. در مورد رسول اکرم و رابطه قولی او با مردم (قالوا - قل)، کلمه قل یکبار بیشتر از کلمه قالوا در قرآن آمده است<sup>۱</sup>، ممکن است بنظر عده ای این تناسب کاملاً اتفاقی و بی دلیل باشد اما اگر به مقابلات لفظی دیگری در قرآن که بصورت شگفت انگیز تساوی عددی مفاهیم و واژه‌هایی را نشان میدهد توجه نمائیم<sup>۲</sup>، پذیرش این مطلب ساده‌تر خواهد شد.

نکته مهم اینست که رابطه شفاهی دوطرفه میان رسول اکرم و مردم بهمان صورتی که در دوران مکه وجود داشته در دوران مدینه، یعنی در شرایط تشکیل نظام حکومتی نیز ادامه داشته است. این حقیقت باین معنی است که احراز قدرت سیاسی و حاکم شدن بر جامعه تأثیری در شیوه برخورد رسول اکرم با مردم نداشته موضع او در رابطه با منکرین و مخالفین حتی در اوج قدرت همواره بحث و بیان و ارائه منطق و دلیل بوده است. البته نوع مسائل و محتوای گفتار مخالفین بتدریج تغییر کرده و

۱- البته تنها در مجموع قرآن کلمات قال و قالوا با هم چنین تناسبی دارند ولی نه همه «قالوا»ها مربوط به کفار زمان پیامبر است و نه همه «قل»ها خطاب با او و همیشه هم «قل» بعد از «قالوا» نیامده است اما چه بسا جواب گروهی را در جای دیگری داده باشد و هماهنگی حفظ شده باشد. در هر حال تساوی عددی در کل کلمات معنای خاص مستقل از جزئیات آن دارد.

۲- نویسنده مصری عبدالرزاق نوفل در کتاب خود بنام «اعجاز عددی در قرآن کریم» که اخیراً توسط آقای مصطفی حسینی طباطبائی بفارسی ترجمه شده است بتعدادی (در حدود ۲۰۰ مورد) از این مقابلات ریاضی در قرآن اشاره کرده است از جمله:

کلمه دنیا ۱۱۵ بار	کلمه آخرت ۱۱۵ بار	ملائکه ۸۸ بار	شیاطین ۸۸ بار
حیات و مشتقات آن ۱۴۵ بار	موت و مشتقات آن ۱۴۵ بار	حر (گرما) ۴ بار	برد (سرما) ۴ بار
عقل و مشتقات آن ۴۹ بار	نور و مشتقات آن ۴۹ بار	مصائب و آسیب‌ها ۷۵ بار	شکر ۷۵ بار
نفع و فساد هر کدام ۵۰ بار	زکات ۳۲ بار	برکات ۳۲ بار	
یوم (روز) بصورت مفرد ۳۶۵ بار	(مساوی تعداد روزهای سال)		
یوم (روز) بصورت مثنی و جمع ۳۰ بار	(بتعداد روزهای ماه)		
شهر (ماه) ۱۲ بار	(بتعداد ماههای سال)		

دگرگونی عمده‌ای یافته است بطوریکه نوع مطالبی که در مکه مطرح می‌شده در مدینه تفاوت پیدا کرده است؛ پیامبر در مکه عمدتاً با کفار و مشرکین روبرو بود که عکس العمل و گفتار آنها بیشتر نفی قیامت و زنده شدن مجدد، نفی رسالت او و اتهام جن‌زدگی، شاعری، از خود بافتن وحی و... بوده است، ولی در این تقسیم بندی با استثناهایی برخورد میکنیم که خلاف این قاعده کلی است؛ یعنی در دوران مکی گفتاری از منافقین و اهل کتاب نقل شده یا برعکس در دوران مدینه ایرادهای کفار تشریح شده است. اما همانطور که گفته شد این موارد اندک و استثنا است (نمودار شماره ۱۵). در نمودارهای شماره ۱۶ تا ۲۰ محتوای گفتار کافران، اهل کتاب و منافقین را در یک ستون و پاسخ رسول اکرم را، آنچنان که فرمان الهی تعلق گرفته در ستون دیگری بینیم. این آیات همه آنچه بین رسول اکرم و جناحهای مختلف رد و بدل شده نیست بلکه تنها مواردی را برگزیده ایم که فرمان الهی «قل» در برابر قالوا (یا یقولون) نازل شده است<sup>۱</sup>. مطالعه پاسخهای پیامبر به جناحهای مختلف و مقایسه آن با پاسخهای فرعون زمامداران تاریخ و شیوه‌های اختناق و سرکوب آنها بیش از هر چیز آزادی مردم در بیان اعتقادات و حقی را که این مکتب برای آنها قائل شده است نشان میدهد. اگر فرعون با شخصیت کشی و استخفاف مردم آنها را باطاعت از خود وامیداشت (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ - ۵۴/۴۳) در این مکتب رهبر و زمامدار از طریق بحث آزاد و صحبت با مردم (بوسیله استدلال و ارائه منطق) آنها را علاقمند و قانع میسازد فرامینش را اطاعت کنند.

گفتار کافران را در دو نمودار مستقل، که یکی قیامت و دیگری تکذیب رسالت را بزبانهای مختلف نشان میدهد مرتب کرده ایم، نمودارهای بعد گفتار منافقین، مخلفین (مسلمانان سست ایمانی که در صحنه جهاد حاضر نمیشوند) و اهل کتاب را مستقلاً تنظیم نموده ایم. همانطور که گفته شد گفتار کافران عمدتاً در مکه و گفتار منافقین و اهل کتاب عمدتاً در مدینه ایراد شده است. پاسخهای داده شده معیارها و اصولی را مطرح میسازند که در شرایط مشابه میتواند بهترین راهنمای عمل ما باشد.

۱- طبق قاعده زبان عربی هرگاه فاعل اسم ظاهر باشد فعل همیشه مفرد می آید مثل: قال الذین، قال الکافرون، قال الملاء و غیره، بنابراین ما این موارد را (بصورت مذکر «قال» یا مونث «قالت» مثل: قالت طائفة) مانند قالوا بحساب آورده ایم.

مسئله										مدینه										مکه										گروهها و نظرات مختلف
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱								
																							نسبت های ناروا به پیامبر (جن زده، شاعر، اذن، ادعای دروغ و...)  تکذیب رسالت (انگ و افترا، مجوزه خوانستن، بهانه گیری، اشکال تراشی، تبعیت از آباء، اساطیر الا ولین... بشر او را تعلیم داده							
																							انکار قیامت و احیاء مجدد (استخوان پوسیده، خاک شدن انکار نشتر، انکار وعده، انکار بعثت انکار لقاه الله انتظار زنده شدن بدران و...)  بطور کلی							
																							اهل کتاب							
																							منافقین و مسلمانیان مست ایمان							

کفار و مشرکین

آیه	سال نزول	گفتار کافران (تکذیب)	پاسخ رسول (فرمان الهی)
۳۰/۴	ب ۴	أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرْتَبُ بِهِ رَبِّبَ الْمُتُونِ	قُلْ تَرَبُّوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرْتَبِينَ <sup>(۱)</sup>
۵/۱	ب ۵	وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي آيَاتِهِ مِمَّا نَدْعُونَ... فاعمل إِنَّا عَامِلُونَ	قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ آيَاتُ الْهَكْمِ إِلَهُ وَاحِدٌ <sup>(۲)</sup>
۵/۲	ب ۶	وَقَالُوا سَاجِدُوا لِلْأُولَىٰ أَلَمْ يَكْتُوبْنَا فِي الْكِتَابِ أَنِ اجْعَلْ لِكُلِّ قَوْمٍ سُلْطَانًا مِّنْ بَنِي آدَمَ	قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... <sup>(۳)</sup>
۸/۱	ب ۸	أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ	قُلْ إِن افْتَرَيْنَاهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا... قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ... قُلْ آوَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ هُوَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ وَاللَّهُ وَكَفَىٰ <sup>(۴)</sup>
۱۳/۱	ب ۹	أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ	قُلْ فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ... <sup>(۵)</sup>
۹۰/۱	ب ۹	وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ	قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ مَا كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا <sup>(۶)</sup>
۹۴/۱	ب ۹	قَالُوا أَتَجْعَلُ لِلَّهِ أَوْلَادًا لِّمَن لَّا يَخْلُقُ شَيْئًا سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ	قُلْ لَوْ كُنَّا فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةً لَّهَيَّبْنَا مَلَأُونَ عِشْرِينَ مِثْقَالَ نَجْدِ
۴۳/۱	ب ۱۱	قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا آيَاتُ الْمُفْتَرِي	قُلْ إِنَّمَا أَنزَلْتُ الْقُرْآنَ بِإِذْنِ رَبِّي أَن يُتْلَىٰ عَلَىٰ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ <sup>(۷)</sup>
۵۰/۱	ب ۱۱	وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ	قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ عِلْمًا وَبِئْسَ مَا يَشِيرُونَ <sup>(۸)</sup>
۴۴/۱	ب ۱۲	لَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ	قُلْ مَوْلَاهُ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْوَحْيَ عَلَىٰ رُسُلِهِ

## ترجمه آیات و جدول:

- ۱- یا اینکه میگویند: شاعری است که برای او حوادث بد روزگار را انتظار میکشیم. بگو: انتظار بکشید که من هم با شما از منتظرانم.
- ۲- و گفتند: دل‌های ما از آنچه ما را بدان میخوانی در پوششها است، و در گوشهای ما سنگینی است، و میان ما و تو پرده‌ای است، تو کار (خود) کن، ما نیز کار (خود) کنیم. بگو: بیگمان من بشری هستم مانند شما (که) بمن وحی میشود. معبود شما، معبودی یگانه است.
- ۳- و گفتند: (قرآن) افسانه‌های پیشینیان است که (پیامبر) آنها را نسخه برداری کرده است و هر بامداد و شامگاه بر او میخوانند. بگو: آنرا کسیکه پنهانی آسمانها و زمین را میداند فرستاد....
- ۴- یا اینکه میگویند آنرا (قرآنرا از پیش خود) بافته است. بگو: اگر آنرا بدروغ ساخته باشم (خدا از من انتقام کشد و) شما در رفع عذاب خدا مرا کفایت نکنید. بگو: من نخستین پیامبران نیستم و نمیدانم نسبت بمن (در قیامت) چگونه عمل میشود و نه حتی بشما... بگو: چه اندیشید، اگر این (قرآن) از جانب خدا باشد، و شما بدان کافر شوید...
- ۵- یا اینکه میگویند آنرا بدروغ بافته است. بگو: اگر راست میگویند پس ده سوره بافته شده همانند آن بیاورید و جز خدا هر که را هم میتواند (برای کمک) بخوانید.
- ۶- گفتند هرگز بنوایمان نمیآوریم مگر آنکه... بگو منزه است خدا آیا مگر من جز بشری فرستاده شده هستم؟
- ۷- گفتند آیا خدا بشری را بعنوان رسول برانگیخته است؟ بگو اگر در زمین فرشتگانی بودند که بآرامی راه میرفتند...
- ۸- گویند: این جز مردی که میخواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند باز دارد نیست؛ و گویند: این جز دروغی بافته شده نیست. و کسانی که بحق - چون برایشان آمد - ناباور شدند گفتند: این جز جادوئی آشکار نیست... بگو: شما را تنها بیک (امر) پند میدهم: اینکه برای خدا دو به دو یا یک بیک برخیزید؛ و آنگاه بیندیشید که... بگو: هر اجری که من از شما بخواهم از آن شما باد؛ اجر من جز بر خدا نیست... بگو: بیگمان پروردگارم «حق» را در دل (من) بیندازد، و (او) دانای نهانهاست. بگو: حق آمد، و باطل دوباره نیاید و بازنگردد. بگو: اگر من گمراه شده‌ام بر نفس خود گمراه میشوم و اگر هدایت یافته‌ام...
- ۹- و گفتند: چرا بر او آیاتی (معجزاتی) از جانب پروردگارش نازل نشده است؟ بگو: جز این نیست که معجزات نزد خداست و جز این نیست که من تنها هشدار دهنده آشکاری هستم. بگو: خدا (بعنوان) شاهد میان من و شما کافی است.
- ۱۰- (اگر این قرآن را بزبان غیر عرب نازل میکردیم) میگفتند: چرا آیات بزبان عربی نازل شده است. (چرا) کلام، عجمی است و مخاطب عربی؟ بگو: (آن قرآن) برای کسانی که ایمان آوردند هدایت و شفاء است و...

سوره وآیه	سال نزول	گفتار کافران (انکار قیامت و برانگیختگی)	پاسخ رسول (فرمان الهی)
۴۷/۵۶	ب ۳	وَكَاذِبُوا بَعُولُونَ، لَئِنَّا مِنَّا وَكُنَّا نُرَابًا وَعِظَامًا، إِنَّا لَنَبُوءُونَ أَوَّابًا وَإِنَّا لَأَوْلُونَ؟	قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ لِيَوْمٍ يَوْمِ يَمْلُكُونَ <sup>(۱)</sup>
۸۱-۹۰/۲۳	ب ۵	بَلْ قَالُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِنَا بِالْبُرْهَانِ لَنَنبَغِينَ قَالُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِنَا وَكُنَّا نُرَابًا وَعِظَامًا، إِنَّا لَنَبُوءُونَ... سَبِّحُوا لِلَّهِ سَبِّحُوا لِلَّهِ سَبِّحُوا لِلَّهِ	قُلْ لَنْ يَأْتِيَنَّكَ السَّعَاتُ وَتُنصَبُ فِيهَا قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ قُلْ أَعْمَلُ نِعْمًا قُلْ مَنْ يَسْأَلُكَ عَنِ الْفِتَنِ فَذَكَرَ الْأَرْضَ وَالنَّجْمِ قُلْ إِنِّي بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَأَنَا بَشَرٌ أُنشِئْتُ مِنَ طِينٍ وَهُوَ يُعِيدُكُمْ وَيَوْمَ يُنْفَخُ الْعُرْسُ فَذَكَّرَ قُلْ إِنِّي أَخَذْتُ الْقُرْآنَ بِحَقِّهِ وَأَنَا نَذِيرٌ
۲۵/۱۷	ب ۷	وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ	قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ الْعُرْسَ وَالْإِنشَاءَ... قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ إِلَهَكُمْ لَشَدِيدٌ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِمَا عَلَّمْتُ اللَّهَ وَلَمَّا آتَانِي الْبُحُورَ
۱۰/۳۲	ب ۸	وَقَالُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِنَا بِالْبُرْهَانِ لَنَنبَغِينَ بَلْ مَسْرُوعُونَ وَهِيَمْ كَاذِبُونَ	قُلْ تَوَقَّعْتُ كَمَا تَلْمِزُونَ لِكُلِّ بَشَرٍ مِّمَّا يُرَى قُلْ تَوَقَّعْتُ كَمَا تَلْمِزُونَ لِكُلِّ بَشَرٍ مِّمَّا يُرَى
۴۹-۵۱/۱۷	ب ۸	وَقَالُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِنَا بِالْبُرْهَانِ لَنَنبَغِينَ سَبِّحُوا لِلَّهِ سَبِّحُوا لِلَّهِ سَبِّحُوا لِلَّهِ	قُلْ كُونُوا حِجَابًا أَوْ حِجَابًا مَبْكُورًا قُلْ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا
۲۶/۴۵	ب ۸	وَقَالُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِنَا بِالْبُرْهَانِ لَنَنبَغِينَ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِمَا عَلَّمْتُ اللَّهَ وَلَمَّا آتَانِي الْبُحُورَ	قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِمَا عَلَّمْتُ اللَّهَ وَلَمَّا آتَانِي الْبُحُورَ
۲۹-۳۲/۳۱	ب ۱۱	قَالُوا إِنَّا نَرَى رَبَّنَا فَأَنَّا لَمِنَ الْأُولَى أَعْيُنًا نَظُرُ قَالُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِنَا بِالْبُرْهَانِ لَنَنبَغِينَ	قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ... حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْلَى بِالْعِزِّ مِنْ الْأُولَى قُلْ لَنُنزِّلَنَّ الْغَمَامَ مَاءً فَسَوَّيْنَا لَكُمْ فِيهَا سُبْحَانَ وَمَا أَلَمْتُمْ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنِّي أَخَذْتُ الْقُرْآنَ بِحَقِّهِ وَأَنَا نَذِيرٌ
۲۸/۷	ب ۱	وَقَالُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِنَا بِالْبُرْهَانِ لَنَنبَغِينَ	قُلْ إِنَّا نَعْبُدُ اللَّهَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَنَحْنُ عَابِدُونَ قُلْ إِنِّي أَخَذْتُ الْقُرْآنَ بِحَقِّهِ وَأَنَا نَذِيرٌ
۴۸/۱۰	ب ۱	وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ	قُلْ لَا آتِيكُمُ الْعَذَابُ حَتَّى أَتَاكُمُ الْآيَةُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
۳۷/۶	ب ۱	وَقَالُوا لَئِن لَّمْ يَأْتِنَا بِالْبُرْهَانِ لَنَنبَغِينَ	قُلْ إِنِّي أَخَذْتُ الْقُرْآنَ بِحَقِّهِ وَأَنَا نَذِيرٌ

## ترجمه آیات جدول

- ۱- و میگفتند: چون بمیریم، و خاک استخوانی چند شویم، آیا (دوباره) برانگیخته میشویم؟ یا پدران نخستین مان (برانگیخته میشوند؟). بگو: بیگمان پیشینیان و پسینیان، در وقتی (از) روزی معین باهم گردآیند.
- ۲- (نه) بلکه همانند آنچه پیشینیان گفتند میگویند. گفتند: آیا چون بمیریم و خاکی و استخوانی شویم، آیا (زنده) برانگیخته خواهیم شد؟؛ بیقین ما و پدرانمان، از پیش، به این (موضوع) وعده داده شدیم؛ این جز افسانه‌های پیشینیان نیست. بگو اگر (واقعاً چیزی) میدانید زمین و هر که در آنست از آن کیست؟ خواهند گفت از آن خدا، بگو آیا یادآور نمیشوید؟ بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ خواهند گفت خدا، بگو آیا نمی‌پرهیزید؟ بگو کیست که فرمانروائی همه چیز در ید قدرت اوست؛ و او بهمه پناه دهد و کسی حمایت او نتواند کرد، اگر میدانید (بگوئید). خواهند گفت: خدا، بگو: پس چرا بفریب و فسون مفتون شده‌اید. (نه) بلکه ما حق را برایشان آورده‌ایم، و بیگمان ایشان دروغگو یانند.
- ۳- بگو او کسی است که شما را (از عدم) پدید آورد و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد... بگو او کسی است که شما (اهل زمین را) در زمین خلق کرد و بسوی او محشور میشوید و میگویند اگر راست میگوئید چه وقت است؟ بگو جز این نیست که «علم» نزد خداست و من تنها هشدار دهنده آشکارا
- ۴- و گفتند: چون در زمین ناپدید شویم، آیا برآستی باز زنده خواهیم شد؟ - (نه)، بلکه آنها بیدار پروردگارشان کافرند. بگو: «فرشته مرگ» که بر شما گمارده شده جان شما را بستاند، سپس بسوی پروردگارتان بازگردانده میشود.
- ۵- و گفتند: آیا وقتی که استخوانهایی شویم و پوسیده گردیم، آیا جداً ما با آفرینش تازه‌ای برانگیخته میشویم؟ بگو: (اگر) سنگی شوید یا آهنی، یا آفریده‌ای از آنچه در نظر شما بزرگ می‌نماید (سرانجام زنده خواهید شد). پس بزودی خواهند گفت: چه کسی ما را باز خواهد گردانید، بگو: آنکس که اول بار آفریدتان. بزودی سرهای خویش بسوی توتکان میدهند و میگویند: آن (رستاخیز) کی خواهد بود؟ بگو شاید که نزدیک باشد.
- ۶- و گفتند: (زندگانی) جز زندگی (این) دنیا نیست. می‌میریم و زنده میشویم، و ما را جز «دهر» هلاک نمیکند. و آنها را بدانچه میگویند دانشی نیست و آنان جز گمان نمی‌بافند... حجت آنها جز این نباشد که گویند: اگر راست میگوئید پدران ما را بیاورید. بگو: خدا شما را زنده میکند، سپس شما را می‌میراند، پس از آن شما را بروز رستاخیز گرد می‌آورد...
- ۷- بگو کسانی را که (در دنیا) بجای خدا (معبودهایی) می‌پنداشتید بخوانید... تا آنگاه که ترسشان زائل شود گویند: پروردگارتان چه گفت: (شفیعان) گویند: سخن حق. و اوست برتر و بزرگوارتر. بگو: کیست که از آسمان و زمین شمار روزی میدهد؟ بگو: خدا. و بیگمان (یکی) از ما، یا براه راست یادرگمراهی آشکار هستیم. بگو: از آنچه مابندی میکنیم شمار پرسشی نکنند، و از آنچه شما میکنید ما را نپرسند. بگو: ما را پروردگارمان گرد آورد، سپس میانمان برآستی حکم کند و او داوری داناست. بگو: کسانی را که شریکان خدا گردانیدید بمن بنمائید! هرگز!، بلکه «او» خدای بی‌همتای حکیم است. و میگویند اگر راست میگوئید این وعده چه وقت است؟ بگو شمار راست میعاد

آیه	سال نزول	گفتار منافقین	پاسخ رسول
۱۱۹	۳ هـ	وَإِذَا الْفُؤَادُ جَازٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ كَافِرِينَ (۱)	قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱)
۱۵۱		(۱) بَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْآخِرِينَ مِنْ شَيْءٍ (۲) بَقُولُونَ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ مِنْ آلِ الْآخِرِينَ مَا قَاتَلْنَا فِيهَا (۳) بَقُولُونَ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ مِنْ آلِ الْآخِرِينَ مَا قَاتَلْنَا فِيهَا	(۱) قُلْ إِنَّ الْآخِرَ كَلِمَةٌ لِلَّهِ يَخْشَوْنَ فِي أَنْفُسِهِمْ أَنْ يُرَدُّوا إِلَى اللَّهِ (۲) قُلْ لَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ لَا تَأْتُوا بِنُفُسِكُمْ بِالْإِيمَانِ (۳) قُلْ لَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ لَا تَأْتُوا بِنُفُسِكُمْ بِالْإِيمَانِ
۱۶۷-۱	۳ هـ	(۱) وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الْمَوْتَ وَمَا جَاءَ بِهِمْ نَبَأٌ مِنْ رَبِّكُمْ (۲) قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ لَكُنَّا نَسْمَعُ لَكُنَّا نَسْمَعُ (۳) بَقُولُونَ يَا فِرْعَوْنُ مَا نُبِسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْفُرُونَ (۴) الَّذِينَ قَالُوا لِلْإِخْوَانِ نَحْنُ وَوَالِدَاتُنَا وَأَزْوَاجُنَا وَأَمْوَالُنَا وَأَنْفُسُنَا فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ كَافِرِينَ	(۳) قُلْ فَادْرَأْهُمَا فِي النَّارِ حَتَّى يُصْرَقَ حَبْلُ الْوَتَنِ أَوْ يُصْرَقَ حَبْلُ الْوَتَنِ أَوْ يُصْرَقَ حَبْلُ الْوَتَنِ (۴) قُلْ فَادْرَأْهُمَا فِي النَّارِ حَتَّى يُصْرَقَ حَبْلُ الْوَتَنِ أَوْ يُصْرَقَ حَبْلُ الْوَتَنِ أَوْ يُصْرَقَ حَبْلُ الْوَتَنِ
۱۳-۱۷	۵ هـ	(۱) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَمَزٌ... (۲) وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ أَهْلُ الْبَيْتِ... (۳) بَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ... (۴) قُلْ لَنْ يُصْعَقَكُمْ الْفَرَارِيُّ وَأَنْفُسُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكُم بِمَا كَفَرُوا... (۵) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ... (۶) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ...	(۱) قُلْ لَنْ يُصْعَقَكُمْ الْفَرَارِيُّ وَأَنْفُسُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكُم بِمَا كَفَرُوا... (۲) قُلْ لَنْ يُصْعَقَكُمْ الْفَرَارِيُّ وَأَنْفُسُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكُم بِمَا كَفَرُوا... (۳) قُلْ لَنْ يُصْعَقَكُمْ الْفَرَارِيُّ وَأَنْفُسُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكُم بِمَا كَفَرُوا... (۴) قُلْ لَنْ يُصْعَقَكُمْ الْفَرَارِيُّ وَأَنْفُسُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكُم بِمَا كَفَرُوا... (۵) قُلْ لَنْ يُصْعَقَكُمْ الْفَرَارِيُّ وَأَنْفُسُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكُم بِمَا كَفَرُوا... (۶) قُلْ لَنْ يُصْعَقَكُمْ الْفَرَارِيُّ وَأَنْفُسُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكُم بِمَا كَفَرُوا...

### نمودار شماره ۱۸

روزی که ساعتی از آن نه تأخیر میکنید و نه پیش می افتید.

- ۸- (چون کارزشتی کنند گویند): پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داد؛ بگو: بیگمان خدا بکار زشت فرمان نمیدهد. آیا چیزی که نمیدانید بر خدا می گوئید (نسبت میدهد)؟ بگو: پروردگار من به عدالت (نه فحشاء) امر نموده و اینکه رویهای خود را در هر مسجدی راست دارید و...  
 ۹- و میگویند اگر راست میگوئید این وعده چه وقت است؟ بگو مالک نیستیم برای خودم زیانی و نه سودی، مگر آنچه را که خدا بخواهد.  
 ۱۰- و گفتند چرا آیه ای (معجزه ای) از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است؟، بگو بیگمان خدا قادر است که آیتی فرو فرستد و لیکن بیشترشان نمیدانند.

#### ترجمه آیات نمودار:

- ۱- ... هرگاه شما را به بینند گویند: ایمان آوردیم؛ و چون تنها شوند سرانگشتان خود را از خشم بر شما می گزند. بگو به خشم خود بمیرید که خدا با آنچه در سینه هاست داناست...  
 ۲- ... میگویند: آیا چیزی از «امر» بدست ما هست؟ بگو قطعاً تمامی امر برای خداست.  
 می گفتند اگر ما را از امر چیزی می بود در اینجا کشته نمیشدیم بگو اگر در خانه های خودتان هم می بودید آنان که برایشان کشته شدن نوشته شده بود بسوی آرامگاههای خویش بیرون می آمدند.



سوره و آیه	سال نزول	گفتار مخلفون	پاسخ رسول
۸۱/۹	۵۷	قَرِجَ الْمُخَلَّفُونَ... وَفَالُوا لَأَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ	قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (۱)
۱۱/۴۸	۵۷	(۱) سَبِّحُوا لِلَّهِ الْمَخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا... (۲) يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَاهُمْ مَا لَبِئْسَ فِي قُلُوبِهِمْ .....	(۳) قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ
۱۵/۴۸	۵۷	(۴) سَبِّحُوا لِلَّهِ الْمَخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِرِكُمْ لِأَخَذْتُمَا... (۵) قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ	
/۴۸	۵۷	(۶) قَسِيْفُوْنٌ بَلْ تَخْشَوْنَ بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُوْنَ إِلَّا طِيلًا (۷) قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّ عَوْنٍ إِلَى قَوْمِهِمْ	

### نمودار شماره ۱۹

۳- و تا آنکه بشناسد کسانی را که نفاق ورزیدند و (همانها را که وقتی) بآنها گفته شد بیایید در راه خدا پیکار یا دفاع کنید، گفتند: اگر جنگی میدانستیم بدنبال شما می آمدیم، آنها در آنروز بکفر نزدیکتر از ایمان بودند، بزبان چیزهایی میگفتند که در دلهایشان نبود، و خدا داناتر است بآنچه که پنهان میدارند. آنان که برای برادرانشان گفتند، حال آنکه خود نشستند (قیامی نکردند)، اگر از ما پیروی نموده و بجنگ نرفته بودند کشته نمیشدند؛ بگو: اگر راست میگوئید مرگ را از خودتان دور کنید.

۴- و (یاد کن) وقتی را که منافقان و آنکسان که در دلهایشان بیماری بود گفتند: ..... و (یاد کن) وقتی را که گروهی از آنان گفتند: ای اهل یثرب! شما را جای ماندن نیست، ... و میگفتند: خانه های ما خالی است حال آنکه خانه های آنها خالی نبود، و آنها جز فرار چیزی اراده نمیکردند... بگو: فرار کردن از مرگ و از کشته شدنی (که در سرنوشتان باشد) شما را سودی ندهد .... بگو کیست که شما را از خدا ننگه دارد اگر رنجی یا رحمتی بشما اراده کند؟ ...

#### ترجمه آیات نمودار:

۱- باز گذاشتگان (از جهاد) به نشستنشان برخلاف (دستور) رسول خدا شاد شدند... گفتند: در گرما (برای جنگ) بیرون نروید.

بگو: آتش جهنم از نظر حرارت شدیدتر است، اگر می فهمیدند.

۲- اعراب بازمانده (از جهاد) بزودی بتو خواهند گفت که اموال و کسانمان ما را مشغول (بخود) کرد پس برای ما امرزش بخواه؛ آنها چیزی بزبان میگویند که در دلهایشان نیست.

بگو: کیست آنکه بتواند چیزی از (مشیت) خدا را از شما باز دارد، اگر برای شما زیانی یا سودی بخواهد، ....

آیه	سال نزول	گفتار اهل کتاب	پاسخ رسول
۹	۵۵ هـ	(۱) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ امْكُفُوا فَمَا أَتَزَلُ اللَّهُ (۲) قَالُوا تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَبِكْفُرُونِ بِمَا وَرَاءَهُ ..... (۳) قَالُوا لِمَنْ مَعَنَا وَعَصِينَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ ..... (۴) قَالُوا لِمَنْ كَانَتْ لَكَ الذُّرَاةُ الْأَخْرَجُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً ..... (۵) قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْحَبْرِيِّ فَإِنَّهُ نَزَلَهُ عَلَى قَلْبِكَ ..!(۶)	(۳) قُلْ فَلِرَبِّكُمْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴) قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْحَبْرِيِّ فَإِنَّهُ نَزَلَهُ عَلَى قَلْبِكَ ..!(۶)
۱۰	۵۵ هـ	(۱) وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى فَيَهْتَدُوا	(۲) قُلْ بَلْ مِثْلَ نَزْهِيمٍ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳) قُولُوا امْشُوا بِاللهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ...

## نمودار شماره ۲۰

۳- بازماندگان (از جهاد) بزودی، آنگاه که شما بسوی غنیمت‌ها روانه شوید تا آنها را برگزید، خواهند گفت: بگذارید ما نیز دنبال شما پیاییم. آنها میخواهند سخن خدا را بگردانند. بگو شما هرگز دنبال ما نیائید، خدا از پیش این چنین گفته. آنها خواهند گفت: بلکه شما بما حسد می برید. چنین نیست، بلکه آنها جز اندکی درک نمیکنند. به اعراب بازمانده (از جهاد) بگوی: بزودی بسوی قومی که در کارزار بسیار نیرومند است خوانده میشود...

### ترجمه آیات جدول:

۱- چون بآنها گفته شد بآنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید، گفتند: ما بآنچه بر خودمان نازل شده ایمان میآوریم و (باینترتیب) بهره غیر از آن (توراة و انجیل) است کافر میشوید، بگو اگر شما مؤمن بودید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را میکشتید؟ ... گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بخاطر کفرشان محبت گوساله را در دل‌های خود داخل نمودند (بآن آمیخته شدند و از آن نوشانیده و آبیاری گشتند) بگو چه زشت است آنچه ایمانتان شما را بآن فرمان میدهد اگر (واقعا) مؤمن هستید. بگو اگر خانه آخرت نزد خدا مختص شماست، اگر راست میگوئید آرزوی مرگ کنید.

بگو هر کس دشمن جبرئیل باشد همانا او آنرا بر قلب تو فرود آورده....

۲- گفتند (باید) یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید.

بگو: (نه)، بلکه ملت (شیوه و آئین) ابراهیم حنیف را که هرگز از مشرکان نبود (برای هدایت باید پیروی کنید). بگوئید به خدا و آنچه بسوی ما و ابراهیم و... نازل شده ایمان آوردیم.

## فصل دوم

### در برخورد با دشمنان و مخالفین

#### آزادی در قلمرو جهاد و قتال

از جمله موارد و موضوعاتی که ظاهراً بنظر نمیرسد زمینه و موضوعیتی برای آزادی داشته باشد و محملی برای توجیه اختیار مخالفین بتوان در آن یافت جهاد و قتال است. این وظیفه که در برابر متجاوزین و منافقین جبهه داخلی همچنین منکرین و مخالفین خارجی بعهدہ مسلمین قرار گرفته، گفته میشود برای خود منطق و اصولی دارد که آزادی را در آن راهی نیست. معتقدین به جهاد اعتقادی عموماً به آیه شریفه ای استناد میکنند که به رسول اکرم فرمان صریح و قاطع جهاد با کفار و منافقین داده شده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ.  
هان ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها درشتی کن و جایگاه آنان جهنم است و بد جایگاهی است.

(بقره ۷۳ و تحریم ۹)

و میگویند بدلیل آنکه رسول اکرم مأمور جهاد با کافرین و منافقین (دشمنان خارجی و داخلی) بوده، مسلمانان نیز با رسالت کفرستیزی تا گسترش اسلام. بسراسر گیتی وظیفه دارند برای صدور انقلاب توحیدی و قلع و قمع دشمنان داخلی و خارجی جهاد دینی نمایند. همچنین نامه های پیامبر (ص) به سران کشورهای قدرتمند آنروز را شاهد میآورند و نتیجه میگیرند اگر رهبران دولتهای بیگانه از صدور پیام توحیدی به ملت‌های خود مانع شدند باید با آنها جنگ مسلحانه را آغاز نمود و با ابرقدرتهای روزگار آنقدر جنگید تا پرچم عدل اسلامی در سراسر جهان باهتزاز درآید. کشور گشائیها تیکه

در دوران اولیه اسلام برهبری خلفای بعد از پیامبر(ص) شد عمدتاً ناشی از همین انگیزه و نحوه نگرش بود، بی جهت نیست دشمنان این مکتب مدعی شده اند اسلام نه بمنطق که بزور شمشیر پیش رفت!

آنچه مسلم است با این شیوه دیگر نمیتوان مدعی اختیار و آزادی عمومی شد بلکه این مقولات تنها برای معتقدین به مکتب معنی پیدا کرده دشمنان داخلی و خارجی را حقی از آن باقی نماند. تصویر نادرستی که در اذهان عمومی از پیامبر رحمت با قرآنی در یکدست و شمشیری در دست دیگر نقش بسته این منظره را بوضوح تداعی میکنند که یا قرآن را باید بگردن بگیرند یا شمشیر را! در حالیکه بعضی از مفسران نوشته اند که در طول حیات پیامبر حتی یک نفر هم دیده نشد بزور شمشیر مسلمان شده باشد<sup>۱</sup>.

اسلام هر نوع جهادی را بدون آنکه قبلاً طرف جنگ را به راه پروردگار دعوت کرده باشند ممنوع میسازد. از آیه «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ...» چنین استفاده شده که «محاربه و مقاتله با کفار و بغاة جایز نیست مگر پس از دعوت به محاسن اسلام و اقامه حجت برایشان، پس واجب است پیش از آغاز جنگ و قتال برای دعوت به طریق حکمت (برهان) یا موعظه حسنه (خطابه) یا جدال احسن (جدل) با رعایت استعداد افهام و عقول و افراد... دست بکار شوند، اگر از این راه نشد آنگاه ناگزیر بکار قتال پردازند<sup>۲</sup>».

در باره دعوت لازم است گفته شود که مراتبی دارد: مرحله اول دعوت و فراخواندن و تبلیغات است، در بحث و مناظره باید صبر و تقوی پیشه کرد و منطق و انصاف بخرج داد و حرکت بحث و دعوت را بسوی وحدت کشانید و دعوت، اصرار در جدال بمنظور اثبات افضلیت خود و بزیر پرچم خود کشاندن نباشد<sup>۳</sup>.

۱- ترجمه و تفسیر رهنما، ج ۱، ص ۱۹۴

۲- ادوار فقه، علامه محمود شهابی، تهران، دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۹۴.

۳- اسلام مکتب مبارز و مولد، مهندس مهدی بازرگان، ص ۶۵-۶۰

قبل از استمداد و اهدای بقرآن و ورود باصل مطلب، عجالاً پاسخ مختصری به استدلالهای نقل شده میدهیم.

در مورد آیه شریفه: *يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ...* برخلاف استنباط عمومی و برداشت ظاهری و ساده‌ای که در ترجمه‌های قرآن از کلمه جهاد میشود منظور از این فریضه، جنگ اعتقادی برای نابودی مخالفین بشیوه کلیسا در قرون وسطی برای اعدام و سوزاندن ملحدین و مرتدین نیست بلکه معنای عمومی جهاد تلاش سخت توأم با قبول رنج و محرومیت تا سرحد جانبازی در راه ایمان میباشد و آنهم کاملاً جنبه دفاعی و عکس‌العملی داشته از دعوت بحق و نصیحت و ارشاد آغاز میشود و تامقاومت و پایداری در برابر کیدها و نیرنگ‌ها و تجاوزات نظامی آنها ادامه پیدا میکند.

در اینمورد نظریات علامه فقید طباطبائی ذیل همین آیه در تفسیرالمیزان (جلد ۱۸ صفحه ۲۳۹) را از آنجائیکه مؤید مطلب فوق است بعینه نقل مینمائیم:

جهاد و مجاهدت، بمعنای سعی و بذل نهایت درجه کوشش در مقاومت است، چه اینکه بزبان باشد، و چه بدست، تا آنجا که منتهی بکارزار شود و لکن در قرآن کریم بیشتر در معنای کارزار استعمال شده هر چند در غیر قتال نیز استعمال شده مانند آیه: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» لکن در آنمعنا شایع است.

و هر جا هم که استعمال شده تنها کفار منظورند، که تظاهر بمخالفت و دشمنی دارند، و اما منافقین هر چند در واقع کافر و حتی از کفار خطرناکترند، چون از راه کید و مکر وارد شده و کارشکنی میکردند، لیکن آیات جهاد ایشان را شامل نمیشود، برای اینکه ایشان تظاهر بکفر و دشمنی نداشته، در عوض از سایر مسلمانان هم خود را مسلمان تر جلوه میدهند، و با این حال دیگر معنا ندارد که با ایشان جهاد شود.

ولذا چه بسا از استعمال جهاد در خصوص منافقین این معنا بدهن برسد که مراد بآن هر رفتاریست که مطابق مقتضای مصلحت باشد. اگر مصلحت اقتضاء داشت معاشرتشان تحریم و ممنوع شود، و اگر اقتضا داشت نصیحت و موعظه شوند، اگر اقتضا داشت بسرزمین دیگر تبعید شوند، و یا اگر رده‌ای از ایشان شنیده شد کشته گردند و اگر طور دیگری اقتضاء داشت در حقشان علمی کنند، خلاصه معنای جهاد با منافقین مقاومت در برابر کارشکنی‌ها و نقشه‌های ایشان است، بهر وسیله‌ایکه مصلحت باشد.

علاوه برآیه فوق در همین زمینه بآیه مشابه دیگری میتوانیم استناد کنیم که منظور از جهاد کوشش تبلیغی و ارشادی و باصطلاح امروزی کار فرهنگی میباشد:

فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا.

۲۵/ فرقان ۵۲ - پس از کافران پیروی نکن و بوسیله قرآن با آنان جهادی کبیر برپا کن. باز هم توضیحات علامه فقید طباطبائی را در اینمورد برای روشن شدن مطلب نقل مینمائیم:

... ضمیر (به) بشهادت سیاق آیات، به قرآن برمیگردد، و کلمه مجاهده و نیز جهاد بمعنای جدوجهد و بکار بردن نهایت نیرو در دفع دشمن است و چون گفتیم ضمیر بقرآن برمیگردد، معنا این میشود که با قرآن با دشمنان جهاد کن، یعنی قرآنرا برآنان بخوان، و معارف و حقایق آنرا برایشان بیان کن و حجت را برایشان تمام نما.

با توضیحات فوق نه اینکه خواسته باشیم منکر بُعد نظامی و تسلیحاتی جهاد شده آنرا در کوششهای مسالمت جو یانه فردی محدود نمائیم، منظور نشان دادن ابعاد وسیع کلمه و گستره پهناوری است که قلمرو این معنا میباشد، برداشت های غلطی که بعضاً از این واژه قرآنی میشود ناشی از یکسونگری و افراط در تحمیل خواسته ها و نظریات شخصی است که عمدتاً متأثر از مکاتب و فلسفه های بیگانه میباشد، البته سرانجام جهاد جنگ قهرآمیز و درگیری جدی مسلحانه است ولی این مرحله بشهادت آیات فراوان قرآن جنبه دفاعی داشته هرگز بصورت ابتدائی و تهاجمی و تعرضی از ناحیه مسلمین صورت نمیگیرد.

اما در مورد نامه های پیامبر (ص)؛ آنچه از متن این نوشته ها استنباط میشود بیشتر جنبه ابلاغ رسالت و دعوت بسوی اسلام دارد تا تهدید بشمشیر و اکراه و اجبار بآئین جدید،<sup>۱</sup> اگر چه خسرو پرویز نامه رسول خدا را پاره کرد ولی این خشم ناشی از تهدیدی

۱- در حوالی سال ششم یا هفتم هجرت پیامبر اکرم نامه هایی به سران کشورهای مقتدر آن روز ارسال نمود از جمله: به خسرو پرویز (شهریار ایران)، هراکلیوس (امپراتور روم شرقی)، حارث غسانی (پادشاه حیره)، مقوقس (پادشاه قبط)، حارث حمیری (پادشاه یمن)، نجاشی (پادشاه حبشه) و هلال صاحب بحرین.

تمامی این نامه ها گرچه با انشاء و عبارات متنوعی تحریر یافته اند، اما اسکلت و اصول مشترکی دارند که حکایت از مضمون و محتوای یکسانی مینماید؛ بدون استثناء پیامها مؤدبانه و دعوت کننده است و برخلاف آنچه در شباهت با شیوه قدرتمندان روزگار تبلیغ شده اثری از تهدید و اجبار در آنها مشاهده نمیشود. خطاب نامه ها به: عظیم فارس، عظیم قبط، عظیم الروم

نبود که پیامبر کرده باشد، بلکه استکبار و استعلای او از شنیدن کلام حقی که از گلوی آزاد مردی طنین افکنده باشد مانع بود. و اینکه در زمان عمر سپاه اسلام ایران را فتح کرد این امر نیز بخاطر صدور انقلاب توحیدی، یا نجات مردم مستضعف ایران از

و... میباشد، کلمه عظیم در عربی معادل همان پادشاه یا شاهنشاه در زبان فارسی است، پیامبر از اینکه آنها را با این عناوین خطاب کند استنکافی نداشته است. علاوه بر آن بسیاری از این نامه‌ها با عبارت: **السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی** (درود بر کسی که از هدایت پیروی نماید) آغاز یا ختم میشوند و در ازای پاسخ مثبت و مساعدی که نسبت به دعوت توحیدی از آنان درخواست شده، اجر دوچندان خدائی «**يُوْتِكُ اللّٰهُ اَجْرَكَ مَرْتَيْنِ**» (به هر قل و مقوقس) وعده داده شده است و این اجابت را بنفع خود آنها شمرده است (فانه خير لك - خطاب به صاحب بحرین).

در پیامها البته عكس العمل منفی و پاسخ نامساعد را هم پیش بینی نموده است، آنچه در اذهان جا افتاده اینست که پیام رسول الله به سران کشورهای آنروز شامل دو حالت: پذیرش اسلام یا آماده شدن برای جنگ بوده است، مسلماً این راه حل موافق با اصل «**لا اكره في الدين**» نمیتوانست باشد. بنابراین پیامبر چنین شیوه‌ای در پیش نگرفت. میدانیم باین دلیل هم با آنها نجنگید. عده‌ای هم معتقدند جنگ نه با ملتها بلکه با زمامداران و ارتش آنها که مانع رسیدن پیام انقلاب توحیدی به توده‌های مردم میشوند و چوب شرعی پیدا میکند. صرفنظر از صحیح یا غلط بودن این استدلال، آنچه مسلم است در نامه‌های پیامبر به زمامداران آنروز مطلقاً چنین دلائلی دیده نمیشود بلکه برعکس عقوبت امتناع و عدم پذیرش آنها را نیز همانند اجر استقبالشان بخداوند حواله داده است. در مهمترین این نامه‌ها خطاب به زمامداران دو ابر قدرت آنروز یعنی ایران و روم (همچنین به پادشاه قبط) صریحاً مینویسد که اگر از پذیرش دعوت حق رو گردانیدید بدانید گناه ملت‌هایتان بگردن خود شماست (نه اینکه من بجنگ شما خواهم آمد).

به هراکلیوس (امپراتور روم شرقی): **اسلم تسلم يوئك الله اجرک مرتين**

**فان توليت فأنما عليك اثم الاريسين**

به خسرو پرویز (شهریار ایران): **اسلم تسلم فان ابيت فعليك اثم المجوس**

به مقوقس (پادشاه قبط): **اسلم تسلم يوئك الله اجرک مرتين**

**فان توليت فأنما عليك اثم القبط**

پیامبر نه تنها آنها را وادار به پذیرش اسلام نمیکند بلکه حتی در مورد هراکلیوس امپراتور روم

دست حکام ستمگر، بگونه‌ای که تصور و ادعا میشود، هرگز نبوده است<sup>۱</sup> بلکه آنطور که از نامه عمر و پاسخ حضرت علی باو که برای جنگ با ایرانیان با آن بزرگوار مشورت کرده بود برمیآید (نهج البلاغه کلام ۱۴۶) انگیزه عمر نگرانی و ترسی بود که مشاهده نقل و انتقالات نظامی و آرایشات جنگی سپاه بیشمار ایرانیان در مرز برای

شرقی و مقوقس پادشاه قبط که هر دو اهل کتاب بودند در انتهای نامه آنها را با توجه دادن به آیه ۶۵ سوره آل عمران دعوت به وحدت حول سه محور مشترک: ۱- توحید (الآنعبدا لله). ۲- نفی شرک (ولا شرک به شیئاً) ۳- عدم اتخاذ ارباب باطل (ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله) مینماید. منظور پیامبر مسلماً این نبوده که شما از دین و آئین خود دست بردارید و حتماً به دین من بگروید بلکه با تکیه بر اصول مشترکی که در همه ادیان الهی وجود دارد آنها را بوحدت خوانده است.

در مورد خسرو پرویز نیز پیامبر اکرم رسالت خود را چنین توضیح میدهد:  
فانی رسول الله الى الناس كافة لانذر من كان حياً ويحق القول على الكافرين.  
من فرستاده خدا بسوی همه مردم هستم تا هر که را زنده (دل) بود هشدار دهم و قول (عذاب خدا) بر کافرین تحقق یابد. (یس ۷۰)  
در این برنامه پیامبر انذار را وظیفه خود می‌شمارد و آنرا بصیغه متکلم وحده بیان مینماید (لانذر) اما تحقق قول الهی را در مورد کافرین با صیغه سوم شخص مجهول بعهدہ خداوند گذاشته است.

(۱) - مردم ایران در آنروز با وسائل ارتباطی بسیار محدودی که وجود داشت نه اطلاع درستی از اسلام داشتند و نه بطریق اولی جنبش و حرکت ایمانی قابل ملاحظه‌ای در ایران بوجود آمده بود که مسلمانان وظیفه خود بدانند برای حمایت از مستضعفین و دفع شر سلاطین بآن دیار حمله کنند، گذشته از آن، دعوت پیامبر قبل از اینکه مبلقی بایران فرستاده باشد متوجه خسرو پرویز و درباریان او بود.



بوجود آورده بود و قصد داشت قبل از اینکه آنها حمله کنند پیشدستی کرده ابتکار عمل را بدست گیرد. تازه همین پیشگیری بظاهر منطقی و موجه را هم حضرت نمیپذیرند و باو گوشزد مینمایند:

«... اما آنچه تو راجع بآمدن ایرانیها بجنگ مسلمین یادآوری نمودی، پس (باکی نیست، زیرا) خداوند سبحان از آمدن ایشان پیش از تو کراهت دارد و او تواناتر است به برطرف نمودن آنچه را که از آن کراهت دارد. و اما آنچه راجع به بسیاری عدد آنان ذکر کردی پس (آنهم نگرانی ندارد، زیرا)، پیش از این (در زمان حضرت رسول و صدراسلام با کفار) به بسیاری لشکر جنگ نمیکردیم، بلکه بکمک و یاری خداوند متعال میجنگیدیم.

فَأَمَّا ذَكَرْتَ مِنْ قَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ  
مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَيَّ تَغْيِيرَ مَا تَكْرَهُ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدْدِهِمْ فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيمَا  
مَضَى بِالْكَثْرَةِ وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بِالنُّصْرِ وَالْمَعُونَةِ.

و روشن است که چرا حضرت علی (ع) در دوران حکومت خود این کشورگشائیها را ادامه نداد و بجای آن باصلاح مفاصد داخلی پرداخت و کوشید بجای نقش ایوان خانه ای را که از پای بند ویران بود ترمیم کند، گرچه با فتوحات خارجی، هم میتوانست مردم را سرگرم و خوشحال کند و هم بیهانه جنگ بسرکوبی دشمنان داخلی پرداخته آزادیها را یکسره تعطیل نماید.

درست است که علی (ع) در سه جبهه با ناکشین، مارقین و قاسطین مردانه جنگید و بیشتر آنها را نابود کرد اما تمامی جنگهای او بدون استثناء از موضع دفاعی بود و در هیچکدام ابتداء بقتال و جنگ تعرضی نکرد، این حقیقت هم گواه تاریخی دارد و هم از نامه ها و خطبه های جمع آوری شده در نهج البلاغه میتوان سیاست جنگی امام را بروشنی دریافت کرد.<sup>۱</sup>

(۱) — علی (ع) در نامه به فرمانده لشکر خود (مَعْقِلِ ابْنِ قَيْسِ رِياحِي) مضمون همان اصل ثابت قرآنی را در مورد قتال بیان میکند:

لَا تَقَاتِلُنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكُمْ... (جز با کسی که با تو بجنگد مجنگ — نامه ۱۲). و اضافه مینماید:  
قبل از دعوت آنان (براه حق) و اتمام حجت (پیدا کردن عذری برای معاف کردن آنها) مبدا دشمنی با آنها شما را بجنگ با ایشان و ادار سازد:

وَلَا يَخِيْلَنَّكُمْ شَنَاٰنَهُمْ عَلٰى قِتَالِهِمْ قَبْلَ دَعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ.

در همین زمینه عده‌ای بشیوه قاطع و کوبنده حضرت سلیمان از موضع حکومت و پادشاهی نسبت بملکه سبا و قومش که خورشید را میپرستیدند استناد میکنند و آیاتی را نشانه می‌آورند که حضرت سلیمان بدون سازشکاری و تأمل پس از آنکه جواب مساعدی برای نامه دعوتش بملکه سبا نیافت راه تحمیل و جبر را پیش گرفت و نتیجه می‌گیرند اگر قومی دعوت بتوحید و شریعت را نپذیرفتند چتما باید با آنها جنگید تا به دین الهی درآیند. اگر چنین برداشتی درست باشد حداقل باید تفاوتی میان سنت پیامبران الهی قائل شویم در حالیکه بتوصیه قرآن یک مسلمان هرگز فرقی میان رسولان خدا قائل نمیشود (لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ). و حتی از زبان قدیمی‌ترین رسولان و مبلغین پیامهای الهی یعنی حضرت نوح (ع) در قرآن خوانده‌ایم که میگفت:

أَنْزَلْنَاهُمْ عَلَيْهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ.

(آیا هرگز ممکن است که شما را در حالیکه اکراه دارید بایمان وادار کنیم؟).

و در نامه‌ای به برادرش عقیل نظر کلی خود را درباره جنگ بیان می‌فرماید:

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَنِي مِنْ رَأْيِي فِي الْقِتَالِ، فَإِنَّ رَأْيِي قِتَالُ الْمُحِلِّينَ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ.

آنچه از رأی من درباره جنگ پرسیدی، پس اندیشه من جنگ با کسانی است که آنرا جائز میدانند تا اینکه (در این راه) بملاقات خدا نائل شوم (نامه ۱۶).

و در نامه دیگری خطاب ب لشکر یان خود که بمصاف معاویه و لشکر شام عزیمت میکردند (حتی در مورد چنین دشمنانی) رعایت اصل «پیکار دفاعی نه ابتدائی» را یادآور میشود:

لَا تُفَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَتَدُونَكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ، وَتَرَكْتُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَتَدُونَكُمْ حُجَّةً أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ.

با آنها نجنگید تا جنگ با شما را آغاز نمایند. زیرا، سپاس خدا را، که شما دارای حجت و دلیل هستید و شروع نکردن جنگ با آنها تا زمانیکه آنان شروع بجنگ با شما نمایند حجت و دلیل دیگری است برای شما. (نامه ۱۴).

و در همین نامه است که توصیه‌های اکیدی بخاطر فراریان، مجروحان و درماندگان دشمن میکند تا مبدا انتقام و خشمی که در میدان جنگ حاکم میشود تقوا از کف مجاهدان برآید و هدف از قتال را که تنها خنثی و بی اثر کردن ضربات دشمن است فراموش نمایند:

فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِأَذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مَذْبِرًا، وَلَا تُصِيبُوا مُغَوَّرًا، وَتُجْهِرُوا عَلَيَّ جَرِيحًا وَلَا تَهَيَّبُوا الْيَسَاءَ بِأَذْيٍ وَأَنْ تَشْتَمَنَّ أَعْرَاضَكُمْ وَسَبِّحْنَ أَمْرَاءَكُمْ.

پس اگر باذن خدا (قانونمندی خاص الهی) فرار و شکست روی داد، گریخته را نکشید، درمانده را زخمی نکنید و زخم خورده را از پا در نیآورید و زنان را بازار رساندن بانها بر میانگیزید، هر چند دشنام بشفرافت و بزرگواری شما داده بسرداران و بزرگانان ناسزا گویند.

پس علت قاطعیت حضرت سلیمان چه بود؟... میدانیم شیوه تبلیغ رسالت و دعوت مردم بسوی خدا در مورد هر یک از انبیاء (علیهم السلام) در طول تاریخ متناسب رشد بشر تغییر و تکامل پیدا کرده است و بهمین دلیل آیات و بیانات و معجزات الهی بتدریج شکل پیچیده‌تری بخود گرفته، درست مثل تعلیم و تربیت انسان از کودکی تا بلوغ زمانی شفای مریض و زنده کردن مرده میتوانست مردم را تکان کند و زمانی عصای موسی و ید بیضا و شکافته شدن دریا!

ولی در دوران رشد عقلانی بشر، خواندن و دیدن و شنیدن و بکار انداختن

امیرالمومنین (ع) در آغاز بجنگ آنقدر تأمل و درنگ میکرد که گاهی اصحاب آن بزرگوار بشجاعت و یقین او گمان بد میبردند. از جمله در صفین پس از آنکه آب بتصرف حضرت درآمد و از اهل شام ممانعت نکرد چند روزی جنگ متارکه گشت و در این هنگام عده‌ای فکر کردند امام از جنگ میترسد و عده‌ای هم گفتند برای اینست که در وجوب جنگیدن با مردم شام شک و تردید دارد، اما امیرالمومنین علت درنگ خود را چنین توضیح میدهد.

قَوْلَ اللَّهِ مَا ذَفَعْتُ الْعَرْبُ بَوْمًا إِلَّا وَأَنَا أَظْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتِدِي بِي وَتَشُوا إِلَيَّ ضَوْئِي،  
وَذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ إِقْتُلَهَا عَلَيَّ ضَلَالِيهَا وَأَنْ كَانَتْ تَبُوءُ بِأَنَا مِيهَا.

پس سوگند بخدا یک روز جنگ کردند تا تاخیر نینداختم مگر برای اینکه میخواهم گروهی (از دشمنان) بمن ملحق گردیده هدایت شوند و بچشم کم نور خود روشنی راه مرا ببینند. و این تأمل و درنگ در کارزار نزد من محبوبتر است از اینکه گمراهان را بکشم و اگر چه با گناهانشان (در روز قیامت) باز میگردند. (خطبه ۵۴)..

اما همینکه میشنود گروهی از مجاهدین مسلمان در جنگ صفین بلسگر معاویه دشنام داده اند آنها را نصیحت میکند که:

«من برای شما نمی‌پسندم که دشنام دهنده باشید، ولیکن اگر کردار آنها را بیان کرده حالشان را یادآوری نمائید (صحبت از ظلم و ستم و انحرافات آنها نمائید) اینکار از نظر گفتار بهتر و در مقام عذر داشتن برای جنگ بلیغ‌تر و رساتر است».

سپس به سربازان خود می‌آموزد که بجای فحش و کینه و نفرت و دشمنی اینطور بدرگاه خدا دعا نمایند:

اللَّهُمَّ اخْفِئْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ وَأَضْلِعْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَتَرَفَّ  
الْحَقَّ مَنْ جَهْلَهُ وَتَرْغَبِي عَنِ الْقَمِي وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ.

بار خدایا، خونهای ما و ایشان را از ریختن حفظ فرما، و میان ما و آنها را اصلاح نما، و آنان را از گمراهیشان برهان تا کسیکه نادان بحق است آنها بشناسد، و آنکه حریص و شیفته گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد. (خطبه ۱۹۷).

اندیشه تحلیل گر است که میتواند هدایت کننده باشد. پس قرآن (خواندنی) معجزه میشود و عقل و فکر و شعور و فهم و ادراک و... ابزار شناخت میگردد. بنابراین انتظار اینکه حضرت سلیمان همانند حضرت محمد(ص) با بحث علمی و ارائه منطق استدلالی ملکه سبا را تسلیم کرده باشد بیجا است اما میبینیم بدون جنگ و خونریزی معجزاتی ارائه میدهد (انتقال عرش ملکه سبا بیک چشم بهمزدن و ارائه کاخ لغزنده‌ای که از شیشه ساخته شده بود و...) که ملکه سبا را همانند بیشتر زنان که در برابر قدرت و ابهت ظاهری از خود بیخود میشوند بموضع تسلیم میکشاند، سلیمان (ع) هرگز اکراه و اجباری برای ایمان بکار نمیبرد بلکه با مقدمات و صحنه سازیهای قلبی ملکه سبا را بقدرت و فضل خدادادی عظیم خود بطوری آگاه میسازد که خودش با تمایل قلبی ایمان میآورد و اعلام میکند:

قَالَتْ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِیْلِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ.

گفت پروردگارا، من بنفس خود ستم کرده‌ام و (اکنون) همراه سلیمان بخدای پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

# قتال

## معنای لغوی

جهاد و قتال هر دو تعریفی از یک عمل و یک منظور اما از دو زاویه مختلف هستند، مفهوم لغوی جهاد همانطور که گفته شد کوشش و تلاش پیگیر با قبول رنج و محرومیت تا سرحد فداکاری و جانبازی است و دامنه آن از کار ساده تبلیغی آغاز میشود و به درگیری مسلحانه کشیده میشود. اما قتال با اصطلاح امروزی جنبه پدافند و پاتک یعنی ضد حمله دارد، این مفهوم را از ریشه لغت قتل بخوبی میتوان استخراج کرد؛ معنای اصلی قتال بیحرکت ساختن، خنثی نمودن و بی اثر کردن میباشد. بکشتن انسان از آنجهت قتل گفته میشود که او را از حرکت باز میدارد، علمای لغت قتل را میراندن حرکت تعریف کرده اند (القتل: امانة الحركة) بنابراین قتل مستلزم نقض بنیه حرکتی از طریق وارد آوردن ضربه یا جراحت یا عامل دیگری است که منحصراً بانسان نسبت داده میشود. فرق قتل با «موت» در همین است که موت نفی حیات از ناحیه خدا است (که ممکن است بسراغ افراد سالم هم بیاید) در حالیکه قتل توسط انسان و الزاماً با نفی سلامتی و حرکت انجام میشود.

در مورد معانی بیحرکت ساختن، خنثی نمودن و بی اثر کردن که از کلمه قتل استنباط میشود خوب است به تعابیر و استفاده‌هایی که در زبان عربی از این کلمه میشود (و ما آنرا از المنجد استخراج نموده ایم) اشاره بمائیم:

«ناقه مقتله»، به شتری میگویند که از شدت رنج و تعب از حرکت باز ایستد. مردم جاهلیت برای خنثی کردن شدت و تندی شراب آنرا با مقداری آب مخلوط و رقیق میکردند و باینکار «قتل الخمر» میگفتند. همچنین بی اثر کردن شدت تشنگی، گرسنگی، سرما و... را با همین کلمه تعریف میکردند و به احاطه و تسلط علمی به موضوعی «قتل الشئ خبراً» میگفتند.

نتیجه‌ای که از معانی ریشه‌ای کلمه قتل میگیریم اینست که حتی در مفهوم لغوی عمل «قتال» آنچه بیشتر مورد نظر است جنبه دفاعی و عکس‌العملی برای بیحرکت کردن دشمن و خنثی سازی تدابیر و برنامه‌های او میباشد

در این مورد نیز همانند جهاد کشتن مخالف و دشمن الزاماً مقصود و منظور نهائی نمیباشد بلکه هدف بازداشتن عنصر بیگانه است، گرچه ممکن است این بازداشتن جز بکشتن و گرفتن جان دشمن مقدور نباشد، همچنانکه در ضد حمله های ارتش و آتش متقابل توپخانه افراد دشمن کشته هم میشوند. در زبان فارسی معمولاً از کلمه قتل و قتال منحصرأ کشتن و نابود کردن فهمیده میشود در حالیکه در قرآن و زبان عربی چنین استثناء و انحصاری وجود ندارد، مثلاً در سوره حجرات خداوند به مؤمنین فرمان میدهد که: «اگر دو طایفه از مؤمنین با یکدیگر قتال کردند میان آنها اصلاح نمائید پس اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز نمود شما با طایفه ای که تجاوز کرده قتال کنید تا بامر خدا برگردد و اگر برگشت میان آنها بعدالت صلح را جاری سازید و قسط را برقرار نمائید که خدا عمل کنندگان بقسط را دوست دارد».

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدِيهُمَا عَلَى الْآخَرِي  
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِي إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ  
وَاقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.

آیه فوق از اختلاف و تفرقه و نزاع میان دو گروه از مؤمنین خبر میدهد، قتال این دو طایفه حتماً بمعنای کشتار یکدیگر و دخالت بقیه مؤمنین الزاماً بمعنای کشتن گروه متجاوز نیست، گرچه ممکن است باین مرحله هم رسیده باشد، دستور قتالی که بجامعه مسلمین نسبت بگروه متجاوز داده شده متوقف ساختن حرکت های ظالمانه و خنثی کردن و بی اثر نمودن تعدی و تجاوز آن گروه میباشد، نتیجه آنکه جنبه ضد حمله و عکس العملی داشته از دامن زدن بکشت و کشتار بدور است.

دامنه قتال در قرآن بسیار وسیع است، آیه فوق از قتال میان مؤمنین و قتال جامعه مسلمین با متجاوزین امت خبر میدهد و آیات دیگری از قتال با کافرین، مشرکین، منافقین و اهل کتاب، در همه اینها همانطور که گفته شد (و از بمعنای ریشه ای لغت قتل هم برمیآید) منظور از قتال دفاع و مقابله بمثل است نه جنگ تعرضی برای اشاعه و گسترش اسلام که ابتدا و آغاز کننده آن مسلمین بوده باشند. در بسیاری از آیات قرآن این شرط و قید کاملاً و بوضوح بیان گردیده و در تعدادی دیگر قتال بطور کلی و مجمل بیان شده است. کسانی که میخواهند جنگ تعرضی برای صدور اسلام انقلابی به مستضعفین جهان را ثابت کنند بآیات کلی استناد میکنند. بدون آنکه بقبل و بعد آیات و فضای کلی آن توجه نمایند یا اینکه ضوابط قتال را که دقیقاً در

آیات دیگر بیان گردیده مد نظر قرار دهند.

مرحوم مطهری در این مورد میگوید: آیات قرآن در مورد جهاد دودسته اند؛ یک دسته آیاتی که دستور جهاد را با کفار بطور مطلق صادر میکند مثل آیه ۷۳ سوره توبه و... و دسته ای دیگر که آیات مقید هستند مثل آیه ۹۰ سوره بقره که حکم میکند چون با شما جنگیدند با آنان بجنگید یا آیه ۳۶ سوره توبه و نتیجه میگیرد که قاعده ای در محاورات عرفی داریم که اگر در یک مورد جایی دستور مطلق داده شده و جایی دستور مقید، در علم اصول میگویند مطلق را باید حمل بر مقید کرد... یعنی بگوئیم آنجا هم که مطلق را ذکر کرده مقصود همین مقید بوده است. پس در جنگ با اهل کتاب با توجه به مجموع آیات موارد مشروعیت جهاد اینست که طرف دیگر بخواهد جنگ را شروع کند یا برای نشر دعوت اسلامی مانع ایجاد کند.<sup>۱</sup>

کلمه قتل با مشتقاتش ۱۷۰ مرتبه در قرآن بکار رفته است<sup>۲</sup> که از این میان تنها یکمورد به رسول اکرم فرمان «فقاتل» داده شده و ۲۰ بار به مؤمنین (۹ بار قاتلوا — ۳ بار قاتلوهم — ۴ بار واقتلوهم — ۱ بار فلیقاتل — ۳ بار اقتلوا).

گرچه دامنه بحث پیرامون قتال وسیع است اما از آنجائیکه بررسی تمامی

#### (۱) جهاد صفحات ۶ تا ۱۰

(۲) — لازم به یادآوری است که دسته بندی آیات مربوط بقتال را نویسنده محقق قاموس قرآن در صفحات ۲۳۱ تا ۲۴۴ جلد پنجم کتاب خود قبلاً انجام داده برای اثبات دفاعی بودن جنگهای اسلام علاوه بر قرآن به سنت و تاریخ (جنگهای پیامبر) استنادات فراوانی کرده است که میتواند برای خوانندگان بسیار مفید و آموزنده باشد، گرچه در سطور ۶ تا ۱۲ صفحه ۲۴۲ و ۴ تا ۸ صفحه ۲۴۴ مطالبی بیان داشته که علاوه بر تناقض با تمامی مطالبی که اثبات کرده با اصل اختیار و آزادی و آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» مغایرت کامل و روشنی دارد، از آنجائیکه این مطلب با موضوع نوشته ما ارتباط مستقیم دارد برای آشنائی با دیدگاههای مختلف آنرا نقل مینمائیم:

اگر با هیچیک از طرق امکان، راه یافتن بهدایت و تبلیغ دین ممکن نشد در مرحله دوم باید با آنها چنگید تا راه خدا را در میانشان باز کرد و این عقلاً و شرعاً هیچ مانعی ندارد. چرا نباید مردم را با زور بسعادت دنیا و آخرت وادار کرد؟ و چه اشکالی دارد که با زور داروی شفا بخش را بمریض بخورانیم تا شفا یابد؟... اگر جنگهای اسلام تعرضی هم باشد اصلاً مانعی ندارد، جنگی است که صلح و سعادت نتیجه آنست.

۱۷۰ مورد از حوصله و موضوع این رساله خارج است تنها به بررسی ۲۰ موردیکه فرمان قتال به مومنین داده شده اکتفا میکنیم. در این سری آیات میکوشیم موضوع تعرضی یا دفاعی بودن قتال را بررسی کنیم و مسئله آزادی و اختیار مخالفین را برای قبول دین در خلال آیات درک نمائیم.

ابتدا آیاتی را که بطور دقیق و روشن ضوابط و معیارهای قتال را ترسیم کرده مورد بررسی قرار میدهیم آنگاه به آیات کلی قتال برمیگردیم و با توجه به شأن نزول یا جو حاکم بر گروه آیات مربوطه سعی میکنیم منظور اصلی را درک نمائیم:



## الف - آیات مشخص کننده ضوابط قتال

۱- سبیل الله - اولاً جهاد و قتال اسلامی بمنظور کشورگشائی و بسط قدرت و قلمرو حکومت نیست بلکه در جهت حاکمیت بخشیدن بنظام و ارزشهای الهی میباشد. کفار در راه حاکمیت بخشیدن به طاغوت نبرد میکنند و مؤمنین در جهت «الله».

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ.  
از تقابل مفهومی «سبیل الله» «و سبیل الطاغوت» میتوان مسیر جهاد و قتال اسلامی را ترسیم کرد.

ذیلاً به شماره آیاتی که ناظر باین هدف میباشد اشاره مینمائیم:

- ۱-۱ در مورد قتال: سوره‌ها و آیات (۲) بقره ۲۴۶ - ۲۴۴ - ۱۹۰ -  
(۳) آل عمران ۱۶۷ - ۱۳ - (۴) نساء ۸۴ - ۷۶ - ۷۵ - (۹) توبه ۸۴ - ۸۶ -  
۷۵ - ۱۱۱ (۶۱) صف ۴۱ (۷۳) مزمل ۲۰.  
۱-۲ در مورد جهاد: سوره‌ها و آیات: (۲) بقره ۲۱۸ - (۸) انفال ۷۴ -  
۷۲ - (۹) توبه ۴۱ - ۲۴ - ۲۰ - ۱۹ (۵) مائده ۵۴ (۴) نساء ۹۵ (۶۰) ممتحنه ۱  
(۶۱) صف ۱.

در مورد جهاد از آنجائیکه مفهوم وسیعتری از قتال دارد و تلاش و فداکاری در راه خدا تا سرحد جانبازی در زمینه‌های مختلف را میرساند ظاهراً تنها ضابطه «سبیل الله» ذکر گردیده است اما در مورد قتال که وجه خاصی از جهاد است از آنجائیکه این عمل به برخورد جنگی بقصد متوقف ساختن دشمن تا سرحد کشتار اطلاق میشود ضوابط دقیق‌تری با ذکر جزئیات بیان گردیده است. در این مرحله بدلیل آنکه باجان انسانها سروکار دارد رعایت تقوی و مقررات عادلانه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین از این ببعد ما به محدودیت‌های قتال میپردازیم.

(۱) - مرحوم طالقانی، راه خدا را، راه اجرا و تحکیم حق و عدل و حکم خدا میداند نه برای خودنمایی و یا از روی دشمنی و کینه‌توزی کارزار کردن و نه برای تحصیل اموال و سلطه بر دیگران.

## ۲- پیکار دفاعی نه تعرضی!

در این مورد شکنی نیست که مسلمین هرگز حق ندارند با اشخاص و اقوام بیطرف و غیر مزاحم هر چند بی اعتقاد و کافر هم باشند حمله و جنگ تعرضی نمایند، گرچه به نیت صدور انقلاب توحیدی و باسم نبرد رهایی بخش هم باشد. آیات متعددی وجود دارد که این معنا را بوضوح ثابت مینماید.

۱-۲- لَا تَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.  
 إِنَّمَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ قَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

خدا شما را نهی نمیکند از نیکی کردن فراوان و دادگری نمودن (روابط و مبادلات عادلانه اجتماعی و اقتصادی داشتن) با کسانی که در دین با شما پیکار نکرده اند (جنگ ایدئولوژیک با شما ندارند) و شما را از خانه هایتان بیرون نکرده اند، اگر بایشان نیکی کنید و با ایشان دادگری نمایند، بیگمان خدا دادگران را دوست دارد. جز این نیست که تنها شما را از کسانی نهی میکند از اینکه آنها را ولی خود بگیرید که در دین با شما پیکار کردند، و هر کس آنها را بولایت (دوستی و سرپرستی) بگیرد پس آنگروه ستمگرانند. (ع./ممتحنه آیات ۹ و ۱۰).

آیه فوق سیاست خارجی امت اسلام و کشورهای اسلامی را بروشنی ترسیم مینماید؛ نهی خداوند از داشتن مناسبات و مبادلات مبتنی بر برتر و قسط منحصراً (به حرف انحصاری «إِنَّمَا») توجه کنید) ناظر به اقوام و کشورهای است که اولاً از نظر دینی یعنی جهان بینی و اعتقادات با مسلمین جنگ و رقابت دارند. ثانیاً آنها را از سرزمین خود آواره و اخراج کرده اند. ثالثاً مؤید و هم پیمان آواره کنندگان آنها هستند. مصداق روشن این سه شرط ابرقدرتهای آمریکا و روسیه و مولود نامشروع امپریالیسم یعنی اسرائیل غاصب و کشورهای اروپائی همدست و هم پیمان آنها علیه مسلمین میباشد که هر کدام بگونه ای در گوشه ای از سرزمین پهناور اسلام از فلسطین تا افغانستان و فیلیپین و آریتره و... امت مسلمان را بخاطر اعتقادات و مخالفت با کمونیسم یا امپریالیسم کشته یا آواره کرده اند. . . . . سوای این جنایتکاران بقیه اقوام و

۱- بنظر میرسد آوارگی و اخراج از دیار و فرزندان که در آیه فوق بدنبال جنگ اعتقادی آمده

مردمانیکه در گوشه کنار عالم زندگی میکنند اگر چنین رفتاری با مسلمانان ندارند میتوانند مشمول «بر» و «قسط» آنها قرار گیرند، معنای «بر» نیکی بیحد و حصر و معنای قسط عدالت در روابط مشهود و ملموس و قابل اندازه‌گیری است که مصداق غالب آن همان روابط و مبادلات اقتصادی میباشد. بنابراین چنین نیست که نیکی و دادگری کردن فقط به برادران مسلمان محدود و منحصر گردد، هم‌نوع بودن خود حقیقی ایجاب میکند که مسلمان متعهد ایفا کننده آن میگردد.

نکته جالب اینکه در آخرین قسمت آیه در ارائه راه حل برخورد با چنین دشمنانی، بجای آنکه از جنبه ایجابی وارد شود و فرمان قتال بدهد از آنجائیکه مسلمانان همیشه در موضع قدرت نیستند از جنبه سلبی وارد شده بطور اساسی و ریشه دار از اتخاذ ولایت و سرپرستی آنها نهی میکند، گوئی درد اصلی از درون است و دوی آن نیز از خودسازی: یعنی اگر مسلمانان ولایت و سرپرستی و مستشاری آنها را رها کنند و بولایت خدا و رسول و مؤمنین درآیند مکرو کید آنها خنثی میگردد.<sup>۱</sup>

البته این یک بُعد قضیه است، از طرف دیگر تا جائیکه میتوانند باید قوه (نیرو، مهمات، تسلیحات)<sup>۲</sup> و خیل (اسب جنگی، وسائل متحرک موتور یزه بتناسب امروز

---

خود بتنهائی مجوزی برای پیکار دفاعی باشد. مؤید این نظر استدلالی است که گروهی از شخصیتها و بزرگان بنی اسرائیل (ملأبنی اسرائیل) در حضور پیامبری که بعد از حضرت موسی داشتند برای قتال با قومی که آنها را از دیار و فرزندانشان دور کرده بود مینمایند و بدنبال این درخواست حکم قتال بر آنها نوشته میشود.

... قالوا وماننا الا نقاتل فی سبیل اللّٰه و قد اخرجنا من ديارنا و ابناءنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قليلا منهم و اللّٰه علیم بالظالمین (بقره ۲۴۸)

(۱) — مرحوم آیت الله طالقانی ذیل آیه:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ اَسْرَافَنَا فِيْ اَمْرِنَا وَ تَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ اَنْصُرْنَا عَلٰی الْكٰفِرِيْنَ». — که دعا و گفتار تربیت شدگان پیامبران در برخورد با مصائب توانفرسا بوده است چنین مینویسد:

ربیبون که تربیت شدگان پیامبران بودند... همیشه خود را در معرض گناه می دیدند و اینها را پیش از عوامل و علل بیگانه از خود، موجب شکستها می شناختند. و جلب عنایت رب را برای غفران ذنوب و اسراف بر نفس، وثبات قدم، منشاء هر پیروزی و در هر مرحله میشناختند.

(پرتوی از قرآن جلد ۵ صفحه ۳۶۹)

(۲) — از پیامبر (ص) درباره قوه (در آیه فوق) میپرسند، سه بار میفرماید: الرمی، الرمی، الرمی. «رَمَى» همان نشانه گیری و تیراندازی از راه دور است که در آنموقع با تیر و کمان و منجنیق انجام میشده و در زمان ما با توپخانه و موشک های هدایت شونده و غیره.

مثل تانک و هواپیما و...) فراهم نمایند تا دشمن هرگز جرأت حمله و تجاوز پیدا نکند:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَظَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُّوا اللَّهَ وَعَدُّوكُمْ...  
جالب اینکه در این آیه هم که بظاهر تعرضی میآید فلسفه مقاومت و دفاع نهفته است، نمیگوید زرادخانه خود را توسعه دهید تا جهانگشائی نمائید یا اسلام را صادر کنید، بلکه فراهم کردن تسلیحات تنها باین خاطر است که آنها را بترسانید (رهبت: ترس مستمر) تا خیال حمله بشما را از سر خود دور کنند!

۲-۲ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ  
وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ  
وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ  
جَزَاءُ الْكَافِرِينَ.

در راه خدا قتال کنید با کسانی که با شما می جنگند و تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد و هر جا آنها را یافتید بکشید و بیرونشان کنید از آنجا (یا بهمانسان) که شما را بیرون کردند. و فتنه از کشتن بدتر است. نزدیک مسجد الحرام با آنها پیکار نکنید مگر آنها با شما در آنجا پیکار کنند و اگر با شما پیکار کردند پس با آنان پیکار کنید که چنین است جزای کافران (بقره ۱۹۰-۱۹۱).

آیه فوق که در باره کفار است با چهار بارتأکید کسانی را که مسلمانان مجاز هستند با آنها قتال کنند معرفی مینماید: آنها که شما را میکشند، کسانی که شما را اخراج کرده اند، کسانی که شما را در جوار مسجد الحرام میکشند.  
بنابراین انگیزه قتال دقیقاً جنبه دفاعی داشته ارتباطی ب جنگ اعتقادی بخاطر امحاء کفر و شرک از روی زمین یا مبارزه با الحاد و بیدینی پیدا نمیکند.  
در آیه دیگری با دوبار تأکید روی کلمه «دفاع» خداوند اجازه قتال تنها ب کسانی میدهد که بدلیل کشته شدن مورد ظلم واقع شده اند و بعنوان دفاع ناچار بقتال هستند:

۲-۳ إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ  
أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ  
الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ.....

خدا بیگمان از مؤمنین دفاع میکند، بیگمان خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد. اجازه کارزار به (آن مؤمنانی) داده شده که (دیگران) با آنها کارزار میکنند، بدان سبب که برایشان ظلم شده، و بیگمان خدا بر نصرت ایشان توانا است. کسانی که بناحق از خانه‌های خویش بیرون رانده شدند، (گناهشان) جز این نبود که میگفتند: پروردگار ما الله است و اگر خدا بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نمیکرد... (۲۲/ حج آیات ۳۹ تا ۴۱).

باین ترتیب مسلمانان مجاز هستند با کفار و مشرکین بهمانگونه که آنها با مسلمانان کارزار میکنند بجنگند اما با رعایت تقوی و ممانعت از تجاوز و تعدی:

۴-۲- وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

با همه مشرکان کارزار کنید همچنانکه آنها با همه شما کارزار میکنند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است (۹ توبه ۳۶).

این ضوابط تنها مربوط بکفار و مشرکین یعنی جبهه خارجی نیست، در مورد منافقین داخلی نیز عیناً همین مقررات حاکمیت دارد، تنها با منافقینی میتوان جنگید که آنها جنگ را آغاز نموده بمسلمانان دست درازی کرده باشند، خداوند منحصرأ راه قتال را نسبت باین دسته گشوده و غیر از این بصرف نفاق عقیدتی و رفتارهای منافقانه اجتماعی هرگز نمیتوان بکشتار منافقین پرداخت:

۵-۲- ... فَإِنْ اعْتَزَلُواكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا...

فَإِنْ لَمْ يَعْزِلُواكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مَبِينًا.

... پس اگر (منافقین محارب) از شما کناره گیرند و جنگ نکنند و سخن از آشتی بمیان آرند، خدا برای شما راهی (بآزار) آنها قرار نداده است... پس اگر از شما کناره نگرفتند و پیشنهاد صلحی بشما نکردند و دست از شما برنداشتند هرجا آنها را یافتید بگیرید و بکشید و آنان کسانیند که شما را بر آنها چیرگی آشکاری قرار داده‌ایم.

(۴/ نساء ۹۰-۹۱)

البته آیات دیگری در مورد پیشنهاد صلح وجود دارد که خود بعنوان عامل مستقلی مسلمانان را مجبور بمتارکه جنگ و پذیرش مسالمت مینماید، در اینحالت بدون نگرانی از خدغه دشمن تنها با اتکای بنصرت خدا و مؤمنین باید تن بصلح بدهند:

وَأَنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.  
وَأَنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخَذُوا مِنْكَ فَإِنْ حَسِبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ مِنْ بَنِيهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ.

اگر آنها بصلح گرایند تو نیز با آنها صلح کن و بر خدای توکل کن، بیگمان او شنوای داناست. و اگر بخواهند که ترا بفریبند بیگمان خدا ترا کافی است، او کسی است که ترا بنصرت خویش و بمؤمنان تایید کرده. (۸ انفال ۶۱)

### ۳- پیکار، تنها با پیمان شکنان

کاملترین آیات قتال بنظر میرسد در سوره توبه باشد که از همان ابتدا، بدون بسم الله، با برائت از مشرکین پیمان شکن آغاز میشود، البته پیمان مشرکینی که بهیچوجه عهد خود را نشکسته و احدی را علیه مسلمین پشتیبانی و کمک نکرده اند با چند بار تأکید محترم شمرده شده و درباره آنها سفارش میشود که عهدشان را تا سرآمد مدتشان تماماً استوار دارید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.

البته این سفارش تا موقعی است که آنها پایبند و استوار در عهد خود باشند و بر قول و قرار خویش استقامت نمایند:

فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.

پس مادام که پایدار بر عهد شما بودند شما نیز پایدار بر تعهداتی که بایشان سپرده اید باشید که خداوند پرهیزکاران را دوست میدارد.

اما اگر بعد از پیمان شوگند خود را شکستند و در دین مسلمانان طعنه زدند باید با سران بی ایمان جبهه کفر (نه با پیروان و دنباله داران) بدلیل آنکه هیچگونه تعهد و پایبندی به شوگند و پیمان خود ندارند آنقدر جنگید تا دست بردارند:

وَأَنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرَانِهِمْ لَا  
إِيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ.

(۱) توبه ۴- إِلَّا الدِّينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتَيْتُمُ الْيَهُودَ  
عَهْدَهُمْ إِلَىٰ قُدَيْبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.

و بدنبال همین آیه است که با توبیخ تلویحی کسانی که علیرغم پیمان شکنی مشرکین و قصدی که آنها برای اخراج رسول داشته اند هنوز تصمیم به پیکار نگرفته اند و علیرغم آنکه آنها آغاز بجنگ کرده اند بدفاع برنمیخیزند فرمان قتال میدهد:

أَلَا تُقَاتِلُونَ فَمَا نَكَثْنَا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ  
 أَنْخَشَوْنَهُمْ فَالَلَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.  
 قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ... (توبه ۱۳ تا ۱۵)

آیا پیکار نمیکنید با مردمی که سوگندهای خود را شکستند و آهنگ آن کردند که رسول را بیرون کنند و آنها در نخستین بار جنگ با شما را آغاز کردند. آیا از آنها میترسید؟ پس خدا سزاوارتر است از اینکه از وی بترسید، اگر واقعاً مؤمنین هستید. با ایشان پیکار کنید تا خداوند بدست شما عذابشان کند و...

تاکیدی که در آیات فوق بر پیمان شکنی، توطئه اخراج رسول، طعنه در دین و شروع جنگ علیه مسلمانان شده، اصولی را مشخص مینماید که برای تدوین ضوابط جهاد و قتال اسلامی باید مورد توجه قرار گیرد.

#### ۴- عدم تعدی و تجاوز از حد

مهمترین سفارشی که بدنبال تجویز حکم پیکار می آید عدم تجاوز از حد و تعدی بدشمن است یعنی مراقبت بر اینکه دفاع تبدیل بانقام و اسراف در شدت عمل نشود، تا جایی میتوان قتال را از نظر کمی و کیفی ادامه داد که دشمن پیش آمده است. بنابراین به بهانه حمله محدودی از ناحیه دشمن نمیتوان بکشتار وسیع دست زد، خلاصه همه این مطالب را آیه ۱۸۸ سوره بقره که در آخرین سال رسالت بعنوان جمع بندی دقیقی از آیات جهاد و قتال نازل شده بیان مینماید.

قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ، وَلَا تَعْتَدُوا، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.  
 در راه خدا پیکار کنید، با کسانی که با شما پیکار میکنند، ولی تعدی نکنید، همانا خداوند تعدی کنندگان را دوست ندارد.

این آیه سه ویژگی قتال را بیان میکند:

۱- قتال فقط در راه خدا باید باشد.

۲- فقط با کسانی که با شما می‌جنگند.

۳- بدون تعدی و تجاوز

حتی اگر دشمن کافر مسلمین را در گذشته از مسجد الحرام هم بازداشته باشد مجاز نیستند نسبت با آنها تعدی کنند:

... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا...

مبادا دشمنی با قومی که شما را از مسجد الحرام بازداشتند شما را به تجاوز و تعدی وادارد... (۵/مائده ۲).

البته گاهی بجای کلمه «لا تعتدوا» مسلمین را به تقوی که نیروی لازم برای

ممانعت از تجاوز و تعدی است توجه میدهد:

... وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

با مشرکان همگی پیکار کنید همچنانکه با شما همگی پیکار میکنند و بدانید که همانا خدا با پرهیزکاران است.

## ۵- تا وقتی که دست بردارند

خلاصه آنکه فقط پیکار دفاعی برای خنثی کردن ضربات دشمن میتواند انگیزه قتال باشد، بطوریکه اگر آنها دست برداشتند و کناره‌گیری کردند دیگر نمیتوان با آنها جنگید. لذا بدنبال همان دستور العمل کلی که در سوره بقره آمده بود (قاتلوا فی سبیل اللّٰه الذّٰین یُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا...) ادامه میدهد: فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (اگر دست برداشتند همانا خداوند بسیار بخشنده مهربان است) و در سوره انفال نیز قتال را برای از بین بردن فتنه و اختصاص دین برای خدای یکتا لازم می‌شمارد و با اینحال اضافه مینماید اگر دست برداشتند جز بر ظالمین نمیتوان دشمنی روا داشت: (انفال ۳۹).

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ.

علاوه بر آن، دستوری که در سوره توبه برای پیکار با سران کفر که هیچگونه (پایبندی به) سوگند ندارند داده شده است نه بانگیزه کفرستیزی و جهاد مقدس علیه کافران بخاطر مسلمان کردن آنهاست بلکه باین قصد و امید میباشد که شاید دست



بردارند و خودشان برگردند:

... فِقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرَانِ هُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ. (توبه ۱۳).

## ۶- تا جائیکه آتش فتنه خاموش گردد

علاوه بر اصول ذکر شده، در چند آیه نیز دلیل تجویز قتال را برچیدن فتنه ای می‌شمارد که کفار و مشرکین بر پا کرده‌اند، فتنه ای که اکبر و اشد از قتل است، فتنه بتعبیر علامه طباطبائی: «هر چیزی است که نفوس بدان آزمایش شوند و قهراً چیزی باید باشد که بر نفوس گزان آید، ولیکن بیشتر در پیش آمده‌های جنگی و ناامنی‌ها و شکستن پیمانهای صلح استعمال میشود...». مرحوم طالقانی (رحمة الله علیه) فتنه را در اینمورد «آشوبگری» می‌نامد، آشوبی که با تحریک افکار بر فساد و انحراف موجب گمراهی و ستیزه اجتماعی میگردد و چون منشاء قتل مواهب و استعدادها و کشتارها میشود گناهی بزرگتر از قتل است. (ج ۲ ص ۱۲۰ پرتوی از قرآن).

مؤلف ادوار فقه مینویسد: نخست قتال با خصوص مقاتلین، آنهم با نهی صریح از اعتداء و تجاوز، مورد امر واقع گردیده و در حقیقت موضوع دفاع از نفس، به لزوم قتال با مهاجمین، تأمین شده‌آنگاه «فتنه» که به حقیقت مبارزه و معارضه با دعوت میباشد، به منزله مهاجمه بر نفس، بلکه اشد از آن توصیف و تعریف گردیده، و به قتال با صاحبان فتنه نیز دستور صدور یافته است و در همین حال باز یادآوری شده که چون مقصود اصلی از امر به قتال، کشت و کشتار و خونریزی نیست پس اگر کسانی که به قتال یا فتنه، با شما در مبارزه‌اند دست از قتال و فتنه بردارند، شما نیز غفران و رحمت حق را را متوجه باشید و به آنان تجاوز روا مدارید، باز زیان فتنه و جلوگیری از بسط و نفوذ دین یاد شده و تأکید و تصریح شده که که لزوم قتال برای رفع فتنه و برای توسعه و بسط دین میباشد و در آخر هم، پس از تصریح باینکه اجازه قتال به عنوان قصاص بوده، و نباید بیش از آن اندازه که «اعتداء» شده، تجاوز به عمل آید، به تقوی و پرهیزگاری امر شده و لزوم آن مورد تأکید قرار گرفته است.

ادوار فقه، ج اول، ص ۱۹۸

ذیلاً به آیاتی در اینمورد اشاره میکنیم:

— وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ.

هر جا آنها را یافتید بکشید و از آنجا که شما را بیرون کردند بیرونشان کنید و فتنه از قتل بدتر است. (بقره ۱۸۹).

— يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ. قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ. (ای پیامبر) ترا از بینکار در ماههای حرام سؤال میکنند، بگو جنگ در آن (گاهی) بزرگ است (اما) بازداشتن از راه خدا و کفر با او (و بازداشتن) از مسجد الحرام و بیرون کردن اهل مسجد از آن نزد خدای (گاهی) بزرگتر است و فتنه از قتل بزرگتر است (بقره ۲۱۷):

— قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ الْأَوَّلِينَ. — وَفَاتَلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. بکسانی که کافر شدند بگو: اگر باز ایستند، آنچه مربوط به گذشته است از ایشان بخشیده میشود و اگر از سر گیرند سنت پیشینیان گذشته است (بسر نوشت آنها دچار میشوند). و با آنان کارزار کنید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین همه اش برای خدا باشد. حال اگر دست برداشتند خداوند بآنچه میکنند بیناست (انفال ۳۹).

منظور از فتنه در آیات فوق، فتنه ای که اکبر و اشد از قتل است، آشوب اجتماعی، ناامنی، هرج و مرج، آوارگی و در بدری می باشد، در آیات اول و دوم، فتنه بعد از اخراج اهل شهر از خانه و دیارشان آمده است. روشن است که آواره شدن از خانه و زندگی و در بدری همسر و اولاد تا چه اندازه پریشانی و اضطراب ببار خواهد آورد. در سومین آیه، گرچه بظاهر فتنه را توضیح نداده اما با توجه به آیات قبلی آن (در سوره انفال) میتوان دریافت که منظور از فتنه همان مکر کفار است که از طریق: حبس، قتل، اخراج از خانه و دیار، بازداشتن از مسجد الحرام و از راه خدا موجب آشوب اجتماعی، هرج و مرج، ناامنی و آوارگی شده اند. باین ترتیب معلوم میشود که فتنه چرا از قتل و کشتار عوارض سنگین تری برای جامعه دارد، بنابراین هر کاری را نمیتوان فتنه نامید و از این نظر معتقدین به خشونت و شدت عمل در روابط با مخالفین حق ندارند از آیات فوق سوءاستفاده نموده هر حرکت و مخالفتی را باین بهانه که فتنه است و آشوب ایجاد میکند (و فتنه هم که از قتل بدتر است) سرکوب و عاملین آنرا معدوم نمایند. در واقع پیکار با فتنه جویان دفاعی است از جان و مال و ناموس خود و حمایتی است از جامعه در برابر آشوب، هرج و مرج، بی نظمی و درگیری و ستیز گروهها.

(۱) — از امام صادق (ع) روایت کرده اند که فرمود: هنوز تاویل این آیه تحقق نیافته، وقتی قائم ما صلوات الله علیه قیام نمود آنها تیکه او را درک میکنند بزودی تاویل این آیه را خواهند دید. (مجمع البیان ذیل آیه فوق).

## قتال با اهل کتاب

گفتیم کاملترین آیات مربوط بقتال ظاهراً در سوره توبه است. در این سوره پس از آنکه ضوابط و حدود قتال با مشرکین را بیان میکند، از آیه ۲۹ تا ۳۶ با اهل کتاب میپردازد و ضمن بیان خصوصیات انحرافی آنان قتال با این گروه را در شرایط و بزه‌ای مطرح میسازد، آنگاه تقریباً تا اواخر سوره بصورت پیوسته و پراکنده بسومین گروه یعنی منافقین میپردازد و خلیفات این دسته را تشریح مینماید.<sup>۱</sup>

(۱) — حدیثی معروف به «احکام شمشیرها» از امام محمد باقر (ع) نقل شده که در پاسخ مردی از شیعیانش که در مورد جنگهای حضرت علی (ع) سؤال کرده بود فرموده است. این حدیث از اینجنت حائز اهمیت است که انواع جنگهای اسلامی و ضوابط آنها را با تکیه بر آیات قرآن بیان میکند. علاوه بر آن دسته‌بندی روشنی مینماید که به تفکیک میتوان شیوه موضعگیری در برابر هر گروه را تشخیص داد.

بخاطر مفصل بودن حدیث، ما در اینجا تنها بقسمتهائی از ترجمه آن اشاره میکنیم. علاقمندان میتوانند باصل سند در کتابهای فروع کافی ج ۵ — ص ۱۰ تحف العقول ص ۲۹۶ — خصال صدوق باب احادیث پنجگانه حدیث ۱۸ مراجعه نمایند.

خداوند محمد (ص) را با پنج شمشیر فرستاد؛ سه تا از اینها کشیده (آخته) است که تا چنگ بارهای خویش ننهد (آتش پیکار در میان بشر فرو نیندند و خلع سلاح عمومی نگردد) غلاف نشود مگر آنکه خورشید از مغرب طلوع کند، پس اگر خورشید از مغرب طلوع کرد (روز قیامت شد) همه مردم از امنیت برخوردار شوند و...

و شمشیر بیکار (مکفوف) — شمشیری که حتی الامکان از کشیدن آن باید دست برداشت و امتناع کرد) و شمشیر دیگری (پنجم) که کشیدنش با دیگران است و جکمش با ما است. اما سه شمشیر آخته؛ شمشیری بر زوی مشرکان عرب است (بدلیل آنچه) خداوند فرموده: مشرکان را هریجا یافتید بکشید، آنها را دستگیر و محاصره کنید و در هر کمینگاه سر راهشان بنشینید. اما اگر (از کفر خود) بازگشتند، یعنی ایمان آوردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند برادران دینی شمایند و...

دوم شمشیری است که بروی اهل کتاب کشیده شده، خداوند (در این باره) میفرماید: ... با آن گروه از اهل کتاب که ایمان بخدا و روز قیامت نمیآورند و حرام خدا و رسول را حرام نمیدارند و دین حق را گردن نمی‌نهند بچنگید، تا آنگاه که از موضع ضعف جزیه بپردازند...

سوم شمشیری است که بروی مشرکان عجم مانند ترک و دیلم و خزر (دیلم گیلان است و خزر

در مورد قتال با مشرکین و منافقین در قسمتهای گذشته مطالبی عرضه داشتیم، اینک لازم است اشاره‌ای هم بموضوع قتال با اهل کتاب نمائیم و حدود اختیار و آزادی آنها را در مجتمع اسلامی بررسی کنیم. اتفاقاً مهمترین آیه‌ای که قتال با اهل کتاب را فرمان میدهد در ظاهر بشدت ناقض آزادی آنهاست. این دستور در صحنه‌ای غیر از پیکار مسلحانه بدون اینکه جنگ تعرضی را آغاز کرده باشند مطرح گشته است بطوریکه این معنا بذهن خطور میکند که مسلمین وظیفه دارند با اهل کتاب در سراسر عالم آنقدر پیکار نمایند تا بالاخره بمکتب اسلام گردن نهند! اما با دقت بیشتر و بررسی آیات توضیحی بعد، بخصوص شأن نزول آن، متوجه میشویم در اینمورد نیز هدف از قتال دفاع است اما نه دفاع از جان و مال، بلکه اینبار دفاع از حکومت عادلانه مجتمع اسلامی و سنت‌ها و محرمات شرعیه. ابتدا آیه مربوطه را میخوانیم آنگاه به بررسی آن میپردازیم:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ. (توبه ۲۹)

کارزار کنید با کسانی از اهل کتاب که نه بخدا ایمان میآورند و نه بروز آخرت و نه آنچه را که خدا و فرستاده او حرام کرده‌اند حرام میدارند، و به دین حق نمیگروند، تا با دست خود از موضع خضوع و تسلیم (در برابر سنت و حکومت عادلانه اسلامی) جزیه بپردازید.

قومی در حاشیه بحر خزر و شمال کوههای قفقاز بوده‌اند) کشیده میشود خداوند (در باره این دسته) در اول سوره‌ای که در آن درباره کفار تذکر داده (سوره محمد) فرموده است: (چون با کافران در نبرد روبرو شوید) آنها را گردن بزنید تا آنگاه که با خونریزی آنان را از پا درآورید اسیران جنگ را محکم دربند کشید و سرانجام یا آنها را آزاد کنید یا از آنان فدا (عوض) بگیرید تا اینکه، جنگ بارهای (سلاحهای) خویش فرو نهد (دشمن دست از سلاح برداشته و تسلیم شود) و.....

اما شمشیربیکار، که باید آنرا نگه داشت (برای روز مبادا) تیغی است که بروی اهل «بنی» و «تأویل» کشیده میشود (یاغیان و شورش کنندگان بحکومت حقه اسلامی، مثل خوارج). خداوند (در این باره) میفرماید: اگر دو دسته از مؤمنان با هم آغاز جنگ کردند میانشان صلح دهید، اگر دسته‌ای بر دسته دیگر ستم کرد (بنی نمود) با ستمکار بجنگید تا بحکم خدا باز گردد. چون این آیه نازل شد پیامبر (ص) فرمود: همانا بعضی از شما (علی) پس از من به «تأویل» (باطن قرآن) پیکار میکند چنانکه من بحکم «تنزیل» جنگیدم...

شمشیر غلاف کرده آن است که در قصاص بکار میرود. خداوند فرماید: جان در مقابل جان (قصاص شود) و چشم در مقابل چشم. کشیدن این شمشیر بدست بازماندگان مقتول است (اگر بجای عفو تقاضای قصاص نمایند) و حکمش با ما است.

آنطور که ظاهر آیه نشان میدهد ممکن است این برداشت حاصل شود که باید با هر کس از اهل کتاب که ایمان بخدا و آخرت نمیاورد و رعایت حلال و حرام را نمیکند و دین درست و حسابی ندارد جنگید تا مسلمان شود، یعنی تأییدی بر کفرستیزی و صدور قاطع و انقلابی پیام اسلام بسراسر گیتی! اما حقیقت آیه غیر از این است، اصلاً موضوع توسعه و صدور اسلام بکشورها و اقوام همسایه در میان نیست، منظور کسانی از اهل کتاب اند که در مجتمع اسلامی و تحت نظام حکومتی اسلام زندگی میکنند اما نمیخواهند کوچکترین پایبندی به مقررات و محرمات پذیرفته شده توسط اکثریت مردم (مسلمانان) داشته باشند، آشکارا مشروب میخورند، کسب نامشروع میکنند و تظاهر بگناهان و منهیات اسلامی مینمایند. طبیعی است اینگونه آزادی و بی بندوباری صدمه باخلاق و فرهنگ عمومی میزند و تلاشهای حکومت حقه را بی اثر و خنثی میسازد و فساد و بی مبالاتی را رواج میدهد. اینها اگر در میان خودشان و در خلوت چنین کنند حکومت اسلامی آزادی آنها را محترم میشمارد و کاری بکار آنها ندارد اما اگر علناً مرتکب محرمات شوند ناچار است بخاطر احترام با اکثریت و دفاع از قانون شرع دخالت نماید.

آیه مورد نظر، همه اهل کتاب را به یک چوب نمیراند؛ بلکه کسانی را معرفی

۱ - قرآن با دید همه جانبه و منصفانه در آیات دیگری بر نامساوی بودن اهل کتاب در ایمان و عمل و مراتب امانت، استقامت، خشوع و قیام عدهای از آنها به نماز و سجده در نیمه های شب اشاره مینماید و به مسلمانان درس سعه صدر، بلند نظری، انصاف و تحمل غیر همدین میدهد. در سوره شریفه آل عمران به چند فراز از این موضوع تأکید شده که عیناً نقل مینمائیم:

﴿ وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ..

(آل عمران ۷۳) و از اهل کتاب هست کسی که اگر پوست گاوی آکنده از طلا هم باو امانت دهی آنرا به توباز میگرداند و..

﴿ لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَاتِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنْاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ. يَوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآيُتْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ. وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ.

(آیه ۱۱۳) هرگز مساوی نیستند، از اهل کتاب (هستند) گروهی که استوار و برپا در نیمه های شب آیات خدا را تلاوت میکنند و سجده مینمایند، (آنها) به خدا و روز واپسین ایمان دارند، امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و در شتافتن بسوی نیکی ها از یکدیگر پیشی میگیرند و همانان از شایستگانند. و (در آزایی) هر نیکی که انجام میدهند هرگز ناسپاس نمانند و خداوند نسبت به پرهیزکاران بسیار داناست.

میکنند که اولاً بدلیل پسر خدا گرفتن عَزِيز (یهود) و پسر خدا گرفتن مسیح (نصاری) سخنی بگونه کفار میگویند، بنابراین ایمانی راستین بخدا و آخرت ندارند و توحید خود را با ارباب گرفتن احبار و رهبان (علمای دینی و روحانیون) دستخوش شرک کرده‌اند (همان احبار و رهبانی که بسیاری از آنان اموال مردم را بناحق میخورند و از راه خدا باز میدارند)، ثانیاً آنچه را که خدا حرام کرده مراعات نمیکنند، یعنی محرّمات اسلامی را که خدا نخواستہ در اجتماع اسلامی شایع شود (مثل شرابخواری، خوردن گوشت خوک، رباخواری و غیره) علناً شایع میسازند. ثالثاً به دین حق تدین ندارند، یعنی سنت حق را که منطبق با نظام خلقت است پیروی نمیکنند.

مسلم است چنین افرادی بدون آنکه تعهدی در قبال جامعه و نظام پذیرفته شده توسط اکثریت داشته باشند و شرکتی در جهاد یا پرداخت مالیتهای مقرر بنمایند منطقی نیست در برابر نظام حاکم عرض اندام وصف آرائی نمایند و با انتشار عقاید خرافی و فاسد و توسعه اعمال منحرفانه خود به بیمار کردن نفوس مسلمانان پرداخته برای حکومت ایجاد زحمت نمایند. در چنین حالتی اگر از اعمال خود دست برندارند حضور آنها در جامعه اسلامی (نه سایر نقاط عالم) تحمل ناپذیر میشود و باید با آنها تا آنجا پیکار کرد که در موضع ضعف و تسلیم قرار گیرند و بدست خود جزیه را که همان مالیات بهره‌مندی از امکانات جامعه اسلامی است بپردازند، یعنی عملاً و علناً حاکمیت اسلامی را پرسمیت بشناسند (حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ).

با توضیحات فوق بنظر میرسد رفع این شبهه که «جهاد اعتقادی با اهل کتاب برای محو شرک از سراسر عالم واجب است» شده باشد، با وجود این برای تاکید بیشتر به توضیحات علامه طباطبائی ذیل همین آیه در تفسیر المیزان استناد مینمائیم:

غرض دین، در این قانون این بوده که حق و شیوه عدالت و کلمه تقوی را غالب و باطل و ظلم و فسق را زبردست قرار دهد، تا در نتیجه نتواند بر سر راه حق عرض اندام کند و هوی و هوس در تربیت صالح و مصلح دینی راه نیابد، و با آن مزاحمت نکند، و در نتیجه یکمده

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

(آیه ۲۰۰) و قطعاً از اهل کتاب هستند کسانی که به خدا و آنچه بسوی شما و آنچه بسوی خودشان نازل شده است ایمان دارند، آنها نسبت به خدا خاشع هستند و آیات او را به بهای اندکی نمیفروشند، آنها را اجرشان نزد پروردگارشان است، همانا خداوند در رسیدگی بحساب بسیار شتابنده است.

پیرو دین و تربیت دینی وعده دیگر پیرو تربیت فاسد هوی و هوس نگردند و نظام بشری دچار اضطراب و تزلزل نشود، و در عین حال اکراه هم در کار نیاید، یعنی اگر فردی و یا اجتماعی نخواستند زیر بار تربیت اسلامی بروند و از آن خوششان نیامد، مجبور نباشند، و در آنچه اختیار میکنند و می‌پسندند آزاد باشند، اما بشرط اینکه اولاً توحید را دارا باشند و به یکی از سه کیش یهودیت و نصرانیت و مجوسیت معتقد باشند و در ثانی تظاهر بمزاحمت با قوانین و حکومت اسلام نمایند.

و این منتها درجه عدالت و انصاف است که ذین حق در باره سایر اذیان مراعات نموده، و گرفتن جزیه هم برای حفظ دمه و پیمان ایشان و اندازه بنحو احسن خود آنان است، و هیچ حکومتی چه حق و چه باطل از گرفتن جزیه گریزی ندارد و نمیتواند جزیه نگیرد.

### منافقین، بیمار دلان و شایعه سازان

در مورد موضعگیری در برابر منافقین محارب آیات ۹۰ و ۹۱ سوره نساء (که بررسی گردید) کفایت کننده میباشد اما آیه دیگری در مورد منافقین موذی و دودسته دیگر: بیمار دلان و شایعه پراکنان در سوره احزاب آمده است که در عین آنکه دستوری نسبت بقتل آنها به پیامبر داده نشده و تنها حکم اخراج آنها را (آنها را اگر دست بزنداشتند) امضاء کرده است با اینحال از آنجائیکه دنباله آیه متضمن تهدیدی تلویحی و ضمنی به دستگیری و قتل آنها (اگر چه با فاعل نامشخص) میباشد آنرا بررسی مینمائیم:

۶-۲- لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ، وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا.  
مَلْعُونِينَ أَيْمًا تُقْفُوا أَخَذُوا وَقَتَلُوا ثَقِيلًا.  
سُنَّةَ اللَّهِ فِي الدِّينِ خَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.

اگر منافقان، بیمار دلان و شایعه پراکنان در شهر (کنائیکه جو شهر را تا شفتگی و اضطراب میکشاند) دست بزنند، ترا (ای پیامبر) علیه آنها تحرّیک و مأمور میکنیم تا دیگر جز مدتی کوتاه در مجاورت (در شهر) نمانند. در حالیکه ملعون و رانده باشند، بطوریکه هر جا دیده شوند دستگیر و کشته شوند.

(این است) سنت خدا در اقوام گذشته، و قبل از این نیز همینطور بوده و تو هرگز سنت خدا را دگرگون نخواهی یافت. احزاب (۳۳) آیات ۶۰ تا ۶۲

سه گروه مورد بحث آیه همانطور که از ترجمه آن بر می آید منافقین و بیمار دلان فتنه انگیز و کسانی هستند که میخواهند با گل آلود کردن محیط جامعه اغراض شیطانی خود را بکرسی نشاند و میان مسلمانان اضطراب و ناامنی روانی بوجود آورند (توجه به کلمه «مُرجفون» اسم فاعل از ارتجاف)، در این مورد به رسول اکرم (نه مسلمانان) همچون آن ضرب المثل که: «بدر میگویند تا دیوار بشنود» گفته شده: اگر دست برندارند ترا علیه آنها (برای اخراج از شهر) می شورانیم: (فقط همین). آیه بعدی سرنوشت تاریخی این قبیل گروههای تبعید شده فتنه انگیز و شرور را نشان میدهد که از رحمت خدا دور (ملعون) و گرفتار و مقتول عملکرد خود میباشند. ممکن است قسمت دوم آیه این معنا را هم داشته باشد که اگر بعد از اخراج باز هم نفوذ کردند و برگشتند و خواستند بتحریكات خود ادامه دهند حکمشان چنین است (والله اعلم).

در تفسیر المیزان (بنقل از تفسیر قمی) در ذیل آیه: (لئن لم ینته المنافقون)، از معصوم نقل کرده که فرمود: «این آیه درباره مردمی از منافقین نازل شد که در مدینه زندگی میکردند و همواره بر رسول خدا (ص) زخم زبان میزدند، و چون آنجناب میخواست بجنگی برود، در بین مسلمانان انتشار میدادند که باز هم مرگ و اسیری، و مسلمانان اندوهناک میشدند و نزد رسول خدا (ص) شکایت میکردند، خدا ی تعالی در این آیه تا جمله (الا قلیلا) دستور داد جز اندکی از ایشان همگی را از مدینه بیرون کند».



## پیکار رهایی بخش

از جمله افکار و نظریاتی که بعد از انقلاب مقبولیت عمومی، بخصوص در میان جوانان پر جوش و خروش، پیدا کرده کفرستیزی و درگیری با ابرقدرت های زمانه بخاطر صدور انقلاب است. اغلب چنین تصور میشود که مانع اصلی برای تبلیغ پیام توحیدی دولت ها و زمامداران فاسد هستند و اگر آنها را از میان برداریم ملت ها بسادگی بطرف ما می آیند و همه مستضعفین عالم مسلمان میشوند. باین ترتیب رسالت نجات مستضعفین جهان در صدر برنامه ها قرار گرفته و پیکار رهایی بخش آرمان جوانان گردیده است.

برای اثبات حقانیت این منطق مهمترین استنادی که بقرآن میشود استفاده از آیه ای است توییحی که مسلمانان را مورد بازخواست قرار میدهد که چرا در راه خدا و (نجات) مستضعفین پیکار نمیکنند:

مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا.

شما را چه شده؟ که در راه خدا پیکار نمیکنید و (در راه نجات) ناتوانان؛ از مردان و زنان و فرزندان که میگویند: ای پروردگار ما از این شهری که مردمش ستمکارند، ما را بدرآرو از جانب خویش برای ما سرپرستی معین کن و از جانب خود برای ما مددکاری قرار بده.

شأن نزول آیه فوق در مورد گروهی از مسلمانان ناتوان است که یارای همراهی با پیامبر برای هجرت از مکه بمدینه رانداشته بخاطر ضعف، پیری، ناتوانی، بیماری و... در مکه زیر آزار و شکنجه کفار باقی مانده بودند، خطاب توییحی آیه بمسلمانان مهاجرت کرده ای است که جوانی و قدرت و تحرک دارند و باید نجات مستضعفین را که زن و بچه و پدر و مادر خودشان هستند وجهه همت قرار دهند.

آنچه مسلم است آیه فوق در رابطه با اقوام بیگانه و مستضعفین جهان (بطور کلی) نازل شده است، موضوع نجات خانواده و اقوامی در میان است که دربند و اسیر

کفار باقی مانده‌اند و دعا میکنند: خدایا ما را از این شهر ظالم بیرون بیاور. بنابراین نه تنها قتال جنبه تهاجمی و تعرضی ندارد بلکه کاملاً دفاعی بوده بخاطر نجات خانواده و قوم و خویش واجب شده است.

افراد باقیمانده در مکه کاملاً موجد بودند که از خدا طلب نجات از ظالمین و ولایت و نصرت الهی مینمودند، پس مسئله صدور انقلاب یا جهاد دینی مطرح نیست، البته اگر وضعیت کاملاً مشابهی در زمان ما وجود داشته باشد، با توجه بگسترده‌گی و وحدت امت اسلامی و تصنعی و تحمیلی بودن مرزهای فعلی میان کشورهای اسلامی چنین وظیفه‌ای ضروری بنظر میرسد، اما این موضوع با موضوع صدور انقلاب دو مسئله متفاوت هستند.

نکته دیگر اینکه واژه «مستضعف»، مانند سایر کلمات قرآنی، تنها در فرهنگ و چارچوب و جهان بینی اسلامی معنی میدهد، مستضعف کسی است که برای رسیدن بحق یا پیاده کردن زندگی فردی و اجتماعی خود مطابق احکام خدائی دچار ضعف ذاتی یا تحمیلی شده باشد، یعنی یا خودش برای رسیدن بحق ناتوانی و نارسائی طبیعی داشته باشد یا نظامهای شرک و جور طاغوتی مانع او شده باشند، بنابراین استضعاف در رابطه با وصول بحق مطرح است نه مال و مکنت و مسائل اقتصادی (آنطور که در اثر القائات مارکسیستی در اذهان جا افتاده)، مستضعف لازم نیست حتماً آدم فقیر و مسکین باشد آدم ثروتمند هم ممکن است در راه حق مستضعف شمرده شود.<sup>۱</sup> نتیجه آنکه وظیفه نجات مستضعفین که در آیه قبل بعهد مسلمانان گذاشته شده ارتباطی به نجات محرومان عالم بخصوص گرسنگان استعمارزده دنیای سوم ندارد، گرچه تلاش در اینجهت، در صورت توانائی، بدلیل نوع دوستی بسیار ارزشمند و موجب ثواب و پاداش اخروی هم میباشد اما مسئله نجات مؤمنین از چنگال کفار و ظالمین وظیفه‌ای است که با کمک به محرومین و ستمزده‌های سراسر جهان (صرفنظر از دین و آئین) تفاوت دارد.

از این گذشته دولت‌ها عموماً جوشیده و برگزیده ملت‌ها هستند و روابط طبیعی و ارگانیکی با هم دارند، بمصداق آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» همانطور که زمامدار خوب از ملت بد برگزیده نمیشود ملت رشد یافته و آگاه نیز هرگز اجازه نمیدهد زمامدار فاسد و ظالمی بر او حکومت کند، هرگاه

(۱) - در مورد واژه مستضعف برای توضیحات بیشتر میتوانید به رساله‌ای در همین مورد بضمیمه کتاب «اختلاف در امت واحد» از همین قلم مراجعه نمائید (انتشارات قلم).

اکثریت ملتی بایمان و عمل صالح آراسته شدند خود بخود دولت و زمامداران شان هم اصلاح خواهند شد، این خیالی باطلی است که فکر کنیم با حذف دولتها و زمامداران فاسد از کشورهای اسلامی (یا از همه ممالک) ملتها بسادگی و بفوریت اصلاح شده پیام اسلام را پذیرا میگردند، راه صدور پیام حتما از قلب میگذرد و قلب نیز برای خود قانونمندی و منطقی دارد که با تحمیل و جبر و فشار ناسازگار است.

اگر می بینیم امروزه کشورهای اسلامی در عقب ماندگی و فساد بقیه قرا میروند ساده نگری است تنها عامل این فاجعه را در وجود سران مرتجع و فاسد آنها ببینیم، گرچه جنبش های رهائی بخش و حرکت های امیدوار کننده ای در جهت استقلال و آزادی و بازگشت به اسلام اصیل در آنها مشاهده مینمائیم اما هنوز اکثریت در خواب غفلت و بی خبری بسر میبرند و نفوسشان آنچنان تغییری نکرده که خدا سرنوشتشان را تغییر دهد و بقول اقبال شاعر بزرگ پاکستانی:

خدا آن ملتی را سروری داد	که تقدیرش بدست خویش بنوشت
بآن ملت سروکاری ندازد	که دهقانانش برای دیگری کشت

علاوه بر آیه یاد شده، آیه دیگری از سوره توبه در اثبات جنگ رهائی بخش برای گسترش اسلام استناد میکنند که در آن قتال با کفاری که نزدیک (همسایه) مسلمانان هستند فرمان داده شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

ای کسانی که ایمان آورده اید با کسانی از کفار که مجاور شما هستند پیکار کنید، و باید در شما شدت و سرسختی ببینند و بدانند که خدا یار پرهیزکاران است. (توبه ۱۲۳)

حتی علامه طباطبائی نیز (شرح ذیل) در تفسیر المیزان این آیه را دلیلی برای جهاد عمومی در جهت گسترش اسلام گرفته است:

«این آیه شریفه است که در آن دستور جهاد عمومی داده شده تا از هر طرف در دنیا اسلام را گسترش دهند. چون وقتی میفرماید هر طایفه از مؤمنین باید با کفار همجوار خود کارزار کنند معنایش همان گسترش دادن اسلام و بزرگوار کردن سلطنت اسلام است بر دنیا، و بر تمامی ساکنین ربع مسکون».

اگر بیان فوق درست باشد معنایش نادیده گرفتن کلیه آیاتی است که در آنها شرایط و حدود قتال را بیان میکند، از جمله: در سبیل الله بودن جنگ، موضع دفاعی نه تعرضی داشتن، مقابله نه ابتدای پقتال نمودن، قتال تنها با کسانی که جنگ اعتقادی

با مسلمان دارند یا آنها را از شهر و دیار خود اخراج نموده‌اند و یا پشتیبان این اعمال شده‌اند و...

درست است که آیه فوق (بطور استثنائی) کلی و مطلق بیان شده با اینحال نمیتوانیم آنرا مجزا و مستقل از سایر آیات در نظر بگیریم و حکم و یژه‌ای از آن استخراج نمائیم. گذشته از این، تأکیدی که روی کلمه «یلونکم - همجوارتان» شده است معلوم میشود منظور تمامی کفار در سراسر عالم نیستند که بشود نتیجه توسعه جهانی اسلام از آن گرفت، مقصود همان کفاری هستند که بخاطر نزدیکی و همجواری شان خطر بالقوه‌ای برای مسلمانان بشمار میروند و همانند آب و آتش که طبیعتشان همجواری را نمیتواند بپذیرد منطقی نیست در کنار مسلمانان زندگی کنند. چنین هم نیست که بصرف کافر بودن جنگ بلامقدمه با آنها لازم باشد این آیه را باید مرتبط با سایر آیات سوره و هماهنگ با قوانین قید شده در آن (در مورد قتال) دانست و دیدیم که در هیچیک از آیات سوره توبه فرمانی به جنگ رهائیبخش برای توسعه اسلام بسرزمین‌های دیگر نشده است.

نتیجه آنکه بدون مقدمه و فقط بخاطر گسترش اسلام نمیتوان با کفار درگیر شد. این حقیقت را در معنای لغوی اصلی کلمه «قتال» نیز دیدیم که تنها بی حرکت ساختن نفرات، خنثی نمودن ضربات و بی اثر کردن حملات دشمن مورد نظر میباشد. خوب است با آخرین آیات سوره توبه هم (۵ آیه بعد) که روح حاکم بر مجموع این آیات را نشان میدهد توجهی بکنیم.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

همانا شما را رسولی از میان خودتان آمد که رنج کشیدن شما بر او دشوار می‌آید، بر (سعادت و هدایت) شما حریص است. نسبت بگروندگان بسیار مهربان میباشد. پس اگر (با اینحال) روگردانند و رغبتی نشان ندادند پس بگو خدا مرا کافی است، معبودی جز او نیست، با توکل کردم و او پروردگار عرش عظیم است.

آیه دیگری که میتواند در رابطه با پیکار برون مرزی قرار گیرد آیه ۴ سوره محمد میباشد. قبلاً در حدیث معروف به شمشیرها (سیوف) که در بیان حالات مختلف قتال اسلامی روایت شده است دیدیم امام محمد باقر (ع) با استناد بهمین آیه سومین شمشیر را مربوط بمشرکین غیر عرب شمرده‌اند که تا قیام قیامت این درگیری

ادامه دارد، مفسرالمیزان نیز از قول سایرین از حضرت علی (ع) و حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرموده‌اند: «سوره محمد آیه ایست در ما و آیه است در بنی امیه» و میدانیم بنی امیه از هنگامیکه معاویه در شام حکومتی مقابل دولت مرکزی تشکیل داد و با امیرالمؤمنین علی بیچنگ پرداخت رسماً بیگانه با اسلام و مسلمین شناخته میشد. بنابراین با مطالعه دقیق آیه مورد نظر میتوانیم آگاهی بیشتری نسبت به ضوابط قتال با دشمنان مشرک خارجی پیدا کنیم و موازین حق را در موضوع گسترش نهضت توحیدی اسلام بکشورهای دیگر بدست بیاوریم.

آیه ذکر شده در اوائل سوره محمد پس از مقدمه‌ای در بیان تباه شدن اعمال کفاری که مردم را از راه خدا باز میدارند، و (برعکس) پاک و اصلاح شدن کارهای کسانی که ایمان آورده عمل صالح کرده‌اند بشرح ذیل آمده است:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ  
فَمَا مَتَّأْتَهُمْ وَأَقَافِدَاءَ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا....

پس هر گاه با کسانی که کافر شدند (در صحنه نبرد) تلافی گردید پس (وظیفه شما) زدن گردن‌ها (است) تا اینکه از آنها کشتار نمائید (تا بتوانید آنها در موضع تسلیم و اسارت بکشانید)، پس بندهای اسارت را محکم کنید، سپس یا (از موضع قدرت) آزادشان کنید و یا با گرفتن فدیة آزاد نمائید تا اینکه جنگ بارهای خود را بر زمین بگذارد (دشمن سلاح بر زمین نهد)....

ظاهر آیه مانند بسیاری از آیات مزبور به قتال، تهاجمی و کوبنده، قاطع و خشن است بطوریکه در نگاه سطحی ممکن است متناقض با اصول تعیین شده در آیات دیگر بیاید، کما اینکه برداشتهای یک بعدی تاویل گونه‌ای که برای توجیه خشونت و تحریک احساسات انتقامی از آن میشود مؤید همین مطلب است. اما در خود آیه درعین شدت و قاطعیت دلائل و حکمت قتال و عوامل محدود کننده آن را هم بیان نموده است که با مختصری دقت آشکار میگردد.

۱- اولاً این شیوه برخورد در مورد کفاری است که مردم را از راه خدا مانع شده‌اند (الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)؛ نه هر کافر بی اعتقادی که موضع بیطرفی گرفته و آزاری هم بمسلمین نمیرساند، آیه مورد بحث مانند آیات قبل شأن دفاعی دارد یعنی کسانی را هدف میگیرد که سد راه خدا شده نمیگذارند توده مردم آزادانه راهی بسوی خالق خود برگزینند. پس در اینجا هم مسئله توسعه اسلام و صدور پیام انقلاب یا نابودی کافران در سراسر عالم مطرح نیست.

۲- ابتدای آیه فرموده: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا...» (هر گاه با کفار تلاقی کردید، کلمه «لَقِيتُم» ۲ بار دیگر در قرآن آمده است (آیات ۱۵ و ۴۵ سوره انفال) که در هر سه مورد منظور تلاقی رو ب رو در صحنه پیکار است، نه برخورد های نظری و لفظی سیاسی و ملاقات های عادی. بنابراین شدت عمل توصیه شده منحصرأ در صحنه پیکار مصداق دارد و برای دفع ظلم و گشودن راه خدا میباشد.

۳- کشتار کافران نه برای اطفاء حس انتقامجویی یا تحمیل اسلام انقلابی است بلکه بخاطر آنست که آنها را از موضع تهاجمی بموضع تسلیم و اسارت بکشاند که اسیر گرفتن خود وسیله ای برای دفاع و خنثی کردن حملات دشمن است. سپس در مورد اسیران نیز فرمان آزادی میدهد، آزادی بی تعهد (مجانمی) یا آزادی در ازای فدیة، گوئی منظور از اسیر گرفتن و آزاد کردن، احسان نمودن و نشان دادن ضرب شست و قدرت برتر بدشمن میباشد. این مسئله از نظر روانشناسی اجتماعی نیز قابل مطالعه است که عده ای را با عفو از موضع قدرت و کسانی را تنها با جریمه (فدیة) میتوان سر عقل آورد.

۴- تمام این حدت و شدت برای این است که دشمن اسلحه بزمین گذارد و رفع تعرض نماید: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا (تا اینکه جنگ بارهای خود را فرو نهد)، واضح است اگر حمله و تعرضی از ناحیه کفار در کار نباشد اصلاً قتال موضوعیتی پیدا نمیکند، پس میتوان چنین نتیجه گرفت که برای خلع سلاح دشمن، در صورتیکه درگیری مسلحانه ای رخ داده باشد، چنان ضربات قاطع و کشنده ای باید زد که منجر به از هم گسیختگی سپاه و اسارت مهاجمین گردد. آنگاه اسرا را از موضع قدرت بدون عوض یا با فدیة باید آزاد کرد تا دشمن اسلحه بزمین گذارد. بدیهی است هیچکدام از مراحل یاد شده مؤید نظریه کفرستیزی و پیکار بی امان علیه ملحدین و مشرکین عالم نمیباشد.

## ارتداد و آزادی

از جمله اشکالات و ایرادهائیکه مخالفین برای اثبات خشونت دین و فقدان آزادی‌های عقیدتی در اسلام عنوان مینمایند یکی هم حکم فقهی قتل در مورد مرتدین یعنی برگشت کنندگان از اسلام میباشد، میگویند چه دلیل دارد اگر پذیرش اسلام با ظن و رغبت و آزادی انجام میشود خروج از آن موجب حد شرعی قتل گردد؟ آیا این محدودیت نوعی اجبار و تحمیل نیست؟ چرا اختیار یک انسان پس از قبول اسلام برای ترک آن باید سلب گردد؟ گاهی هم اظهار میدارند مسلمانان بی جهت کلیسای قرون وسطی را بخاطر اعدام و سوزاندن مرتدین و ملحدین محکوم میکنند، در واقع آنها هم با تشکیل محاکم تفتیش عقاید و معدوم کردن کسانی که از عقاید سنتی کلیسا روگردان شده بودند حکم دین را مانند مسلمین بمورد اجرا میگذاشتند! یا اینکه اسلام را با سازمانهای مخوف جاسوسی مقایسه میکنند که اعضای خود را در صورت کناره‌گیری بقتل میرسانند!

این اشکالات با توجه بشرایط سیاسی و فرهنگی حاکم بر جهان و ظهور مکاتب و ایدئولوژیهای که بر آزادی انسان بیش از گذشته تکیه میکنند ابراز میشود، آنها نه تنها از ناحیه مخالفین و منکرین، بلکه بیشتر از ناحیه معتقدین و مؤمنینی که واقعاً میخواهند مرزهای احکام اسلامی را با آزادی‌های عقیدتی و سیاسی و سایر ارزش‌های شناخته شده انسانی در رابطه با گروههای غیر مسلمان یا مسلمانانی که به مکاتب مادی و کمونیستی گرایش پیدا میکنند تشخیص دهند عنوان میشود.

---

(۱) بدیهی است که این مقایسه کاملاً بيمورد و بی تناسب میباشد، آنچه بنام حکومت کلیسا و دستگاه انگلیسیون معروف شده مجموعاً در کشورهای مختلف اروپائی حدود ده قرن حاکمیت داشته و در این مدت دهها هزار نفر را قربانی محاکم تفتیش عقاید نموده است. چگونه میشود چنین جریانی را با نمونه‌های استثنائی و محدود در برخی حکومتهای بظاهر اسلامی مقایسه کرد؟ البته جنگ و کشتار بخاطر درگیری‌ها و تعصبات مذهبی همیشه بوده اما کمتر سابقه داشته تنها بدلیل اعتقادات و مبانی فکری کسی را محاکمه و اعدام نمایند.

میدانیم حکم مرتد فطری یعنی کسیکه در خانواده مسلمان بدنیا آمده و بعداً از اسلام برگشته (فرضاً به مکاتب مادی یا مذاهب انجراحی معتقد شده باشد) قتل بدون امکان توبه است و خون او بر هر مسلمانی که انکار وجود و ارتداد او را بشنود مباح میشود. (و در مورد زن زندان ابد با شلاق در اوقات نماز است). آیا بمجرد اینکه احساس شد شخص منصرف از اسلام شده این حکم واجب میشود، یا در صورت ابراز و انکار و اعلام و یا تبلیغات و توسعه فکر، و یا در صورت بدگوئی و توهین و بالاخره تجاوز و رفع ید بر مسلمین؟ مرزهای این حکم کجاست و تشخیص ارتداد با چه ضابطه‌ای انجام میشود؟

لازم به یادآوری است که مسئله حد شرعی مرتد از جهات مختلف در کتابهای فقهی، از گذشته تا حال، مورد حلاجی قرار گرفته به احادیث و روایاتی برای اثبات آن استناد کرده اند که ما در این مختصر نه مجال و نه تخصصی برای ورود باین مقولات است. این روایات را کسانی که متخصص رجال و درایه و حدیث شناسی هستند با توجه بشرایط و اوضاع و احوال تاریخی باید بررسی نمایند و حکم صریح و دقیق شرعی را برای مسائل امروز جامعه ما استنباط و استخراج نمایند. از آنجائیکه این کتاب در زمینه آزادی در قرآن است بررسی ما منحصراً روی آیات قرآن خواهد بود، اما پاسخ این سؤال را که چرا قرآن در مورد کیفر دنیائی ارتداد و تعیین حد شرعی آن، در حالیکه حکم قتل (و زندان ابد برای زن) در احکام فقهی برای آن مقرر گشته، ساکت است باید از فقهای عظام پرسید و ابهام مسئله را بکمک اطلاعات آنها روشن نمود. علاوه بر آن، سنت هم در این مورد مدارک قابل توجهی بدست ما نمیدهد. در زمان پیامبر کسی که مسلمان بدنیا آمده باشد مرتد (مرتد فطری) نشد که حدیثی بخاطر آن از پیامبر نقل شده باشد. مرتد ملی هم (مسلمانی که با سابقه کفر از ملت اسلام خارج شده باشد) مواردی اندک داشته که «ارتداد» آنها نیز بدون آنکه متکی به دلائل عقلی

۱- ولا تقتل المرأة بالردة (بل تحبس دائماً و ان كانت مولودة على الفطرة، وتضرب اوقات الصلاة) عن الباقر والصادق (عليهما السلام) «في المرتديستتاب، فان تاب والقتل، والمرأة اذا ارتدت استتيبت فان تابت ورجعت والآنخلدت السجن، وضيق عليها في حبسها»

جواهر الكلام - كتاب الحدود - جلد ۴۱ ص ۶۱۲.

۲- از جمله: عبدالله بن سعد بن ابی سرح که کاتب وحی بود و مرتد شد و به مشرکان پیوست و بآنها گفت: من هرگاه که آیات را مینوشتم آنها را تغییر میدادم؛ وی برادر



باشد عملی بوده و با خیانت و قتل توأم گشته است. بنابراین بدلیل مطرح نبودن جدی قضیه بجزی یکی دو حدیث مشابه خبر دیگری نقل نشده است، اما از ائمه (علیهم السلام) چندین روایت در کتابهای فقهی بچشم میخورد که حدیث شناسان به صحت و اصالت آن ظاهراً اطمینان دارند.

گفته میشود بعد از رحلت پیامبر اکرم اولین برخورد جدی با این مسئله در زمان ابابکر بوده است، در آنموقع عده‌ای از مسلمانان از پرداخت زکوة خودداری کردند و باینوسیله دولت را از سهم و حق خود که بخاطر انجام خدمات دفاعی و عمرانی مستحق اخذ مالیات میباشد محروم نمودند. ابابکر آنها را باین دلیل که میان دو حکم قرینه و متصل قرآنی یعنی صلوة و زکوة جدائی انداخته و از پرداخت حق جامعه امتناع کرده‌اند مرتد نامید و با آنان جنگید.

این مورد تاریخی و دلیلی که برای اثبات ارتداد یک جمع بآن استناد شده با مفهوم و زمینه فکری ما از ارتداد بکلی متفاوت است. گروهی که از پرداخت زکوة خودداری کرده بودند به «صلوة» اعتقاد داشتند و خدا را منی پرستیدند بنابراین مرتد اعتقادی نشده بودند، بلکه با امتناع از پرداخت حقوق شرعی خود به دولتی که با آن «بیعت» کرده بودند «عملاً» در جهت زیان منافع جمع گام برداشته بودند و بموجب اصل «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» در حالیکه منتفع از مزایای مجتمع و حکومت اسلامی میشدند حق نداشتند سهم خود را ذریع نمایند.

در مورد سکوت قرآن در کیفر دنیائی ارتداد و تعیین حد شرعی آن و همچنین قلت احادیث مربوط به آن گفته میشود درست است که خداوند از حق خودش در دنیا صرفنظر نموده و کیفر ارتداد را به قیامت حواله داده است اما «حق الناس» بقوت خود باقی است و در دنیا باید گرفته شود و بمجرد اینکه تظاهر علنی

---

رضاعی عثمان بود و با و پناه برد و عثمان او را نزد پیغمبر آورد و برایش امان خواست... دیگری عبدالله بن خطل از طائفه تمیم، که پیغمبر او را با یکی از انصار بجمع صدقات فرستاده بود و او بخاطر آنکه غلام مسلمان خود را بدلیلی ناحق از روی عصبانیت کشته بود از ترس پیامبر دیگر بمدینه بازنگشت و مرتد شد و به مشرکان پیوست و در آنجا نیز بدشمنی خویش آغاز کرد. دو کنیز داشت که با اشاره او هجویه‌هایی بسیار موهن علیه پیغمبر میساختند و با ساز و آواز در مکه میخواندند. (نقل از اسلام شناسی دکتر شریعتی صفحه ۲۹۸)

پیدا کند بخاطر صدمه‌ایکه به اموال و نوامیس دیگران میزند موجب حد شرعی می‌گردد. بنابراین حکومت اسلامی که وظیفه حفاظت و مراقبت از جان و مال و ناموس مردم را دارد چاره‌ای جز تحدید آزادی در اینگونه موارد و اجرای حکم وحد شرعی پیدا نمی‌کند. اما ابهامی که با وجود این پاسخ باقی میماند اینست که چرا در موارد ساده و سبک‌تر از «ارتداد» مثل: سرقت، زنا، قذف، ایراد جرح و حتی قتل قرآن بوضوح و صراحت احکام روشن و مشخصی مثل: قطع انگشتان، ضربه شلاق و قصاص بدنی را تعیین نموده و در اینمورد خاص با وجود اثرات عمیقی که ارتداد در جامعه دارد بسکوت گذشته است؟ البته این امر منحصر به «ارتداد» نیست در مورد روزه خواری علنی و برخی تظاهرات ضد دینی دیگر نیز که موجب حد شرعی فقهی میشود قرآن ساکت است، بنظر میرسد دلیل این امر پیچیدگی قضیه و دشواری تشخیص و اثبات آن باشد و امکان سوءاستفاده‌ای که بدلیل بعضی تعصبات دینی یا سوءاستفاده حاکمان مذهبی همانند دوران تسلط کلیسا بر غرب ممکن است صورت گیرد. تشخیص مواردی محسوس و ملموس مانند: سرقت، زنا، شراب خواری و قتل آنقدر دشوار نیست که تشخیص انحراف اندیشه و اعتقادات یک انسان، علاوه بر آن مسائلی مانند تظاهر به روزه خواری و ارتداد تاجد زیادی ارتباط به سطح ایمانی جامعه پیدا میکند، مسلماً در یک جامعه استوار از نظر اعتقادی و در میان مردمی آگاه و بصیر ارتداد یک فرد یا یک گروه آنچنان ضرری نمی‌آفریند که در یک جامعه سست ایمان با مردمی عقب افتاده از نظر فکری و فرهنگی. بنابراین شاید سکوت قرآن در اینگونه موارد باین دلیل باشد (الله اعلم) که تعیین حکمی قطعی و مساوی برای این انحرافات بدون توجه بمسائل زمانی و مکانی منطقی نبوده و تشخیص حکم آن با توجه به میزان آسیبی که بجامعه وارد میکند به درک و فهم و استنباط امام و عالمان هر عصر سپرده شده است<sup>۱</sup>. روایاتی که در کتابهای فقهی از ائمه هدی (علیهم السلام) نقل شده نیز قاعدتاً با توجه به اینگونه مشخصات بوده است.

همچنین گفته میشود احکام ارتداد بهمان صورتی که در کتابهای معتبر فقهی تعیین

۱ - در نظام حاکمیت جامعه ما نیز با اینکه مطابق احکام فقهی مصرانه و بطور جدی سعی میکنند حدود زنا، بی حجابی، سرقت و غیره را اجرا کنند اما در مورد ارتداد با اینکه احکام آن در همان کتابهای فقهی موجود است با توجه به شرایط و مقتضیات فعلی کمتر حکمی در اینمورد داده‌اند. اگر این حکم اجرا گردد دهها هزار جوان که از خانواده‌های مسلمان به بی دینی والحاد یا مارکسیسم کشیده شده‌اند مرتد فطری شمرده شده بدون توبه کشته میشوند.

گردد؛ اگر دقیقاً مزاعات گردد نمیتواند متناقض با آزادی باشد؛ اگر هم آنرا محدود میکند تنها در مواردی است که بمنافع مادی یا معنوی جامعه ضرر میرساند. بنابراین این امر را نباید با دادگاههای تفتیش عقاید در اروپای قرون وسطی مقایسه کرد، مطابق احکام فقهی کسی را میتوان مرتد شمرد که از تعداد خود را بیان کند و باصطلاح تبلیغ منفی علیه اعتقادات دینی اکثریت مردم بنماید، علاوه بر آن لجبازی و جحود و عناد هم داشته باشد و تسلیم منطق حق نگردد، و خودش (نه براساس گزارش دیگران) اقرار به خروج از اسلام نماید. همچنین اگر مرتد فطری نباشد سه روز هم باو مهلت میدهند تا بحد کافی مطالعه و تحقیق نماید و از تبلیغ فکر انحرافی خود دست بزدارد (توبه نماید)، اگر باز هم امتناع کرد البته کشته میشود:

مَنْ أَسْلَمَ عَنْ كُفْرِهِمْ ارْتَدَّ فَهَذَا يُسْتَابَ فَإِنْ اِمْتَنَعَ قُتِلَ<sup>۲</sup>

توبه مرتد هم مثل مراسم اسلام آوردن فقط ادای همان شهادتین است (مگر در موارد خاصی که بانکار ضروریات دین مربوط باشد) بنابراین شخص مرتد ممکن است علیرغم این اعتراف اعتقادش را مخفیانه حفظ کند و بدون آنکه تبلیغی نماید به زندگی خود در میان مسلمانان ادامه دهد یا اینکه به دیار دیگری هجرت نماید، کسی هم کاری بکار او ندارد، نه تفتیش عقاید میشود نه تجسستی در کار او بعمل میآید (نباید بعمل آید).

در مثالهاییکه در کتابهای فقهی زده شده به افکندن قرآن در خاک و به، ملوث کردن خانه خدا، سجده بر بتها، استهزاء روزه داران و تظاهر به انکار عبادات اشاره شده است که مصادیقی از تجاوز به علائق قلبی مردم میباشد. تاریخ نیز گواهی میدهد که بروز بسیاری از تعصبات دینی و گسترش کشتارهای مذهبی از همین تحریکات بظاهر ساده آغاز شده است.

۱ - از امام صادق (ع): كل مسلم بين مسلمين (یا مسلم) ارتد عن الاسلام و جحد نبوته و كذبه فان دمه مباح لكل من سمع ذلك - جواهر الکلام - جلد ۴۱ - باب احکام مرتد.

۲ - جواهر الکلام - جلد ۴۱ - باب احکام مرتد

## ارتداد از دیدگاه قرآن

در قرآن آیاتی وجود دارد که مستقیماً کلمه «ارتداد» در آنها بکار رفته و آیاتی که مفهوم و مضمون این عمل را بدون ذکر کلمه بروشنی نشان می‌دهد؛ در مورد نخست دوباره به «ارتداد از دین» و دوباره به «ارتداد به پشت» اشاره شده است که ابتدا آیات را نقل مینمائیم آنگاه توضیحی مختصر می‌دهیم:

### الف: ارتداد از دین

۱ - ... وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ قَسَمْتُ لَهُ وَأَوْلِيكَ كَافِرًا وَلِيَكَّ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره ۲۱۷) - ... و هر کس از شما از دین خود برگردد و در حالیکه کافر باشد بمیرد پس کردار اینان در دنیا و آخرت تباه شده و برای همیشه یاران آتش خواهند بود

۲ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ... (مائده ۵۴) هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد بزودی خداوند قومی زابیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. (آنها) فروتن در برابر مؤمنین و گردن فراز در برابر کافران باشند...

### ب - ارتداد به پشت

۱ - يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ. (مائده ۲۱) خطاب حضرت موسی به بنی اسرائیل: ای قوم من به سرزمین مقدسی که خدا برای شما نوشته است در آید و بر پشت‌های خود برنگردید که در اینصورت زیانکار خواهید شد.

۲ - إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ (محمد ۲۵) همانا کسانی که پس از آشکار شدن هدایت برایشان بر پشت‌های خویش برگشتند، شیطان (این عمل را) برای آنها آراسته و به آرزوهای دراز فریشان داده است.

## بررسی آیات

در مقدمه آیه شماره (۱) بند الف تلاش نخستگی، ناپذیر کفار را در فتنه گری و جنگ با مسلمانان (حتی در ایام حرام) برای انصراف آنها از کیش خود توضیح میدهد. (وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا) آنگاه میفرماید هر کس از شما از دین خود برگردد و تادم مرگ هم بر کفر خود باقی بماند اعمالش در دنیا و آخرت تباه شده و جاودان در آتش خواهد بود. منظور از «ارتداد» در این آیه همان ارتداد متعارف است اما حکم آنرا بجای دنیا به عذاب جاوید آخرت حواله داده است، آنهم در صورتیکه تا آخر عمر برگردد و کافر بماند. باید توجه داشت این آیه و آیه بعد مربوط بسالهای ۹ و ۱۰ هجری (در مدینه) یعنی دوران قدرت و اوج سلطه سیاسی پیامبر (ص) بوده است و همه گونه سختگیری و تهدید دنیائی نمیتوانسته انجام دهد.

دومین آیه بند الف اصلاً خطاب به مؤمنین است اما مؤمنینی که (با توجه به مقدمات آیه) ایمان محکمی ندارند و علیرغم نهی اکیدی که از اتخاذ ولایت یهود و نصاری و ارتباط سازشکارانه با آنان شده است بخاطر برخی ترس و نگرانیهایی که از ناحیه آنها احتمال میدهند روابط دوستانه و سرتی با آنها برقرار میکنند. این مسلمانان بجای آنکه روی فتح و نصرت الهی حساب کنند اظهار میدارند دلیل این سازش ما نگرانیهایی است که از حوادث بد داریم، قرآن عمل این عده را گرچه نه نماز و روزه خود را ترک کرده اند و نه از اسلام خود دست برداشته اند تلویحاً ارتداد مینامد. اما بدون آنکه تهدیدی بکند همینقدر با آنها میفهماند که خدا محتاج شما نیست، اگر از کیش خود برگردید (یعنی روابط دوستانه با دشمنان برقرار کنید) او بزودی قومی را خواهد آورد که دوستشان بدارد و آنها نیز او را دوست بدارند! و خصوصیت آن قوم را در روابط فروتنانه با مؤمنین و سرفرازانه با کفار توصیف میکند. با توجه به دنباله آیات که بر اتخاذ ولایت خدا و رسول و مؤمنین، پیروزی حزب الله و عدم اتخاذ ولایت و سرپرستی کسانی که (اهل کتاب یا کفار) دین را پمسخره و بازیچه میگیرند تأکید مینماید میتوانیم نتیجه بگیریم که معنای ارتداد در این آیه با ارتداد اصطلاحی تفاوت دارد، بدون آنکه حکم قتل صادر شده باشد مسلمانان سازشکار با بیگانگان مرتد شمرده شده اند.

اما در بند «ب»، اولین آیه خطاب به بنی اسرائیل است و معنای «ارتداد به

پشت» فرار از جهاد و بازگشت به همان ذلت و حقارت‌های دوران اسارت در چنگال رژیم فرعون می‌باشد. در دومین آیه (محمد ۲۵) معنای ارتداد دقیقاً همان است که در آیه ۴۵ سوره شریفه مائده آمده است، یعنی سازشکاری و ارتباط با بیگانگان و اطاعت از آنها در پاره‌ای از امور. سخن از مؤمنینی است که در دلشان مرض (نفاق) است (توجه به مقدمات آیه)، از جنگ و جهاد می‌ترسند و بجای اطاعت واقعی از پیامبر بدروغ دم از اطاعت می‌زنند و بجای تدبیر در قرآن گوئی بدلهایشان قفل زده شده است. آنگاه می‌فرماید: کسانی که به پشت‌های خود مرتد شوند (انقلاب ارتجاعی نمایند)، آنهم پس از آنکه هدایت برای آنها تبیین شده باشد قطعاً شیطان، (نه آگاهی و تعقل) این ارتداد را برای آنها آراسته و به چنین خیال خوشی فریبتان داده است. دلیل ارتداد آنها را در دنبال آیات بخوبی نشان می‌دهد که همان وعده سری اطاعت به غیر مسلمانان می‌باشد (نه بازگشت ذهنی و نظری از دین):

ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لِلَّذِيْنَ كَرِهُوْا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ الْاَمْرِ وَاللّٰهُ يَتَعَلَّمُ  
اِسْرَارَهُمْ.

این بدان سبب بود که آنها بکسانی که فرودست‌اند خدا را نمی‌پسندیدند گفتند ما بزودی از شما در برخی از کارها اطاعت می‌کنیم (فکر نکنید یکسره هم‌فکر و همراه مسلمانان هستیم) و خداوند ینهانکاری‌های آنها را بخوبی میداند.

(محمد ۲۶)

### بازگشت از ایمان در سیاق کلماتی دیگر

گفتیم علاوه بر آیاتی که مستقیماً با کلمه «ارتداد» حکایت از برگشت دینی مینماید آیات دیگری نیز وجود دارد که بدون ذکر این کلمه همان مفهوم و مضمون را بیان مینماید. در این سیاق آیات زیادی در قرآن وجود دارد که در اینجا تنها به ذکر سه نمونه آن اکتفا می‌کنیم. غرض اینست که موارد و کیفیت ارتداد و احکام دنیائی و اخروی آنها بررسی نمائیم و به حدود و ضوابط این امر پی ببریم. آیات مورد نظر را بترتیب ذیل باجمال مطالعه مینمائیم:

۱- اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ اٰمَنُوْا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ  
اللّٰهُ لِيَتَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيْلًا.

بَشِّرِ الْمُنَافِقِيْنَ بِاَنَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا الَّذِيْنَ يَتَّخِذُوْنَ الْكَافِرِيْنَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ  
اَيْتَنَّبُوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَانَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيْعًا.

خداوند قطعاً چنین نیست که کسانی را که ایمان آورده سپس کافر شده‌اند و مجدداً ایمان آورده

سپس کافر شده‌اند و آنگاه کفرشان افزون گشته، بیامرزد و یا براهی هدایتشان کند. بمنافقین بشارت بده که عذاب دردناکی دارند، کسانی که کافرین، و نه مؤمنین، را دوست (سرپرست) میگیرند. آیا عزت را نزد آنان میجویند؟ که همه عزت نزد خداست. (نساء ۱۳۶-۱۳۷)

آیه فوق کاملاً به آیه ۵۴ سوره مائده و آیه ۲۶ سوره محمد شباهت دارد. در آنجا عمل «ارتداد» به ارتباط با کافرین و اتخاذ ولایت آنان اطلاق شده بود، در اینجا هم بدون اینکه کلمه ارتداد ذکر شده باشد همین مفهوم را به منافقین نسبت میدهد که بجای مؤمنین، کافرین را ولی و سرپرست خود میگیرند، گوئی عزت و قدرت را تنها نزد آنان میجویند. بنابراین معنای ارتداد در اینجا هم استعفای از دین یا انکار نظری ضروریات شرعی نیست بلکه به «عمل» اطلاق شده است، عملی در تسلیم روانی و سازشکاری با بیگانگان در جهت تضعیف مسلمین.

در مقدمه آیه فوق (یک آیه قبل) بمؤمنین امر میکند ایمان بیاورد (یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله و...)، معنای این امر اینست که ایمان اجمالی خود را بایمان بحقایق بالا تر و تفصیل بحقایق ایمانی بسط دهید (تا در مواجهه با گرفتاریها و خطرات مثل منافقین سست ایمان تغییر موضع ندهید). چرا که اگر به برخی از حقایق ایمان آورده و برخی را منکر شوید در صورت اظهار مرتکب کفر و در صورت کتمان و اخفاء مرتکب نفاق شده‌اید و نتیجه این امر همین است که بتدریج از مجتمع اسلامی به مجتمع کنار نزدیک شده در روابط دوستانه خود با کفار بدون توجه به استهزاء آنان نسبت بحقایق ایمانی برخی اعتراضات و انکارهای آنها را تصدیق نمائید که این همان ارتداد است. این در تعریف کیفیت ارتداد، اما عذاب و عقاب آن مانند سایر موارد به قیامت حواله شده است. با اینکه کفر ساده بعد از ایمان خود را بتدریج به کفر کامل و تمام عیار تبدیل ساخته‌اند (ثم کفروا، ثم ازدادوا کفراً) کفری دنیائی برای آن ذکر نگردیده است، البته کفر نهائی آن در قیامت اینست که نه آمرزش و نه هدایت خدا هیچکدام شامل حال آنها نخواهد شد (لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلاً) و نتیجه چنین محرومیتی همان عذاب دردناک میباشد (بشر المنافقین بأن لهم عذاباً الیماً).

برای احتراز از چنین ارتدادی که نتیجه دوستی و خودباختگی و سرسپردگی در برابر قدرت‌های کفر و باصطلاح بیگانه زدگی است در دنباله آیات رهنمود ساده‌ای میدهد: «خدا این مطلب را در کتاب برای شما نازل کرده که اگر هنگام استماع آیات خدا دیدید نسبت بان کفر ورزیده و استهزاء میشود پس شما با آنان (در آن

مجلس) منشینید، تا در موضوع دیگری مشغول شوند، چه در اینصورت شما هم مانند آنها بحساب خواهید آمد.»

۲ - كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقَبِّلَ تَوْبَتَهُمْ وَأَوْلَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (آل عمران ۸۷ و ۹۱) چگونه خدا هدایت کند قومی را که پس از ایمانشان و گواهی داد نشان باینکه رسول حق است و آمدن دلائل روشن برای آنها (بازهم) کافر شدند. و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمیکند. برآستی آنان که بعد از ایمانشان کافر شدند، سپس از جهت کفرافزایش یافتند هرگز توبه شان پذیرفته نشود و همین کسان گمراهانند.

روند این آیات بنا به تفسیر مرحوم طالقانی (در پرتوی از قرآن ج ۵ ص ۲۲۳) «ناظر است به گروههای اهل کتاب یا پیشوایانشان که از آئین خدائی اسلام و اصول دعوت پیامبران و میثاق آنان برگشتند و آنها را بگونه سنت ها و اوهام کفرآمیز در آوردند و به افراد و ملت‌هاییکه اینچنین به عقب برگشتند نیز تعمیم می یابد... و با تعمیم و شمول، شامل کسانی میشود که به اسلام گرائیدند و سپس مرتد شدند.»  
در این سری آیات نیز بجای کفر دنیائی بهمین اکتفا شده که: خدا ستمگران را هدایت نمیکند و هرگز توبه شان را نمیپذیرد و جزای آنها را (در آیه ۸۸) چنین مقرر مینماید که: «لعنت همیشگی خدا و فرشتگان و مردم شامل آنها میشود و جاوید در عذاب خواهند گردید».

۳ - لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بَانْتِهِمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ.

يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغْلظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ...

توبه آیه ۶۵ - عذر نیاورید که بعد از ایمانتان کافر شدید، (وما) اگر از طائفه ای از شما بگذریم طائفه دیگران را بخاطر اینکه گناه پیشه بودند عذاب خواهیم کرد.  
آیه ۷۲ - ای پیغمبر با کافران و منافقان کارزار کن و بر آنان سخت بگیر، و جای ایشان (در آخرت) جهنم است که سرانجامیست بد.

آیه ۷۳ - بخدا سوگند میخورند که (چیزی) نگفته اند، حال آنکه کلمه کفر را بزبان راندند و بعد از اسلامشان کافر شدند و...



آیات فوق همانطور که بظاهر هم هویداست در شأن دسته‌های گوناگون منافقین است که هر کدام بگونه‌ای و با توطئه‌ای کفر درونی خود را آشکار می‌سازند و نقاب از چهره برمی‌دارند؛ در شأن نزول این آیه می‌گویند در ایامی که رسول خدا برای رفتن بجنگ تبوک از مدینه خارج شده بود جماعتی از این منافقین توطئه‌ای چیدند که سوء قصدی بجان آنحضرت بنمایند و در همین موقع بود که به کلمات کفرآمیزی که کفر ایشان را بعد از اسلام ثابت می‌کرد تفوه نمودند و آنرا مخفی داشتند، آنگاه تصمیم گرفتند نقشه قتل رسول (ص) را اجرا نمایند. خداوند کید آنها را خنثی و آنها را رسوا کرد و بعد از آنکه مورد بازجوئی قرار گرفتند گفتند ما داشتیم آهسته با هم صحبت و شوخی میکردیم؟! ...

آیات ماقبل و مابعد آنچه خوانده شد بخوبی نشان دهنده سیمای فریبکارانه منافقین و بیان کننده محورهای ماجری میباشد اما آنچه به بحث ما مربوط میشود تنها دو نکته است؛ یکی کیفیت ارتداد و دیگری حدود کیفری آن. کاملاً روشن است که کفر بعد از ایمان (یا بعد از اسلام) که مفهوماً همان ارتداد میباشد به عمل منافقین نسبت داده شده است، اعمال منافقین را هم قرآن در آیات بسیاری تشریح کرده است. با وجود این میدانیم شیوه برخورد پیامبر (ص) با منافقین در مقایسه با کفار و مشرکین بکلی متفاوت بوده است، در مورد این دسته صبر و مدارا و بی‌اعتنائی غلبه داشته و حتی جهاد و خشونت هم که در آیه فوق فرمان داده شده، بتعبیر مرحوم طباطبائی مقاومت در برابر کیدها و توطئه‌های آنان شمرده شده است. در مورد کیفر این ارتداد یا بازگشت از اسلام به کفر، تاریخ گواهی میدهد رسول خدا هرگز یک منافق را در دورانی که اقتدار کافی و توانائی بر اینکار داشت علیرغم توطئه‌هایی که حتی تا مرز کشتن او هم کشیده شده بود نکشت.

## الحاد و آزادی

معنای «الحاد» میل کردن از حدّ وسط به یکی از دو طرف افراط و تفریط میباشد، تفاوتی که این کلمه با «ارتداد» دارد در اینست که ارتداد برگشت به عقب و بحالت نخستین است در حالیکه الحاد عدول از خط مستقیم و انحراف از تعادل و استقامت میباشد.

در قرآن مجید شش بار این کلمه (با مشتقاتش) بکار رفته که تنها دو مورد آن به مفهوم مورد نظر ما که همان الحاد عقیدتی میباشد ارتباط دارد. میخواهم بدانیم در این مکتب تکلیف کسانی که از صراط مستقیم بالحاد و کجروی متمایل میشوند چگونه تعیین شده و مرزهای اختیار و آزادی آنها در این زمینه تا بکجا کشیده شده است. میدانیم در قرون وسطای اروپا دقیقاً بهمین جرم معترضین بدستگاه کلیسا را بدادگاههای تفتیش عقاید یا هیمه های آتش منی سپردند و اینکار را قربه الی الله به نیابت از طرف پروردگاری که ملحدین را به آتش جهنم تهدید کرده انجام میدادند و بسیار هم منطقی و طبیعی می دیدند کسی را که خدا وعده عذاب داده در دنیا عذاب نمایند تا کار خود و خدا را سبک تر سازند!

آیا واقعاً خالق مردم چنین مأموریتی به متولیان و مجریان دینش داده و آنها را مأمور حفاظت و مراقبت از بندگان کرده تا مانع الحاد و انحراف آنها گردند یا آنها را از دخالت برکنار داشته به اطلاع و نظارت خود اکتفا کرده است؟ وظیفه حکومت اسلامی یا مبلغین و مجریان دینی در اینگونه موارد چگونه است؟

---

۱- دو آیه دیگر در همان مفهوم لغوی کلمه که میل کردن میباشد آمده است و دو آیه هم بمعنای پناهگاه (ملتحد) که بآن میل میکنند و بسوی آن پناه میبرند.

ابتدا هر دو آیه را مطالعه میکنیم سپس توضیح مختصری پیرامون آن میدهیم:

۱- إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفُونَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مِّنْ بَأْسِنَا  
أَمِنَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

به یقین کسانی که در آیات ما الحاد می کنند امرشان بر ما پوشیده نیست، آیا کسی که بآتش در افکنده میشود بهتر است یا کسی که روز قیامت با ایمی می آید؟ (با اینحال باز اختیار با شماست) هر چه دلتان میخواهد بکنید که او بآنچه میکنید کاملاً بیناست.

۲- وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ.  
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.  
وَأَمَلَىٰ لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

خدا را نامهای نیکوتر است، وی را بدان بخوانید و کسانی را که در نامهای وی کجروی میکنند (بحال خود آزادانه) واگذارید، آنها بزودی سزای اعمالی را که می کرده اند خواهند دید.

از کسانی که آفریده ایم جماعتی هستند که به حق هدایت میکنند و آن باز میگردند و کسانی که آیات ما را دروغ شمرده اند بتدریج از راهی که نمیدانند گرفتارشان میکنیم. و مهلتشان نیز دهم که کید من بسیار محکم است.

در آیه نخست، فعل الحاد به «آیات» الهی و در دومین آیه به «اسماء» الهی اطلاق شده است. به نوشته مرحوم طباطبائی در المیزان «چون کلمه (یلحدون) و نیز کلمه (آیاتنا) مطلق آمده شامل همه الحادها میشود، چه الحاد در آیات تکوینی خدا... و چه الحاد در آیات وحی و نبوت... یا تفسیر و تأویل انحرافی...»

همچنین کسانی که غیر او را با اسم او یا او را با اسم غیر او میخوانند، مثل مادیون که ماده را خالق هستی میدانند یا منحرفین اهل کتاب که صفات خدائی را بانبیاء او نسبت میدهند ملحد هستند و بهمین ترتیب هر کسی که دئیگران را در اسماء الهی مثل: خالق، رازق، مالک، حکیم، حفیظ و... شریک گرداند یا باثنویت و تثلیث از توحید انحراف نماید...

با اینحال در عین آنکه به آتش جهنم اندازشان داده است، هیچگونه کیفر

دنیائی معین نکرده، رسول خود یا مؤمنین را وکالت و مأموریتی علیه آنها نبخشیده است.

هر دو آیه مضامینی خطاب به مؤمنین (یا رسول اکرم) و همچنین ملحدین دارد که میتوانیم آنرا بشرح ذیل خلاصه نمائیم:

۱- مطمئن باشید اعمال کسانی که الحاد میکنند هرگز از دید خدا مخفی نیست (نگران فرار آنها از دستگاه عدل الهی نباشید).  
 ۲- خدا را نامهای نیکوتر است، شما خدا را بآن نامها بخوانید و کسانی را که در اسماء الهی الحاد میکنند آزادانه بحال خود رها سازید (مانع و مزاحم آنها نشوید، کار خودتان را بکنید) ذروالذین یلحدون...

خطاب به مؤمنین

۳- (انتظار نداشته باشید همه بندگان خدا هدایت یافته و مؤمن باشند) البتة عده‌ای از بندگان او چنین هستند ولی عده‌ای آیات او را تکذیب میکنند که آنها نیز پله پله و بتدریج بدون آنکه متوجه باشند خود گرفتار عواقب اعمالشان میشوند (لازم نیست شما عجله و دخالت کنید). سنستدر جهم من حیث لایعلمون...

۴- من خودم بآنها مهلت میدهم (تا هر چه میخواهند بکنند ولی شما مطمئن باشید که) کیدمن بسیار محکم است.

۱- آیا کسی که در آتش افکنده میشود بهتر است یا کسی که روز قیامت یا ایمنی می آید؟ (فکر کنید و به خود آئید)  
 ۲- (با اینحال) هر چه دلتان میخواهد بکنید. اما بدانید او قطعاً بآنچه میکنید بیناست. إغملوا ما شئتم إنه بما تعملون بصیر.

خطاب به ملحدین

## فصل سوم

### فلسفه اختیار و آزادی

آنچه تا کنون در بازه آزادی فرد در قبال رهبری و نظام حاکم بر جامعه گفته شد بخوبی میدانید مورد قبول اکثر معتقدین، بخصوص دست اندرکاران یعنی کسانی که باید آنها در مورد مردم رعایت کنند نمیباشد، این امر همیشه و الزاماً بمعنای قدرت طلبی و استبداد دینی یا سیاسی نیست، بلکه اغلب موارد از اختلاف در پینش ها و برداشت ها ناشی میگردد، شبیه همان اختلاف نظری که در شیوه تعلیم و تربیت یعنی رفتار معلم با شاگردان یا پدر با فرزندان میان قدیمی ها و امروزی ها وجود دارد. توصیه و تأکید صاحب نظران علوم تربیتی و روانشناسی امروز برخلاف گذشته بجای تنبیه و تهدید معطوف به تشویق و ترغیب شاگرد بمنظور رشد شخصیت او در زمینه اختیار و آزادی شده است.

در روابط سیاسی اجتماعی یا اعمال احکام شرعی اغلب چنین استدلال میشود که باید مراقب و محافظ و مانع مردم از ارتکاب معاصی بود<sup>۱</sup>، یا حکومت اسلامی را با قدرت باید پاسداری نمود<sup>۲</sup> بنابراین با آزادی هرج و مرج میشود، مخالفین میدان عمل پیدا میکنند، بی دینی علناً رواج پیدا میکند، احکام شرع مورد بی اعتنائی قرار میگیرد، تمرکز و تسلط مدیریت و قدرت حکومت از دست میرود و از این قبیل نظرات.....

---

۱- قبلاً دیدیم که خدا حتی رسولش را هم برای حفاظت و مراقبت از کافرین نفرستاده و مرتباً هشدار: ما انت علیهم بحفیظ، ما انت علیهم بوکیل، لست علیهم بمصیطر، ما انت علیهم بجبار و..... داده است.

۲- بدیهی است هیچ مسلمانی مخالف حفاظت و مراقبت از دین خدا یا پاسداری با قدرت از حکومت اسلامی نیست اما چگونگی آن مطرح است، آیا بقیمت زیر پا گذاشتن اصول و نفی اختیار و آزادی انسان این امر ممکن است؟

در مورد آزادی مطبوعات و احزاب، امکان راهپیمائی، انتقاد به دولت و اعمال مشابه هم که در قانون اساسی نیز تصریح شده معمولاً همان استدلالهای فوق عنوان میشود؛ فعلاً نمیشود، هنوز انسجام و استقرار کافی برای نظام حاصل نشده، جنگ است، دشمنان خارجی سوءاستفاده میکنند، ضدانقلاب رشد میکند، میدان دست مخالفین میافتد، دولت تضعیف میشود و... معلوم نیست پس فریضه عظیمه امر بمعروف و نهی از منکر چه میشود که اینهمه در باره آن توصیه شده؟ فریضه ای که حتی از حاصل جمع تمامی اعمال خیر با اضافه جهاد فی سبیل اله هم مهمتر شمرده شده است<sup>۱</sup> فریضه ای که مطابق صریح قرآن فضیلت امت اسلام بر سایر امم بدلیل اجرای آن قرار داده شده است<sup>۲</sup>! راستی میدان عمل و زمان این فریضه کجا و چه وقت است؟ اگر قرار باشد انجام این فریضه موکول به رفع تمام گرفتاریهای داخلی و قلع و قمع همه دشمنان خارجی باشد که این نقض غرض است و نوشدارو بعد از مرگ سهراب! آیا هرگز ممکن است مسائل و مشکلات مملکتی بکلی حل شود و دشمن خارجی وجود نداشته باشد؟

اختلاف و اشکال اساسی در اینست که چه چیز را میخواهیم اصل و هدف بگیریم؟ اگر قالب حکومت اسلامی و انقلاب اجتماعی یا تسلط و اقتدار متولیان دین و مکتبیون هدف باشد البته استدلالهای فوق درست است و حرفی هم نیست، اما اگر هدف، انسان و حرکت او بسوی خدا باشد، باید بدانیم این خواسته جز با اختیار و آزادی میسر نمیگردد. اتفاقاً ایراد و استدلال طرفداران شدت عمل و ممانعت از انحراف و خطای مردم درست شبیه همان کلام و ایراد ملائک است که هنگام خلقت آدم از اینکه می دیدند خداوند موجودی آفریده که برخلاف نقش و وظیفه آنها (که تسبیح و تقدیس یعنی پاک و منزّه و بی عیب و نقص ساختن هستی است) نظم و تعادل را بهم میزنند، فساد میکند و خون میریزد گفتند: «آیا کسی را در زمین خلیفه قرار می دهی که فساد کند و خون بریزد؟» و خداوند که بصیرورت و تقرب انسان بسوی خود را از طریق اراده و اختیار آزاد قرار داده بود در جواب فرشتگان میگوید: «من

۱- نهج البلاغه حکمت ۳۶۶ - ما أعمال البرکلتها والجهاد فی سبیل اللّٰه عند الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر إلا کتفئة فی بحر لجی. همه اعمال نیکو و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر بمعروف و نهی از منکر جز آب دهان در برابر دریای پهناور نیست.

۲- آل عمران ۱۱۰ - کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ.

چیزی میدانم که شما نمیدانید (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)». و میدانیم که انسان گرچه فساد میکند و خون میریزد اما با آزادی، این موهبت الهی بالاخره رشد میکند تا جائیکه از ملائک برتر شود و با علمی که باین طریق بدست میآورد آنها را به اسمائشان خبر دهد.

علاوه بر آن مگر شیطان آفریده خدا نیست؟ و مگر خودش توانائی نداشته این آب گل آلود را از سر چشمه اصلاح کرده انسان را همانند فرشتگان مجبور به تسبیح و تقدیس نماید؟ برآستی این مهلت و اختیاری که بانسان در حیات دنیا بخشیده برای چیست؟ آیا ما میتوانیم زمینه ابتلاء و امتحان را که مستلزم اختیار و آزادی است با جبر و تحمیل محدود کنیم؟ در اینصورت آیا با اصطلاح کاسه داغتر از آتش نشده ایم؟ اصلاً چرا خداوند آدم را در بهشت آزاد گذاشت تا بتواند علیرغم فرمان او به درخت ممنوعه نزدیک شود؟ و تازه وقتی هم که بخاطر نافرمانی آدم او را از آن مقام و مرتبه ای که داشت بزمین هیوط داد باز هم بدنبال وعده هدایت و ارسال رسل انسانها را مجبور به پیروی نکرد و با توجه به اختیار و آزادی، سرنوشت نیک و بد هر کس را در گرو عمل خودش قرار داد و گفت:

«پس کسانی که راهنمایی مرا تبعیت کنند البته نه ترمی برایشان است و نه اندوهگین میشوند و کسانی که ناسپاسی کنند و نشانه های مرا تکذیب نمایند یاران آتش اند که در آن جاوید خواهند ماند.»

علت اینکه در باره اختیار و آزادی، از آغاز آفرینش انسان نشانه می آوریم بخاطر اینست که روابط سیاسی اجتماعی و اجرای احکام الهی نیز از دیدگاه یک مسلمان آشنای بقرآن نمیتواند و نباید از آن چهارچوب و فلسفه ای که بنا به مشیت الهی برای انسان رقم خورده خارج باشد. وقتی خداوند انسان را آزاد آفریده و باو اختیار انجام معصیت داده دلیل و فلسفه ای دارد که سلب اختیار و آزادی، حتی به نیت اصلاح و خدمت، نقض غرض میگردد.

این نکته را هم، گرچه بدیهی است، باید متذکر گردیم که آزادی بشر مطلق و مستقل نبوده. علاوه برآنکه اختیار خود موهبتی الهی است، در چارچوب مشیت

---

۱- البته آزادی فرد هنگامیکه مغل نظم اجتماع و آزادی دیگران شود با حدود و احکام شرعی محدود میگردد اما تا موقعیکه بخود شخص مربوط است نمیتوان از او سلب آزادی کرد.

پروردگار عالم محدود می‌گردد. در قرآن آیات فراوانی در مورد مشیت الهی و جبر و اختیار انسان وجود دارد که تعدادی از آنها از اختیار و آزادی کامل انسان حکایت میکنند و تعدادی دیگر از محکوم و مجبور بودن او. این آیات وقتی بصورت مستقل و جدای از سایر آیات و کُلّ کتاب مطالعه می‌گردد برای خوانندگان که اطلاع عمیقی از فرهنگ قرآن ندارند غالباً متضاد و متناقض و سؤال‌انگیز جلوه می‌کند. از یک طرف بآیاتی برخورد میکنند که هدایت و گمراهی، عزت و ذلت، حکومت و انتزاع از آن و... را یکسره ناشی از مشیت الهی معرفی نموده است مثل:

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَيُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ ، تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ ، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ  
وَتُنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ و...<sup>۱</sup>

و از طرف دیگر آیاتی را ملاحظه میکنند که انسان مسئول شناخته شده و اراده و مشیت یا سعی و کوشش او تعیین کننده سرنوشتش شمرده گشته است. مثل:

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ، لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ، كُلُّ نَفْسٍ بِمَا  
كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ و...<sup>۲</sup>

این آیات را وقتی میتوان بهتر درک کرد که در کُلّ سیستم و نظام قرآنی در موضع و جایگاه خویش مورد مطالعه قرار دهیم؛ باین معنا که پیوند و ارتباط هر یک از موارد ذکر شده را با یکدیگر در نظر بگیریم. بعنوان مثال فرض کنید مدیر یا معلم مدرسه‌ای لیست محصلین قبول یا مردود شده را اعلام مینماید، مسلماً تشخیص و قضاوت او نمره و سرنوشت شاگردان را رقم زده است پس میتوان گفت مشیت مدیر با معلم تعیین کننده سرنوشت محصلین است، اما آنها که سرخود و روی دوستی یا دشمنی نمره نمیدهند، مدرسه برای خود ضوابطی دارد که مطابق مقررات وزارتخانه مربوطه عمل میکنند. پس از اینجهت میتوان سعی و کوشش شاگردان را عامل مؤثر نامید و مشیت آنها را تعیین کننده دانست. از طرف دیگر مشیت آنها هم مطلق و

۱- آنرا که بخواهد هدایت میکند و آنرا که بخواهد گمراه میکند، آنرا که بخواهی عزیز میکنی و آنرا که بخواهی ذلیل میکنی، ملک را بهر که بخواهی میدهی و ازهر که بخواهی میستانی و...<sup>۳</sup>

۲- پس هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود، برای انسان (حاصلی) جز تلاشش نیست، هر نفسی درگرو چیزی است که کسب کرده.



مستقل نیست، بسته باینکه مدرسه چه نظاماتی داشته و معلمین چه تعلیماتی بدهند مشیت آنها در کادر این مشیت بالاتر محدود میگردد. بنابراین در عین آنکه اختیار و آزادی هست بدون آنکه تضاد و تناقضی پیش بیاید این اختیار در محدوده اختیار بالاتری قرار میگیرد.

در مثالی دیگر میتوانید کشاورزی را دز نظر بگیرید؛ از آنجائی که میتواند با سعی و کوشش خود روزی بدست آورد مختار و آزاد است (مشیت انسان)، اما از آنجائی که تابع طبیعت یعنی اوضاع و احوال جوی: آب، خاک، نور، هوا... میباشد مجبور است. ممکن است تمام تلاشهای او با یک سرمای زودرس یا تگرگ بهاری تباہ گردد، یا مساعدت هوا محصول او را دوچندان کند (مشیت الهی). اما بالاخره در همین جبر طبیعت و در اسارت قوانین حاکم بر آن، آزادانه میتواند انتخاب کند. یعنی یا با سعی و کوشش بهترین محصولات را بعمل بیاورد یا بیکار و بیعارسینه آفتاب دراز کشیده سر بار دیگران گردد. بنابراین بفرمایش امام صادق (ع) نه جبر است نه اختیار، بلکه امری میان آندوا: (لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین).

به اصل مطلب برمیگردیم؛ اکنون اگر خواسته باشیم مطابق مثالهای فوق آیات مربوطه را دسته بندی نمائیم، به سه گروه آیه برخورد میکنیم. ۱- آیاتی که مشیت مطلق خداوند جبار و قهار را نشان میدهد. ۲- آیاتی که مشیت و اختیار انسان را بیان میکند. ۳- آیاتی که محدودیت اختیار انسان را در کادر مشیت الهی توضیح میدهد.

از آنجائیکه موضوع این کتاب آزادی و اختیار انسان است، برای جلوگیری از تفصیل مطلب و خروج از موضوع، در اینجا منحصراً به توضیح دو بخش آخر بسنده میکنیم، و در مورد بخش نخست فقط مشیت الهی را از دیدگاه منفی، یعنی مواقعی که نخواستہ دخالتی در سرنوشت انسان نکند بررسی مینمائیم.

### الف: نفی مشیت جبرآمیز در سرنوشت انسان - آزادی گناه

آیات زیادی در قرآن وجود دارد که صریحاً اختیار و آزادی انسان را در: شرک، کفر، نفاق، اختلاف، قتال، گمراهی، افتراء و... نشان میدهد. این سری آیات که عمدتاً با عبارت «ولو شاء الله» (یا «ولو شاء ربک») خطاب به پیامبر یعنی اگر خدا میخواست شروع میشود بروشنی باین سؤال که چرا خداوند گنهکاران را مانع

نمیشود پاسخ میدهد. مقابل جمله «ولو شاء الله» معمولاً این موضوعات ذکر شده است: لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى، لَأَمِّنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ، مَا أَشْرَكُوا، لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ، مَا أَقْتَلُوا، مَا فَعَلُوهُ... (اگر خدا میخواست: حتماً شما را امت یگانه ای قرار داده بود، حتماً همه آنها را بر ایمان جمع میکرد، حتماً همه کسانی که در زمین هستند ایمان می آوردند، هرگز آنها شرک نمی ورزیدند، حتماً شنوائی و بینائی آنها را میبرد، آنها هرگز با یکدیگر جنگ نمیکردند، هرگز افتراء نمی کردند و...) در جواب این اگرها معمولاً کلمه «ولکن» میآید که علت نخواستن ها را توضیح میدهد:

وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِيمَا آتَيْتُمْ (ولیکن میخواهد تا شما را در امکاناتی که بخشیده بیازماید)،

وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (ولیکن میخواهد تا عده ای را گمراه و عده ای را هدایت کند) ،

وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نصير (ولیکن میخواهد آنرا که مشیتش ایجاب مینماید در رحمتش داخل نماید و اما ستمگران، برای آنها هیچ دوست و یاور نیست) <sup>۱</sup> و....

گاهی بجای کلمه «ولکن»، بدنبال نفی مشیت الهی در ممانعت از کفر و شرک، به پیامبر هشدار داده میشود که مبادا با نگرانی از انحرافات مردم بخواهد آنها را با کراه بایمان سوق دهد یا احساس حفاظت نماید بلکه باید آنها را با افتراهایشان آزادانه بخود واگذارد:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَّنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ <sup>۳</sup>

۱- معانی ترجمه شده آیات تحت اللفظی و برگردان ساده عربی بفارسی میباشد که از جهاتی مغایر با مفهوم و منظور اصلی آیه است، بنابراین ممکن است موجب اشتباه و انحراف کسانی که آشنائی کافی با عمق آیات ندارند گردد. باید توجه داشت که مشیت الهی در گمراه یا هدایت کردن انسانها و موارد مشابه قانونمندی خاص خود را دارد که مرتبط با ایمان و عمل انسانها میباشد بنابراین این مشیت بی حساب و کتاب مانند خواسته های ناشی از هوی و هوس انسانها نیست.

۲- اگر پروردگارت میخواست هر که در زمین است همگی یکجا ایمان می آوردند، پس آیا تو مردم را با کراه و ادا میکنی تا مؤمن باشند. (یونس ۹۹)

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا<sup>۱</sup> (انعام ۱۰۷)  
 وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ<sup>۲</sup> (انعام ۱۱۲ - ۱۳۷)

گاهی نیز در برابر این آزادی و اختیار، عزت و حکمت خداوند را بر همه کارها بیان میکند: إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. یعنی این آزاد رها کردن ناشی از ضعف و ناتوانی خدا نیست بلکه او عزتمند قادر است که از روی حکمت چنین آزادی عنایت فرموده (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

از این نمونه آیات که مشیت الهی را در دخالت مستقیم بر سرنوشت انسان نفی میکند زیاد است، در نمودار ۲۱ برای آشنائی بیشتر خوانندگان به تعدادی از آنها استناد کرده ایم. این آیات که با عبارت «ولو شاء» بصورت ماضی شروع میشود دلالت از عدم دخالت مستقیم خداوند در کار انسان میکند، در همین سیاق آیات دیگری وجود دارد که این فلسفه را با عبارت «ولو يشاء»، «ولو يشاء» (بصورت مضارع) یا «ولو يشئنا» توضیح میدهد، اما در اینجا بخاطر اجتناب از اطناب کلام به قسمت نخست بسنده کرده ایم.

۱- اگر خدا میخواست شرک نمیورزیدند و ما ترا بر آنها محافظ قرار نداده ایم.

۲- اگر خدا میخواست این کار را نمیکردند پس آنان را با آنچه افتراء می بندند بحال خود رها ساز.

سوره و آیه	نهی مثبت جبر آمیز	بیان علت	موضوع آزادی
۴۸/مانده ۵	وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً	وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُمْكُمْ <sup>(۱)</sup>	اختلاف و قتال در امت واحد گمراهی بی ایمانی شرک افتراء افتراء فساد نفاق
۹۳/نحل ۱۶	” ” ” ”	يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ <sup>(۲)</sup>	
۸۱/شوری ۸	” ” ” ”	يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَةٍ <sup>(۳)</sup>	
۲/بقره ۲۵۳	” ” ” ”	اِخْتَلَفُوا فِيهَا مِنْ آمِنٍ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ <sup>(۴)</sup>	
۲/بقره ۲۵۳	” ” ” ”	اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ <sup>(۵)</sup>	
۱۱/هود ۱۱۸	” ” ” ”	وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ <sup>(۶)</sup>	
۵/انعام ۳۵	” ” ” ”	فَلَا تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ <sup>(۷)</sup>	
۱۰/يونس ۹۹	” ” ” ”	أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ <sup>(۸)</sup>	
۵/انعام ۱۰۷	” ” ” ”	وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ <sup>(۹)</sup>	
۵/انعام ۱۳۷	” ” ” ”	بِقُدْرَتِهِمْ وَمَا يَفْقَهُونَ <sup>(۱۰)</sup>	
۵/انعام ۱۱۲	” ” ” ”	” ” ” ” <sup>(۱۱)</sup>	
۲/بقره ۲۲۰	” ” ” ”	لِنَّ اللَّهِ عَزِيزٌ حَكِيمٌ <sup>(۱۲)</sup>	
۲/بقره ۲۰	” ” ” ”	إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ <sup>(۱۳)</sup>	

## نمودار شماره ۲۱

- ۱- اگر خدا میخواست حتماً شمارا امت واحدی قرار میداد
  - ۲- اگر خدا میخواست حتماً شمارا امت واحدی قرار میداد
  - ۳- اگر خدا میخواست حتماً آنها را امت واحدی قرار میداد
  - ۴- اگر خدا میخواست مردم بعد از آنها (پیامبران) یکدیگر را نمی کشتند
  - ۵- اگر خدا میخواست یکدیگر را نمی کشتند
  - ۶- اگر پروردگارت میخواست هر آینه مردم را امت واحدی قرار میداد
  - ۷- اگر پروردگارت میخواست هر آینه آنها را بر هدایت گردمی آورد
  - ۸- اگر پروردگارت میخواست هر آینه هر که در زمین است همه آنها یکجا ایمان می آوردند
  - ۹- اگر خدا میخواست شرک نمیورزیدند
  - ۱۰- اگر خدا میخواست هرگز آنکارا نمی کردند
  - ۱۱- اگر پروردگارت میخواست هرگز آنکارا نمی کردند
  - ۱۲- اگر خدا میخواست بر شما حتماً سخت میگرفت
  - ۱۳- اگر خدا میخواست شنوائی و بینائی شان رامیبرد
- ولیکن (چنین نکرد) تا شمارا در آنچه داده است بیازماید.  
ولیکن آنرا که خواهد گمراه و آنرا که خواهد هدایت میکند  
ولیکن آنرا که خواهد در رحمتش داخل مینماید.  
ولیکن اختلاف کردند و از آنها کسی بود که ایمان آورد و کسی بود که کافر شد  
ولیکن خدا آنچه اراده کند انجام میدهد  
در حالیکه یکسره اختلاف کنند گانند جز آنکه پروردگارت با ورحم کرد.  
پس، البته تواز جاهلان مباش  
پس آیا تو مردم را با کراه و آدار میکنی تا از مؤمنین باشند؟  
و ماترا علیه آنها (بعنوان) نگهبان نفرستاده ایم و تونیستی ...  
پس آنها را با آنچه بدروغ مییافتند بحال خودرها کن  
پس آنها را با آنچه بدروغ مییافتند بحال خودرها کن  
براستی خدا عزتمند فرزانه است.  
براستی که خدا بر همه چیز تواناست

## ب - آزادی و اختیار انسان

علاوه بر آیات فوق، آیات دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر موهبت اختیار و آزادی انسان میکنند. اختلاف سیاق این آیات در مقایسه با آیات فوق، جایگزینی جمله «من شاء» (هر کس بخواهد) بجای «ولو شاء الله» (اگر خدا میخواست) میباشد. یعنی در مورد انسان خدا نخواستۀ مشیت خود را جبراً تحمیل نماید، او خودش باید اختیار نماید! این سری آیات مشیت انسان را در انتخاب آزادانه سرنوشت خویش نشان میدهد، البته در چند مورد بجای کلمه «شاء» کلمه «اراد» آمده است که از نظر معنایی خواستن و اراده کردن نزدیک یکدیگر هستند. این آیات را در جدول ذیل مرتب کرده ایم.

سوره و آیه	درباره	موضوع مورد مشیت	مشیت انسان
۱۹/مزل	(وقوع قیامت)	إِنَّ هَذِهِ نَذِيرَةٌ	مَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا <sup>(۱)</sup>
۲۹/انسان	(وقوع قیامت)	// // //	// // // //
۵۵/مذثره	(وقوع آخرت)	كَلَّا إِنَّهُ نَذِيرٌ	مَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ <sup>(۲)</sup>
۸۰/عبس	(آیات قرآن)	// // //	// // //
۳۹/نبأ	(قیامت)	ذَٰلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي	مَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا <sup>(۳)</sup>
۱۸/کهف	(حق، ذکر خدا)	وَقِيلَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ	مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ <sup>(۴)</sup>
۸۱/تکویر	(آیات وحی)	إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ	لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْمَعَهُمْ <sup>(۵)</sup>
۳۷/مدثر	(آیات)	نَذِيرًا لِلْبَشَرِ	لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ <sup>(۶)</sup>

### نمودار شماره ۲۲

- ۱- بیگمان این (آیات) پندی است، پس هر کس بخواهد، راهی بسوی پروردگارش پیش گیرد.
- ۲- بیگمان این (آیات) پندی است، پس هر کس بخواهد، راهی بسوی پروردگارش پیش گیرد.
- ۳- چنین نیست بلکه آن پندی است، پس هر کس بخواهد آنرا یادآور شود.
- ۴- چنین نیست بلکه آن پندی است، پس هر کس بخواهد آنرا یادآور شود.

آیات فوق (باستثنای سوره کهف در ردیف ششم) تماماً مربوط بهمان سالهای نخستین رسالت است، یعنی از همان قدم اول رسول خدا به مخاطبین دعوتش این فکر را القاء کرده که مختار و آزاد هستند بنابراین مسئول اعمالشان میباشند. بیش از همه در باره پذیرش قیامت و حیات آخرت بآنها اختیار داده تا در برابر تذکرات (کتاب و رسول...) هر کس دلش خواست متذکر گشته راهی بسوی پروردگارش پیش گیرد. از همه روشن تر در باره حق (بطور مطلق) است؛ به پیامبر خود میگوید: بمردم بگو: آن حق از جانب پروردگارشما است، پس هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود؟! دیگر از این واضح تر نمیشود، شگفتا، کفر و ایمان به حق یکسره باختیار و دلخواه خود مردم واگذار شده است! اختیار مردم، یعنی هر کس خواست مستقیم گردد (از صراط مستقیم منحرف نشود و ثابتقدم بماند) باختیار خود تذکر بگیرد (يَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ)، وگرنه اجباری در کار نیست، بهرحال هدف رسالت پیامبر انذار بشر است، حالا هر کس میخواهد پیش بیفتد یا میخواهد عقب بماند! (نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ). اصلاً انسان را همین خواستن (شاء، آراد) میسازد، همین انگیزه است که او را به تلاش و «سعی» وامیدارد و اصلاً تنها چیزی که برای او باقی میماند و در یوم الدین که «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» است بخاطر و بکارش میآید همین است. مشروط بر آنکه موافق سنت های الهی و مناسب با حیات آخرت باشد، در غیر اینصورت در همان حیات دنیا تباه میشود.

به آیات ذیل با عنایت به کلمه «سعی» توجه نمائید:

لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى<sup>۱</sup>  
يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى<sup>۲</sup>

- ۵- آن روز حق (تحقق یافتنی) است، پس هر کس خواهد راهی بسوی پروردگار خویش بگیرد.  
۶- و بگوحق از جانب پروردگارتان است، پس هر کس خواهد ایمان آرد و هر کس خواهد ناسپاس گردد.  
۷- آن (قرآن) جز پندی برای جهانیان نیست، برای کسی از شما که بخواهد راه راست در پیش گیرد.  
۸- هشدار دهنده ای است برای بشر، برای آنکس از شما که بخواهد پیش افتد یا پس افتد.  
ترجمه آیات متن:

۱- ۳۹/۵۳ برای انسان جز آنچه سعی کرده نمیماند

۲- ۳۵/۷۹ روز یکه (قیامت) انسان آنچه سعی کرده بیاد میآورد.

مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا  
 وَجُودٌ يُؤْتِيهِ نَاعِمَةٌ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةً  
 إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا  
 الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

باز هم قالب و سیاق دیگری در قرآن وجود دارد که بگونه مشابهی ما را با اختیار انسان آشنا میکند. این آیات که عمدتاً خطاب به مطلق مردم است (یا ایها الناس) آمدن حق، بصائر، رسول و برهان را از جانب پروردگار حکایت میکند (نمودار ۲۳).

سوره و آیه			
نوس ۱۰۸	قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْوَعْدُ	مِنْ رَبِّكُمْ	فَمَنْ أَمْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَنْتَدِي بِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا
انعام ۱۰۶	قَدْ جَاءَكُمُ الصَّاخِرُ	مِنْ رَبِّكُمْ	فَمَنْ أَبْصَرَ فَإِنَّهُ يُصِيبُ نَفْسَهُ وَمَنْ عَمِيَ فَسَلَبَهَا
نساء ۱۷۰	يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ	فَايْمُونُوا	خَيْرًا لَّكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا يَكْفِيهِ
نساء ۱۷۴	يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرِّمَاقُ	مِنْ رَبِّكُمْ	فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ لَشَدِيدٌ عَلَيْكُمْ وَاصْبِرُوا لَهُ وَلَا يَخَفُكُمْ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدٌ عَلَيْكُمْ

### نمودار شماره ۲۳

- ۱- اسراء (۱۷) ۱۹- هر کس آخرت را اراده کند و برای (رسیدن به) آن سعی (متناسب با) آنرا بنماید پس سعی آنها سپاس گذارده میشود (بهره مندشان میکند).
- ۲- غاشیه (۸۸) ۹- چهره هائی در آنروز شاداب خواهند بود. (آنها) از سعی خود راضی هستند.
- ۳- انسان (۷۶) ۲۲- همانا این (بهشت) پاداش شماست و کوشش شما (در دنیا) سپاسگذارده بوده است.
- ۴- کهف (۱۸) ۱۰۴- کسانی که کوشش آنها در زندگی دنیا تباه شده است.

• چهار آیه فوق تنها نمونه های موجود در قرآن نیستند، اینها خلاصه مدل های ساده ای از موضوع مورد نظر میباشند که در سیاق همسانی نازل شده اند. نمونه های مفصل تری از موضوع را (بعنوان مثال) میتوانیم در سوره نمل (آیات ۸۹ تا ۹۳) ملاحظه نمائیم که اصول نمودار فوق را بترتیب (بهمین شکل و نظم ظاهری) بیان کرده است:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ (بجای من اهتدی، من ابصر) فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا... وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ...  
 إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ تَعْبُدُوا رَبَّ... وَأَمْرُكَ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.  
 وَأَنْ تَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذَرِينَ

در برابر این موهبت‌ها که بر یک حقیقت اما از زوایای مختلف دلالت میکند، مردم در هدایت و گمراهی (فَمَنْ اهْتَدَى... وَمَنْ ضَلَّ)، بینائی و کوری (فَمَنْ أَبْصَرَ... وَمَنْ عَمِيَ)، ایمان و کفر (فَأْمَنُوا... إِنَّ تَكْفُرُوا) آزاد هستند و رسول حق دخالت ندارد. آخرین ستون نمودار ۲۳ برای اطمینان مردم از اینکه در برابر گمراهی، کوری و کفر آنها رسول (ص) شدت عملی بکار نخواهد برد گفتار پیامبر را ملاحظه مینمائید: من وکیل شما نیستم! (اختیار شما بمن سپرده نشده)، من محافظ و پاسدار شما (برای گناه نکردن نیستم)، خدا خودش بسیار دانای بسیار حکیم است.

مجموعه این حقایق را مجدداً در خلال چهار آیه از سوره فرقان (آیات ۵۵ تا ۵۸ که در نمودار منظور نشده) بطرز بسیار زیبا و روشن و گویائی خلاصه کرده است؛ آیه اول کسانی را معرفی میکند که بجز خدا چیزی را می‌پرستند که نه سودشان دهد و نه زیانشان رساند و تأکید مینماید که کافر علیه پروردگارش پشیمان (شیطان) است: در برابر این گروه کافر که پشیمان شیطان (یا یکدیگر) علیه پروردگار خویش هستند رسالت رسول خدا چیست؟... آیه دوم توصیه اکید پروردگار را به رسولش بازگو میکند که جز بشارت و انداز رسالت دیگری ندارد!

این توصیه هشدار است به پیامبر که مبادا اختیار و آزادی آنها را در کفر و عبادت غیر خدا سلب نماید، اما کافی نیست که تنها رسول بر چنین محدودیتی در رسالت خود وقوف داشته باشد، پرستندگان غیر خدا و کافران هم باید مطلع و مطمئن باشند فرستاده خدا هیچگونه مجوزی خارج از چارچوب بشارت و انداز در رابطه با آنها ندارد. علاوه بر آن برخلاف معمول و منطق دنیائی مزد و پاداشی هم بر اینکار نمیشخواهد. این حقیقت را پیامبر باید رسماً با آنها اعلام نماید که انگیزه دیگری جز (آرزوی) اینکه راهی بسوی پروردگار خویش برگیرند ندارد (سومین آیه):

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا.

اگر با وجود اینهمه مهربانی و مدارا بازهم لجاجت و جحود کردند و جواب محبت را با بدگوئی و آزار دادند تکلیف رسول چه میشود؟ آیا پس از نصیحت و اتمام حجت میتواند بشیوه قدرتمندان جبار برای انقیاد و اطاعت آنان متوسل به زور و فشار گردد؟ پاسخ همانطور که میدانید منفی است. باید صبر کند و در برابر آزار آنها بر خدا توکل نماید، آنهم نه تحمل تلخ توأم با شکوه و گلایه، بلکه با حمد و تسبیح پروردگار. و بنیالآخره آگاهی از این مطلب که خدا نسبت یگناه بندگان خودش کاملاً آگاه است و چیزی از قلم او نمی‌افتد، بنا بر این نیازی بحسابرسی دیگران ندارد



(وَكَفَىٰ بِنَاءِ بُدْنُوْبٍ عِبَادِهِ خَيْرًا). وقتی رسول خدا با کنایه «و کفی به بدنوب عباده...» از توجه بگناه بندگان برکنار میشود آیا دیگران را میرسید چنین رسالتی برای خود قائل باشند؟!...!

### ج - محدودیت مشیت انسان در کادر مشیت الهی

همانطور که گفته شد گروه دیگری از آیات بر مشروط بودن مشیت انسان در مشیت مطلق خداوند دلالت دارد. نمودار شماره ۲۴ بچند نمونه کامل از آنها اشاره میکند (ستونهای دوم و سوم جدول در فصول قبل توضیح داده شده اند).

نکته دیگری که در اینجا باید اضافه کنیم تأکید روی کلمه «ذکر» در ستون دوم است، معنای ذکر یادآوری و بخاطر آوردن مجدد است، یعنی انسان بطور فطری حقگرا و خداپرست بوده پرده‌های غفلت و غرور و جاذبه‌های حیات دنیا است که او را به فراموشی و نسیان دچار میسازد. بنابراین کتاب و رسول برای بیدار کردن وجدانهای خفته نه تحمیل و تکلیفی بیگانه با فطرت، ضرورت پیدا میکنند. ستون چهارم و پنجم نفی مشیت مستقل انسان و محدود و مشروط بودن آنرا در کادر مشیت الهی نشان میدهد و بالاخره آخرین ستون (مانند جدول سابق که عدم و کالت و حفاظت پیامبر را در سرنوشت انسانها نشان میداد) بیانی است که تلویحاً هشدار پیشگیرانه برای عدم ممانعت از آزادی و اختیار مردم بر رسول اکرم میدهد: خداوند خودش باعمال بندگان کاملاً دانا است و اختیاری که بخشیده از روی حکمت است (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)، او خودش پروردگار همه عالمیان است، بنابراین سرور و ارباب دیگری لازم نیست (رَبُّ الْعَالَمِينَ) و بالاخره او اهل تقوی (برکنار داشتن بندگان از عذاب و آمرزش است (هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَالْمَغْفِرَةِ)، بنابراین رسول او یا هر کسی که داعیه تبلیغ و ادامه رسالت‌های او را دارد باید از این دریچه بگناهکاران نگاه کند.

۱ - در آیه چهل و سوم نیز صریحاً پیامبر را از موضع احساس و کالت در رابطه با کسانی که هوای نفس خود را خدای خویش قرار داده اند نهی میکند:

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تُكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً.

واصلاً همین تکذیب‌ها و ناباوری‌های منکران را که منجر به آزار و اذیت پیامبران و مؤمنین

میشود وسیله‌ای برای آزمایش آنان می‌شمارد تا معلوم شود چه میزان صابر و شکیبا هستند.

(فرقان ۱۹ و ۲۰): فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ... وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَضَرُّونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً

ه‌وآیه	موضوع	اثبات مشیت انسان	نفی مشیت انسان	محدود بودن آن	پیشگیری از تحدید اختیار
سان ۳۰	إِنَّ هٰذِهِ تَذٰكِرَةٌ	فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا	وَمَا تَشَآؤُنَ	إِلَّا أَنْ يَشَآءَ اللَّهُ	إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا <sup>(۱)</sup>
کوبر ۲۹	إِنَّ هُوَ الَّذِي ذَكَرَ الْعَالَمِينَ	لَنْ يَشَآءَ مِنْكُمْ أَنْ يُسَلِّفَهُمُ	// //	// //	رَبُّ الْعَالَمِينَ <sup>(۲)</sup>
مدثر ۵۵	كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ	فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ	وَمَا يَذْكُرُونَ	// //	هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ <sup>(۳)</sup>

## نمودار شماره ۲۴

### مکانیسم تأخیر عذاب

آزادی و اختیاری که از طرف خداوند علیم و حکیم بانسان تفویض گردیده همانطور که گفته شد با علم باینستکه فساد میکند و خون میریزد، معنای فساد (خروج از اعتدال) از بین بردن نظم و تعادل، و نتیجه خونریزی (سفک) نابودی حیات میباشد. یعنی تعارض با مشیت الهی در بیجان و جاندار. در اینجا این سؤال مطرح میشود که چگونه در جهانی که از ذره تا کهکشان آن نظم خارق العاده برقرار بوده هر موجودی در مدار مقدر خویش تبعیت از قضای محتوم الهی میکند، استثنائاً موجود بسیار کوچکی بنام بشر با عصیان و طغیان بر قوانین و مقررات جاری در دنیا کوچک و

۱- فقط کافی است توجه داشته باشید زمین باین عظمتی که در آن زندگی میکنیم یکی از کوچکترین کرات منظومه شمسی است، منظومه شمسی نیز یکی از میلیونها منظومه ای است که در کهکشان راه شیری و در قسمت خلوتی از آن قرار دارد. تازه کهکشان راه شیری خود یکی از صد میلیارد کهکشانی است که دیده شده است، خارج از این کهکشانها یا خارج از محدوده زمان و مکان (ماده) چیست عقل ما بجائی نمیرسد! اکنون نظر خود را از عالم بینهایت بزرگها به عالم بینهایت کوچکها معطوف دارید، در این عالم نیز هر چه پیش میروید بانتهای آنها نمیرسید.

#### ترجمه آیات نمودار

- ۱- همانا این (قرآن) پندی است، پس آنکس که خواهد راهی بسوی پروردگار خویش برگردد، و شما چیزی نخواهید (نمیتوانید بخواهید) جز آنکه خدا بخواهد، بیگمان خدا دانای حکیم است.
- ۲- آن جز پندی برای عالمیان نیست، برای کسی از شما که بخواهد راه راست در پیش گیرد و شما چیزی نخواهید مگر آنکه خداوند پروردگار عالمیان بخواهد.
- ۳- چنین نیست بلکه آن یادآوری است تا هر که خواهد یادآور حق شود و یادآور نمیشوند مگر آنکه خداوند بخواهد، اوست اهل تقوی و اهل آمرزش

محدود خود خلاف نظام عمومی و سیستم بینهایت دقیق حاکم عمل میکند و اختلال در زندگی همسویان بوجود می آورد و ظاهراً اتفاقی هم بفوریت نمیافتد؟<sup>۱</sup> این همان سئوالی است که فرشتگان یعنی کارگزاران عالم و مامورین نظم و تعادل (یا تسبیح و تقدیس) هم در آغاز آفرینش انسان کردند. پاسخ این چرا را قرآن در خلال آیاتی چند به پرسشگران کنجکاو میدهد، و اتفاقاً مسئله را از همین زاویه مطرح میسازد که اگر قرار بود خدا مردم را بسبب آنچه کسب میکنند یا بخاطر ظلمشان بگیرد (نتیجه اعمال بازتاب طبیعی و فوری خود را طبق قانون علت و معلولی داشته باشد) و فساد و بی نظمی سریعاً دفع گردد جنبنده ای روی زمین باقی نمیماند:

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ ۲...

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ ۳...

یا اینکه اگر قرار بود آنها را بخاطر دستاوردهایشان بگیرد حتماً عذاب (بجای قیامت، در دنیا) بر آنها پیشی میگرفت:

وَلَوْ يُؤَاخِذُ هُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ ۴...

و همین معنا را بطور مفصلتری در سوره یونس میفرماید که اگر (قرار باشد) خدا با همان عجله ای که مردم (در رسیدن) بخوبیها دارند بآنان بدی (عذاب) برساند اجلشان فرا خواهد رسید (اسباب و علل مؤثر در خلقت عمل خلاف نظم و عدل را با سرعت دفع میکردند).

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِي إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ ۵...

۱- ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ... فساد در دشت و دریا پدید آمد، بسبب آنچه مردم بدست خود کردند... (روم ۴۲).

و بتعبیر علی (ع) در دعای کمیل راه فراری از عملی که از من سرزده (تکوین یافته) نمی یابم. لا اجذ مقرأً میا کان می.

۲- (۳۵) فاطر ۴۵ و اگر خدا مردم را بخاطر مکتسباتشان بگیرد بر پشت زمین جنبنده ای نگذارد.

۳- (۱۶) نحل ۶۱ - و اگر خدا مردم را بخاطر ستمشان مؤاخذه کند جنبنده ای بروی زمین نگذارد.

۴- (۱۸) کهف ۵۸ - اگر (میخواست) آنانرا بد آنچه کسب کرده اند مؤاخذه کند، البته در عذابشان تعجیل میکرد.

۵- یونس ۱۱ - اگر خدا بدی را برای مردم آنچه انان که نسبت به خیر شتاب دارند بشتاب بیاورد قطعاً اجلشان بسویشان فرا میرسد.

بدنبال اگرهای شرطیه در آیات فوق، (ولو یواخذ، ولو یعجل) البته جوابهایی آمده است که همگی حکایت از مکانیسم تأخیر عکس العمل تا سرآمد شخصی مینماید:

وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى ، بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ ، فَتَذَرُ الدِّينَ لَا يَرْجُونَ لِقَانَا...

اما آنها را تا سرآمد نامبرده ای بتأخیر می اندازیم، بلکه برای آنها موعدی است. پس ما کسانی را که امیدی بملاقات ما ندارند بحال خودرها میسازیم...

گوئی عامل سومی وارد میستم شده است که نمیگذارد اعمال انسان طبق قوانین عمومی علت و معلولی بازتاب فوری و طبیعی خود را داشته قضای الهی طبق روال عادی جاری گردد، بلکه آن را با اختلاف فاز و تأخیر زمانی بخصوصی ظاهر میسازد. این اختلاف زمانی که مهلتی محسوب می گردد خود موهبت و امتحان و ابتلای عظیمی است که بانسان فرصت میدهد نتایج سوءاعمال خود را قبل از آنکه ظهور و بروز کند اصلاح و خنثی نماید. آنچنانکه در مدارس تنها امتحان آخر سال را ملاک قضاوت قرار میدهند و از این نظر بمحصلین فرصت گسترده ای داده میشود که عقب ماندگیها و غفلت های طول سال خود را جبران نمایند. با این تفاوت که ضرب الاجل عمر برای ما مشخص نیست و همیشه باید آماده امتحان باشیم.

## کلمه ای که پیشی گرفته

این اختلاف فاز یا باصطلاح قرآنی «يُؤَخِّرُهُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى» (تأخیر تا اجل نامبرده شده - مرگ و قیامت) در آیات مختلف با عناوین و تعاریف بظاهر متفاوتی توضیح داده شده است. بیش از همه کلمه ای نامیده شده که از جانب پروردگار (براعمال انسان) پیشی گرفته است<sup>۱</sup> (وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ). مفهوم «کلمه» در این ردیف آیات «فرمان و تقدیر الهی» است اما معنای اصلی و لغوی «کلمه» تأثیر میباشد، گفتار انسانرا باین دلیل که در اذهان تأثیر میگذارد و بر معنی دلالت میکند کلام میگویند، همچنین زخم زدنی را که اثرش ظاهر باشد کلم گویند. اگر از زاویه لغوی بقضیه بنگریم بنظر میرسد معنای کلمه ای که بر

۱- در سوره آیات ۴۵/۴۱ و ۱۱۰/۱۱/۱۹، ۱۴۶/۱۴/۴۲/۱۲۹، ۲۰/۲۰.

اعمال آدمیان سبقت گرفته عامل و نیروی موثری است که تأثیر آن غالب و مقدم بر تأثیر قوانین علت و معلولی میباشد (موقتاً در عمر دنیائی). اما مفسرین غالباً این «کلمه» را مهلتی تفسیر کرده اند که خداوند هنگام هبوط آدم بانسان وعده داد: **وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُبْتَقَرٌ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ**<sup>۱</sup>. که از نظر نتیجه فرقی با تعبیر ما نمیکند. مطلب مهم اینست که این «کلمه» با خصوصیت «سبقت» توصیف شده است (كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ) آنها سبقتی از جانب خدا (مِنْ رَبِّكَ) نه بطور عادی و طبیعی. اما گفته نشده از چه چیز سابقه دارتر است، بنظر میرسد مقدم بودن از همان بازتاب و عکس العمل منفی کردار ناشایست انسان باشد که عذاب را برمی انگیزد.

در آیات مورد نظر توضیح زیادی راجع به این «کلمه» داده نشده است، عمدتاً کلی و بصورت نکره بکار رفته (كَلِمَةٌ)، در موادی هم با ذکر خصوصیات معرفی گردیده است مثل: **وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ قُضِيَ بَيْنَهُمْ** (اگر آن کلمه جدا کننده نبود قطعاً میان آنها حکم میشد و قضای الهی جاری می گشت).

معنای فصل جدا کردن و بریدن است و قرآن روز قیامت را بخاطر متمایز ساختن حق از باطل، عادل از ظالم و... «يوم الفصل» نامیده است.<sup>۲</sup> بنابراین بنظر میرسد منظور از «كَلِمَةُ الْفَضْلِ» باید اشاره به روز قیامت باشد (که پس از این مهلت و تاخیر واقع میشود)، انفصالی که موجب تأخیر و اکثش منفی و جریان عادی قضای الهی میگردد (لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ).

در آیه دیگری میفرماید: «اگر نبود کلمه ای از جانب پروردگارت که پیشی گرفته است و اجلی معین نگشته بود حتماً هلاک ملازم آنها میشد (یا اینکه انسان با آثار اعمالش فوراً ملازم میگردد)».

**وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَّاجِلٌ مُّسَمًّى**<sup>۳</sup>.

در آیه مشابهی همین معنا در قالب دیگری تشریح میگردد، با این تفاوت که بجای «کلمه»، «کتاب» و بجای «لزماً»، «لَمَسْكُمْ» (بشما می چسبید، میرسید)

۱- بقره ۳۶ - برای شما در زمین قرارگاه و بهره ای است تا مدت معین.

۲- **إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ** میقاتهم اجمعین ۴۴ - ۴۰ - **و: هَذَا يَوْمَ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ** ۳۷ - ۲۱  
و: **لَا يَوْمَ اجْتَلَىٰ؟** لیوم الفصل ۷۷ - ۱۲ و ۸۸ - ۱۸.

۳- طه (۲۰) آیه ۱۲۹.

آمده است. معنای کتاب قانون و اصل ثابت و مشخص است و معنا «تَمَسَّ» شبیه همان ملازمت و اتصال میباشد:

لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.<sup>۱</sup>

در هر حال، هرچه باشد این معنا روشن است که عامل موثری بنام «کلمه» (یا کتاب) از جانب خداوند رحمن بانسان افاضه شده که با سبقتی که نسبت به بازتاب اعمال دارد (یا هر چیز دیگر) قضای الهی را بتأخیر میندازد و مانع از تعجیل عذاب میگردد.

مهلتی که بانسان داده شده تا مدت و سرآمدی که «اجل» نام گرفته است ادامه پیدا میکند، سپس در روز قیامت قضای الهی جاری میگردد و سرنوشت ها رقم میخورد:

لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّى بَيْنَهُمْ.<sup>۲</sup>

قضای الهی قابل تمثیل به رودخانه ای است که جریان دارد، کسی که در مسیر رودخانه قرار گرفته با فشار آب در امتداد مسیر کشیده میشود. اجل مانند سدی است که جریان طبیعی رودخانه را متوقف ساخته باشد، آنگاه که فشار آب به منتهی درجه خود برسد سد درهم شکسته سیل خروشان همه چیز را نابود میکند، مگر آنکه کسی با آمادگی قبلی و وسائل لازم بر امواج سوار شده سلامت بساحل نجات برسد. غافلگی که در مسیر رودخانه نشسته از توقف طولانی آب گمان میکند هرگز سیلی نخواهد آمد! خبر ندارد اگر سد «اجل» نبود در همان لحظه سیل او را فرا میگرفت و هلاک میکرد:

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ.<sup>۳</sup>

ناگفته نماند که این تأخیر الزاماً تا روز قیامت ادامه پیدا نمیکند، در مورد

۱- انفال (۸) آیه ۶۸ - اگر نبود کتابی از جانب خدا که پیش گرفته است حتماً بخاطر آنچه اخذ کرده اید عذاب عظیمی بشما میرسید.

۲- شوری (۴۲) آیه ۱۴.

۳- عنکبوت (۲۹) ۵۳- ای پیامبر از تو در عذاب شتاب می خواهند (با انکار آن میگویند اگر راست میگوئی پس چرا نمی آید) و اگر اجل نامبرده شده نبود، حتماً عذاب بر آنها (بفوریّت) میآمد.

امتهائیکه رسولی برای آنها از جانب خدا میآید و علیرغم معجزات آشکار ایمان نمیآورند قضای عادلانه الهی میانشان جاری میگردد. گوئی بخاطر اتمام حجت، قول الهی در همین دنیا تحقق پیدا میکند:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ<sup>۱</sup>.

## امهال و املاء

لازمه یا نتیجه «کلمه» ای که از جانب خدا بر جریان طبیعی وقوع عذاب و قضای الهی (بخاطر آثار اعمال انسان) پیشی گرفته همانا وقت و مدت کافی (حیات دنیا) برای انسان میباشد، این نتیجه را قرآن با دو واژه امهال و املاء بیان کرده است. معنای مهلت، فرجه دادن، عجله نکردن و آرامش و مدارا است. در دو آیه خداوند حلیم پیامبر را در برابر کافرین به مهلت دادن توصیه نموده است:

۱- فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا<sup>۲</sup>

۲- ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا<sup>۳</sup>

البته این مهلت دادنها توصیه به رسول اکرم است وگرنه خداوند بصفیت مهلت دهنده در قرآن توصیف نشده است.

اما نقش «املاء» (طولانی کردن مدت) در ۶ آیه مستقیماً از قول خداوند در قرآن نقل شده است. مثل: وَأَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ<sup>۴</sup>.

۱- یونس (۱۰) آیه ۴۷ - در اینمورد به توضیحات علامه طباطبائی در جلد ۲۸ تفسیرالمیزان مراجعه نمائید.

۲- طارق (۸۶) آیه ۷۷. کافران را مهلت ده، مهلتی بامدارا و مراوده (درباره آنها عجله نکن، منتظر تدبیر خدا و جریان طبیعی امر باش).

۳- مزمل (۷۳) ۱۱- مرا با تکذیب کنندگان دارای نعمت بحال خودگذار و آنها را اندکی مهلت ده.

۴- اعراف (۷) آیه ۱۸۳ و قلم (۶۸) آیه ۴۵ - و بآنها وقت طولانی میدهم همانا کید (تدبیر و تدارک) من بسیار استوار و محکم است.